و این طایفه اهل الله اند اما فکر و نظر عقلی بر ایشان غالب
و اهل کشف اهل حق اند و دائم علم ایشان بر مزید و سلوک
اهل یقین اند و مومن و قایل بحشر اجساد و ظهور ایمان بلطیفه
بیکل جسمانی بود و حیات بدان باد و همچنانکه وجود حقایق
کونیه مشروط است بحقایق الهیه و ظهور حقایق مربوط به
حقایق کونیه بیت آینه روشنی باید
تا نور جمال او نماید من عرف نفسه فقد عرف
ربه معرفت انسان و ابیاء در ترقیت از علم یقین آید
از عین یقین ظهور در عالم ارواح جانم شان را در عالم مثال
جالم و اشباح و در عالم اشباح در مراتبی در ترقی است و از
غایت لطافت حجاب رقت و ثبات تشابه صور از
تجلی کل یوم هو فی شان و از ترقی خود بیخبر و بسوی عناصر
چو مروا صدات و ظل نفس رحمانی که از حیثیت ظهور از
صور را بجا ارکان چهار می نماید بیت
که دریای حقیقت چار هر چار یکی بود بنا چار

واین طایفه اهل الله اند اما فکر و نظر عقلی بر ایشان غالب
واهل کشف اهل حق اند و دوام علم ایشان بر مزید و سلوک
اهل تیسیر اند و هو من دقایق حشر اجساد و ظهور آنها این لطیف
هیکل جسمانی بود و حیات بدین باد و همچنانکه وجود حقایق
کونیه مشروط است بحقایق الهیه و ظهور حقایق مربوط به
حقایق کونیه **بیت** آینهٔ روشنی بباید
تا زو به جمال او نماید **مصرع** من عرف نفسه فقد عرف
ربه **معرفت** انسان و ایمان در ترقیست از علم یقین آید
از همین مجمع ظهور در عالم ارواح بعالم مثال از عالم مثال
بعالم اشباح و در عالم اشباح و در مراتب در ترقی است و از
غایت لطافت بحجاب رقت تناسب تشابه صور از
تجلی کلی مرهم صوری شان و از ترقی خود چه در هیولای عناصر
جوهر واحدات و ظل نفس رحمانی که از حیثیت ظهور از
صورت اربعه ارکان چهار می نماید **بیت**
گرد پای حقیقت جاری هر جا یکی برود بنا جاری

و امهات اسمای الهیه چهارند هو الاول و الآخر و الظاهر و
الباطن و هو بکل شی علیم و ائمه صفات الهیه هفت حیات
و علم و ارادت و قدرت و سمع و بصر و کلام و انسان متصف
باین صفات سبعه انسانیه طلالات ائمه سبعه الهیه اند
من عرف نفسه فقد عرف ربه **بیت**
هفت دریا به بین ولی یک آب   نظری کن بعین ما دریاب
معرفت قیل من عرف نفسه بالعجز و الضعف و الفنا
فقد عرف ربه بالقدرة و القوة و البقاء نفس عاجز است و حق
و الله بکل شیء قدیر و نفس ضعیف است و الله هو الرزاق
ذو القوة المتین و نفس فانی است و الله باق ببقایه
و الکل باق بابقایه یعنی الخلایق کلهم من الخواص و العوام
و یبقی وجه ربک ذو الجلال و الاکرام **معرفت** بتوفیق
حق صاحب تحقیق کثرت اسمای الهیه را در واحد حقیقیه
ببصر کنت بصره الذی یبصر به مشاهده نماید و امواج و
حباب و قطره و وجود در بحر ما بعین ما مطالعه فرماید **بیت**

عین

عین ما را بعین ما بینند   این وآن مظهر خدا بینند
من عرف نفسه فقد عرف ربه **معرفت** هویت الهیه
در حقیقت انسانیه تجلی فرموده و آن اسم اعظم است که
جامع حقایق اسماست من عرف نفسه فقد عرف ربه **بیت**
گر برقع از آن روی چو بگشاید   هر آینه حسن دگر نماید
معرفت روح حیوانی که مخزون است در تجویف
قلب صنوبری انسانی برزخی است میان روح انسانی
و مزاج و بوجهی که نسبتی دارد با ارواح انسانی قوتی است
بسیطه معقوله و از حیثیتی که متصرف است در قوای مختلفه متکثره
و بذات متمکن است در قوای متعدده نسبتی دارد با مزاج
مزاج مرکب از طبایع مختلفه و این از لطایف الهیه است که
متقیضه جمع است میان اضداد در امر جامع **بیت**
نظری کن بحکم و حکمت او   تا بدانی کمال قدرت او
من عرف نفسه فقد عرف ربه **معرفت** دل را بنج مراتب
بود معنویه و روحانیه و مثالیه و حسیه و مرتبه جامعه مراتب

اربعه و پنج وجه دارد وجهی مواجهه حضرت حق است مصرع
بی واسطه فیض از خدا می یابد و همه اشیا این وجه دارند
کما قال الطرق الله بعدد نفوس الخلایق و وجهی با عالم ارواح
دارد و چنانکه استعداد اوست بواسطه روحی از ارواح
انبیا و اولیا علیهم السلام از رب خود فیض می گیرد
و وجهی مختص است بعالم مثال و بمقدار نسبت از انتظام جمیع
و بحسب اعتدال مزاج و اخلاق و انتظام احوال در تصرفات
و تصورات و حضور و معرفت محفوظ و وجهی با عالم شهادات
دارد و مخصوص باسم الظاهر و الآخر و وجهی جامع وجوه
اربعه مختص بحضرت جمع و این وجه جامع قربت مرتبه
سویت که معنویه است باولیت و آخریت و ظهور
و بطون و جمع میان این نعوت اربعه بیت
سخن دل ز اهل دل شنود — دل آری که ذوق جان دارد
ظاهر و باطن اول و آخر — همه از دل بحق که آن دارد
معرفت حضرت قادر والله بکل شیء قدیر بقدرت

بالغه

بالغه شامله کامله بیست و هشت طبقات موجودات علویه
و سفلیه و محسوسه و معقوله به بیست و هشت اسم ایجاد
فرمود و باسم رفیع الدرجات مراتب را تعین
کرده و عقل اول بعقل اول باسم البدیع آفرید و عقل اول
مظهر اوست و این اسم مظهر و حقیقت او و نفس کلیه
باسم الباعث و طبیعت کلیه باسم الباطن و هیولای
کلی باسم الآخر و جسم کلی باسم الظاهر و شکل باسم
الحکیم و عرش باسم المحیط و کرسی باسم الشکور و
فلک اطلس باسم الغنی و فلک ثابتات باسم
المقتدر و آسمان اول باسم الرب و دوم باسم العلیم
سیم باسم القاهر چهارم باسم النور پنجم باسم
المصور ششم باسم المحصی هفتم باسم المبین و کره
اثیر باسم القابض و کره هوا باسم الحی و کره آب باسم
المحیی و کره تراب باسم الممیت و معادن باسم العزیز
و نبات باسم الرزاق و بهایم باسم المذل و جن باسم

وامهات اسمای الٰهیه چهارند هو الاول والآخر والظاهر و
الباطن وهو بکل شیٔ علیم وامٔه صفات الٰهیه هفت حیات
وعلم وارادت وقدرت وسمع وبصر وکلام وانسان متصف
باین صفات سبعه انسانیه ظلالات ائمه سبعه الٰهیه اند
من عرف نفسه فقد عرف ربه **بیت**
هفت دریا به بین ولی یک آب   نظری کن بعین ما دریاب
معرفت قیل من عرف نفسه بالعجز والضعف والفناء
فقد عرف ربه بالقدرة والقوة والبقاء نفس عاجز است حق
والله بکل شیٔ قدیر ونفس ضعیف است والله هو الرزاق
ذو القوة المتین ونفس فانی است والله باقی ببقایه
والکل باق بابقایه یعنی الخلایق کلهم من الخواص والعوام
ویبقی وجه ربک ذو الجلال والاکرام **معرفت** بتوفیق
حق صاحب تحقیق کثرت اسمای الٰهیه را در واحد حقیقه
ببصر کنت بصره الذی یبصر به مشاهده نماید وامواج و
حباب وقطره وجود در بحر ما بعین ما مطالعه فرماید **بیت**

عین

عین ما را بعین ما بیند   این وان مظهر خدا بیند
من عرف نفسه فقد عرف ربه **معرفت** هویت الٰهیه
در حقیقت انسانیه تجلی فرموده وآن اسم اعظم است که
جامع حقایق اسماست من عرف نفسه فقد عرف ربه **بیت**
گر برقع از ان روی چو بگشاید   هر آینه چنین ذکر نماید
معرفت روح حیوانی که مخزن است در تجویف
قلب صنوبری انسانی برزخی است میان روح انسانی
ومزاج وبوجهی که نسبتی دارد با ارواح انسانی قوی ا
بسیطه معقوله وازحیثیتی که متصرف است در قوای مختلفه متکثره
وبذات مشتمل است در قوای متعدده نسبتی دارد با مزاج
مزاج مرکب از طبایع مختلفه واین از لطایف الٰهیه است که
متنفسه جمع است میان اضداد در امر جامع **بیت**
نظری کن بحکم وحکمت او   تا بدانی کمال قدرت او
من عرف نفسه فقد عرف ربه **معرفت** دل را نخ مراتب
بر دمعنویه وروحانیه ومثالیه وحسیه ومرتبهٔ جامعه مراتب

اربعه و پنج وجه دارد وجهی مواجهه حضرت حق است مصرع
بی واسطه فیض از خدای یابد   وهمه اشیا این وجه دارند
کما قال الطرق الله بعدد نفوس الخلایق و وجهی با عالم ارواح
دارد و چنانکه استعداد اوست بواسطه روحی از ارواح
انبیا و اولیا علیهم السلام از رب خود فیض می گیرد
و وجهی مختص است بعالم مثال و بمقدار نسبت از مقام جمع
و بحسب اعتدال مزاج و اطلاق و انتظام احوال در تصرفات
و تصورات و حضور و معرفت محفوظ و وجهی با عالم شهادت
دارد و مخصوص باسم الظاهر و الآخر و وجهی جامع وجوه
اربعه مختص باحدیت جمع و این وجه جامع قربت مرتبه
هویت که معنویه است باولیت و آخریت و ظهور
و بطون و جمع میان این نعوت اربعه بیت
سخن دل ز اهل دل بشنود   دل آری که ذوق جان دارد
ظاهر و باطن اول و آخر   همه از دل بجو که آن دارد
معرفت حضرت قادر والله بکل شیء قدیر بقدرت

بالغه

بالغه شامله کامله پنج وصفت طبقات موجودات علویه
و سفلیه و محسوسه و معقوله به پنج وصفت اسم ایجاد
فرمود و باسم رفیع الدرجات مراتب را تعین
کرده و عقل اول بتعقل اول باسم البدیع آفرید و عقل اول
مظهر اوست و این اسم مظهر حقیقت او و نفس کلیه
باسم الباعث و طبیعت کلیه باسم الباطن و هیولای
کلی باسم الآخر و جسم کلی باسم الظاهر و شکل باسم
الحکیم و عرش باسم المحیط و کرسی باسم الشکور و
فلک اطلس باسم الغنی و فلک ثابتات باسم
المقتدر و آسمان اول باسم الرب و دوم باسم العلیم
سیم باسم القاهر چهارم باسم النور پنجم باسم
المصور ششم باسم المحصی هفتم باسم المبین و کره
اثیر باسم القابض و کره هوا باسم الحی و کره آب باسم
المحیی و کره تراب باسم الممیت و معادن باسم العزیز
و نبات باسم الرزاق و بهایم باسم المذل و جن باسم

اللطیف و ملک باسم القوی و انسان باسم جامع یعنی الله بیت

خوش بگو الله و اسم ذات بین • جمله اشیا مصحف آیات بین

در زمین و آسمان میکن نظر • نور او در دیدهٔ ذرات بین

من عرف شیئاً فقد عرف نفسه و من عرف نفسه فقد عرف
کل الاشیاء و من عرف کل الاشیاء فقد عرف رب
الارباب والله اعلم بالصواب تم والله الحمد
والمنه

رسالهٔ ثانیه

بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین
والحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی رسوله
محمد خیر المرسلین والرضوان علی اصحابه و آله اجمعین

بیت

ابتدای سخن بنام یکی • در دو عالم یکیست بیشکی

جود او میدهد وجود بما • جام گیتی نما نمود بما

جسم

جشم عالم بنور او روشن • دیده ما شده بنور روشن

در همه نور او عیان دیدم • تو چنین بین که ما چنان دیدم

نور اسمای اوست در اشیا • خوش بود هر که خواند این اسما

آسمان و زمین و لوح و قلم • روشن از نور او بود هم هم

او یکی و صفات او بسیار • لیس فی الدار غیره دیار

نعمه اللهم و شدم آگاه • گفته ام لا اله الا الله

بیان حقیقت محمد علیه السلام هر اسمی از اسمای [الهی]
او را صورتی است معنویه در علم که او را ماهیت خوانند
و اهل الله عین ثابته گویند و صورتی دارد در خارج که
او را مظهر و موجود عینیه خوانند و اسما ارباب اند
و مظاهر مربوبات و ذات باسم اعظم رب الارباب
و رب الارباب هر مظهری را باسمی خاص تربیتی میفرماید
و حقیقت محمدیه علیه السلام تجلی اول است و صورت
جامعه الهی و مربای اتم و مربی ظاهر عالم باسم الظاهر و
مربی باطن عالم باسم الباطن یعنی مربی عالم است

برّ لی که در مظهر او تجلی کرده و سر رب الارباب و ربوبیت
او تامه و عبودیت او تامه اما عبودیت او علیه السلام مرکز
دایرهٔ وجودات ازلا و ابدا بیت

قطب عالم سید سرور سرا ❊ مظهر ذات و صفات کبریا

واحد است بحکم وحدت و بحکم کثرت متعدد بیت

جامع کثرت و وحدت هم ❊ ظاهر و باطن او بود فافهم

و خلفای حضرت او یا خلافت ظاهر دارند یا باطن و هر
دو قسم باقی تا قیامت مصرع کر یکی برود دیگی بیاید
اما خلفای اربعه رضوان الله علیهم خلافت ظاهر و باطن داشتند
و بعضی از اهل الله خلافت باطنه خاصه و اسمای ایمه
حضرت او عبد الرب است و عبد الملک و عبد الرّب
مقصور بر شاهده عالم ملکوت و عبد الملک بر عالم ملک بیت

این هردو وزیر بادشاهند ❊ ملک و ملکوت را پناهند

و اسم ان حضرت عند الله عبد الله قال تعالی وانّه لما
قام عبد الله یعنی محمد علیه السلام بیت

قطب

قطب عالم محیط بر اشیا ❊ مظهر ذات و مظهر اسما

بیان اسم اعظم بیت

اسم اعظم بعام شوان گفت ❊ راز شه با غلام شوان گفت

هر که گوید که نمیداند ❊ سرّ حق است او نمیداند

معرفت اسم اعظم خاصهٔ اهل اختصاص است و در این
اسم بر جانب مغرب که محل اسرار است که اگر طرف
مشرق بودی بر عام و خاص ظاهر گشتی و فساد و ارتفع
شدی در عموم و شرق بمنزلت خروج است از غیب و دخول
بسوی دنیا که خانهٔ ابتلا است و غرب بمنزلت خروج
از دنیا و دخول در آخرت که خانهٔ تمیز و معرفت منازل
سعدا و اشقیا ست عند الله تعالی و معرفت عین این
اسم خفی ظاهر گردد در آخرت بر جمیع خلایق بیت

گر محرم سرّ اعظم گردی ❊ باید که بترد عام اکم گردی

و اسم اعظم را اسم جامع گفته اند بیت

الف و لام و لام و ها و جار ❊ اسم اسم است این چهار ای یار

بر همه اسمها مقدم اوست   نزد ما اسم اسم اعظم اوست
بصفت اسم او بود بسیار   از ظهورش همه شده اظهار
یک وجود ست و صد هزار کمال   خوش کمالی همه جلال و جمال

بیان اینیت اسما

سخن عارفان ما بشنو   سر اسما ز ما بیا بشنو

اینیت اسما در حروف و اینیت حروف در انفاس و اینیت
انفاس در ارواح و اینیت ارواح در قلوب و اینیت قلوب
نزد مقلب القلوب و اگرچه اسمای حق در ظهور متعدد ند اما
از آن رو که اسما اند نه بوحدت متصف اند و نه بکثرت **بیت**
نظری کن ببین ما دریاب   موج و دریا چو عارفان دریاب

بیان مراتب وجود و وجود نقطه احدیت و احدیت
هویت ماهیت **بیت** از وجود اوست عالم را وجود
او منزه باشد از نابود و بود   و وجود من حیث هو هو
اعم است از ذهنی و خارجی و خاص و عام و مطلق و مقید
بلکه این مجموع مراتب وجود ست و هو رفیع الدرجات

اما بشرط ان لا یکون معه شی مرتبه احدیت و مقام جمع
الجمع و بشرط جمیع کمالات که لازمه اوست مرتبه
مرتبه واحدیت و مقام جمع و بشرط شی و لا بشرط شی
مرتبه هویت که تجلی کرده در مرایای عالم تفصیلا و در آینه
جامع انسانیه اجمالا **بیت** نکته نادر گفت این نکته
نیک دریاب معنی نقطه   و ماهیت یعنی اعیان ثابته
که صور اسمای الهیه اند در حضرت علمیه اگر قابل وجود خارجی
جزویه و الا کلیه و نزد اصحاب صوفیه و ارباب الهیه عالم
بد قابل است و آدم بد فاعل که بخلافت حضرت الهیه
متصرف است در ید قابد و این متصرف باعتبار مرتبه
و جامعیت غیر عالم است و باعتباری عالمست که بفرمان
الهی متصرف در عالم است **بیت** از سر ذوق گفته ام ای دوست
بشنو از من بذوق دریابش   ور ندانی تو اعتراض مکن
فکر کن یکدمی و شاد باش **بیان** عالم عالم بحب لغت
ما خوذ است از علامت بلکه هر فردی از افراد عالم علمی است

که ما را تعلیم اسمی از اسمای الهیه فرموده اند و در اصطلاح
قوم العالم سوی الله **بیت** هرچه غیر خدا بود عالم
غیر او کی بود بخود فافهم و عقلا از تغیر عالم حدوث
عالم معلوم کرده اند و از حدوث عالم حقایق قدم داشته
اند اما عرفا در لوح وجود هر فردی از افراد عالم اسمی از
اسمای الهیه مطالعه نمایند ببصر کشف بصره الذی یبصر **بیت**
جمله اعیان بعین او بیند لاجرم جمله را نکو بیند
و هر فردی را مظهر اسمی خاص یابند و هر اسمی از اسمای الهیه
بذات جامع جمیع اسما اند پس آینه هر فردی را مجموعه مجموع
اسما دانند **بیت** جمله عالم سر بسر مرحوم اوست
نور رحمت بهمه کس یافته از حضرت عقلای اسمای او
هر یکی تشریف خاصی یافته **بیان** عقل اول و نفس کلیه
عقل اول مشتمل است بر جمله کلیات عالم و نفس کلیه مشتمل
بر جمیع جزویات عالم که عقل اول کلی مشتمل بر آن **بیت**
این مفصل دان با جمالت هرکه ره دو کرد اند خوش حالت

و عقل اول را لوح قضا و دره بیضا و آدم معنی گفته اند و نفس
کلیه را لوح محفوظ و یاقوته حمرا و حوای معنویه **بیت**
نزد او اسم الرحمان بخوان نفس کلیه را اینکو بدان
نفس کلیه مظهر رحمت خاصه وجوبیه است و عقل اول
مظهر رحمت عامه امتنانیه و انسان کامل جامع تمام اسمای
الهی است اجمالا در مرتبه روح و تفصیلا در مرتبه اسم اعظم
که قلب است **بیت** اسم اعظم ما از و آموختیم
لاجرم گنجی نکو اندوختیم و عقل اول و نفس کلیه دو
کتاب الهی اند مجملا و مفصلا که صورت ام الکتاب اند
و ام الکتاب حضرت علمیه الهیه **بیت**
گوش کن این لطیفه از هر باب خوش بخوان این کتاب را دریاب
و عقل اول را ام الکتاب خوانده اند بحسب احاطت او بر
اشیا اجمالا و نفس کلیه را کتاب مبین بظهور اشیا در وی
تفصیلا و نسبت عقل اول با عالم نسبت روح انسانی است
با بدن و نسبت نفس کلیه با نسبت دل با جوارح همچنانکه نفس

ناطقه که دل انسان است. این نسبت عالم را انسان کبیر
گفته اند و از عالم بمعنی انسان کبیر است و بصورت
صغیر **بیت** بصورت صغیر و بمعنی کبیر
بباطن عظیم و بظاهر حقیر و خالق عالم حق است تعالی
وتقدس باسمای حسنی اما ذات مقدسه باقی بر تقدیس
وتنزیه ازلا و ابدا و اسما متعدد اند و واحد بوحدت ذات
وامام الائمه اسمای اسم جامع معانی اسماست **بیت**
مقدم بر همه اسماست الله چنین گفتیم با یاران آگاه
مسما واحد اسما کثیر بگو در باب قول نعمة الله
بیان وجود و علم و نور این هر سه از حیثیت وحدت
ذاتیه حقیقت واحده اند اما تمیز وجود از علم آنست
که علم متعدد شود بتعدد معلومات از حیثیت تعلقات
در مرتبه تعقل بخلاف وجود که موجودات متعدد اند به
ظهور وجود در مدارک تفصیلیه و وجود واحد اما فرق
میان نور حقیقی و مسمای وجود محض آنست که وجود ظاهر است

در مقابله معلومات متعینه در علم حق ممکن نیست ادراک نور
محض الا در مظهر موجود **بیت** در بابی که عارفانه گفتیم
در بیت محققانه سفتیم **بیان** اقسام معدومات معدوم
بر چهار قسم اند اول معدوم مفروض که صحیح نیست وجود
او چون شریک باری وحده لا شریک له و معدومی که واجب
است وجود او شرعا نعیم جنت مؤمنان را در قیامت
و عذاب جهنم کافران را و معدومی که جایز است
وجود او عقلا چون عذوبت آب بحر در بحر و معدومی
که متعقل است در مقابله وجود هر آینه عدم او تعینی باشد
در تعقل متعقل **بیت** بس دقیق این سخن بشنو
گوش من کن و ز من بشنو **بیان** انسان کامل انسان
کامل کلمه جامعه و صحیفه کامله است و بحدوث بحصول وجود
او در خارج و قدم بتحقق باخلاق الهیه بمثابت خطی است
فاصل میان حضرت الهیه و کونیه و او را کمال مطلق است
در حدوث و قدم و حق را کمال مطلق در قدم و عالم را

کمال مطلق در حدوث **بیت** کرن جامع خوانش انسان کامل

این لطیفه یاد دار از نعمة الله یادگار

بیان آتش عشق **شعر**

تعالی العشق عن همم الرجال — وعن وصف التفرق والوصال

عشق را آتشی است هرگاه که در خرمن هستی وجود عاشق افتد از عقل گندم نمای جو فروش کاهی نماند **بیت**

عشق آمد و کرد عقل غارت — ای دل تو بجان بران بشارت

گفتیم که در عبارت آریم — وصفش بطریق استعارت

چون آتش عشق او برافروخت — هم عقل بسوخت و هم عبارت

شعر

العشق نار فی القلوب — فاحترقت ما سوی المحبوب

بیت

چون آتش عشق بر فروزد — خشک و تر عاشقان بسوزد

در عاشق سوخته در افتد — آن سوخته دل خوشی برافتد

دل گرمی ما ز آتش اوست — عود دل ما چو سوخت خوش بوست

شعر

النار تحترق من تحس به — ومن هو النار کیف تحترق

بیت

در آتش محبت خود را بسوز خوش خوش — چون سوختی در آتش آتش بسوزد آتش

قال الله تعالی نار الله الموقدة التی تطلع علی الافئدة **بیت**

از دم گرم ما بگیر آتش — که بود آتش خوشی سرکش

سخن گرم عاشقان بشنو — که چنین است که خبان بشنو

حق سبحانه وتعالی در صورت مطلوب خاص محبان بر محبان تجلی میفرماید تا بحب مجانه توجه نماید **شعر**

کنار موسی رآها عین حاجته — وهو الاله ولکن لیس یدریه

و اگر در غیر آتش که مطلوب موسی علیه السلام بود حق تجلی فرمودی موسی علیه السلام توجه تمام نکردی بلکه اعراض نمودی و قال رسول الله صلی الله علیه واله وسلم من اقبل علی الله بکلیته اقبل الله علیه بکلیته ومن اعرض عن الله بکلیته اعرض الله عنه بکلیته ومن یکون لله فان الله

شر

مهه کد لک **بیت** نور حق در بار موسی را نمود

در همه اشیا بچشم ما نمود — دیدهٔ ما روشنست از نور او
عین ما در قطره و دریا نمود — قال رسول الله صلی الله علیه و آله

و سلم من عشق وعف وکتم مات مات شهیداً **بیت**

جام می از بهر می داریم دوست — این و ان از عشق وی داریم دوست
دوست را در آینه بینیم ما — آینه بی دوست کی داریم دوست

شعر

صح عندان س ابی عاشق — غیر ان لم یعرفوا عشقی لمن
عارفی گوید که سید عاشق است — راست میگوید عند الله بکه

بیان مراتب دل **بیت**

دل بود آینهٔ گیتی نما — می نماید اسم اعظم او بما
مخزن اسرار سبحانی دلست — منظر انوار ربانی دل است
صاحب دل را طلب کن دل بجو — راز دل با دلبر کامل بگو

قال تعالی ان فی ذلک لذکری لمن کان له قلب **بیت**

این چنین دل ز کاملی بطلب • دل بدست آر حاصلی بطلب

مهتان

مهتان اگر نفس ناطقهٔ انسانی مشاهدهٔ کلیات و جزویات کند دل خوانند و حکما این مرتبه را عقل مستفاد گویند و قوای روحانی و جسمانیه منشعب اند از دل و برزخی است میان ظاهر و باطن و صورت مرتبهٔ الٰهیه است و روح صورت مرتبهٔ احدیت و دل را احدیت جمع است از اسمای الٰهیه و دل عارف کامل سریر سلطنت اسم اعظم است کما قیل قلب المؤمن عرش الله الاعظم و علم الٰهی و رحمت نامتناهی و دل و صاحب دل اوسع اشیاست قال تعالی والله بکل شیء علیم و قال جل ذکره و رحمتی وسعت کل شیء و قال جل ذکره و رحمتی وسعت کل شیء و قال جل جلاله بلسان رسوله ما وسعنی ارضی و لا سمائی و وسعنی قلب عبدی المؤمن التقی النقی **بیت** سے فی لمش کر عالم سنی منتها

در دل عارف در اید بارها — دل محبش آن نکرد جان من
این چنین فرمود آن جانان من — قال رسول الله صلی الله علیه

و آله و سلم ان قلوب العباد بین اصبعین من اصابع الرحمن

تیلیها کیف شاء **بیت** او در دل و دل بهر طرف گرداند
نازک صحیفت عارفی گرداند **بیت** خوش دلی باشد که او باشد درو
درجهان دل حضرت اورا بجو درجهان دل گر ترا افتد مجال
کام دل میجو که یابی بر کمال **بیان** ابتدای وحی انزال معانی
مجرده عقلیه در قوالب حسیه مقیده در حضرت خیال در حالت خواب
یا بیداری و این از مدرکات حس است در حضرت محسوس
مثل قول تعالی فتمثل لها بشراً سویا یا در حضرت خیال قال
رسول الله صلی الله علیه واله وسلم رؤیا الصالحة جزو من ستة
واربعین جزواً من النبوة معلوم شد که جزوی باقی است از
برای امت مرحومه و مدت انزال وحی مدت و سه سال فافهم
بیت گر ترا در خواب بنماید جمال خوش بود گر چه بود نقش خیال
بیان ولایت قال امیر المؤمنین و امام المسلمین علی
ابن ابی طالب کرم الله وجهه الولایة هی الفلک المحیط
العام و حقیقت ولایت محیط است بر رسل و انبیا و اولیا و
ولی کامل آنست که فانی باشد بفنای ثلاثه **شعر**

فیفنی ثم یفنی ثم یفنی کما یفنی الفناء بلا فناء
و یبقی ثم یبقی ثم یبقی کما یبقی البقاء بلا بقاء
قال جل جلاله ان الله هو الولی الحمید و این اسم بر عباد
الله اطلاق میکنند بحسب تخلق عبادیه باخلاق الهیه
و تحقق بذات که مناسبت با اسم الولی و این اشارتست
بفنای اولیا از افعال و صفات و ذات حق و بر فنا
مستلزم بقای **بیت** گر تو در فنای ما یابی
خوش بقای ازین فنا یابی اگر چه هر مؤمنی ولی است
بولایت عامه اما ولی ولایت خاصه آنست که فانی
در حق و باقی بحق باشد و اعیان ثابته به استعداد اصلی
طالب اند که بعد از فنا تعلق گیرند تنبیها تا در عالم ملک تصویر
خلق کنند در عقول خلق **شعر**

و من انا ایاها الی حیث لا الی	عرجت و عطرت الوجود برجعتی

بیت

از بشری رسته باز برای بشر	تا به کمال آورد یا نقصان گرفت

بیان رحمت الهیه رحمت الهیه منقسم است بر دو قسمین ذاتیه
وصفاتیه و هر یکی از این دو قسم منقسم بر رحمت عامه و
خاصه و هر چهار اصول و امهات اند و متفرع اند
ازاین امهات اربعه نود و شش فروعات و در رحمت
وما ارسلناک الا رحمة للعالمین فرمود ان الله مئة
الحدیث و رحمت صفاتیه عامه حکم رحمت ذاتیه
عامه دارد کما قال و هو ارحم الراحمین و رحمتی وسعت
کل شیء و حکم عام خاص است به رحمت عامه اما رحمت
خاصه ذاتیه محض عنایت حضرت الهی است کما قال
جل ذکره ان رحمة الله قریب من المحسنین این رحمت
از آثار رجا الهی است بر بعضی عبادی اسباب و عادا
د وسایل علم و عمل چنانکه حق تعالی در حق خضر علیه
السلام فرمود آتیناه رحمة من عندنا و علمناه من
لدنا علما و رحمت خاصه صفاتیه مخصوص است
بسعدا و منقسم بر دو قسم موقت و غیر موقت اما غیر موقت

مخصوص

مخصوص بسعدا در دنیا یافتن مرادات در غالب احوال
و اوقات بخلاف آخرت اما رحمت صفاتیه خاصه غیر موقته
ابدیه مختص است با اهل جنت بیت
گر بخدمت یک بشتابیم ما   این سعادت جاودان یابیم ما
بیان تجلی هویت الهیه هویت الهیه باسم النور
بر سموات روحانیه و ارض جسمانیه ظهور فرموده و در
مرایای موجودات ملک و ملکوت تجلی کرده و از تجلیات
هویت در اشیا ظهور صفات الهیه واضح و لایح است
در عالم و اسمای سبعه صفاتیه و دیگر صفات چون بر دیده
روشن اهل کمال ظاهر است و از چشم رمد دیده ناقص محجوب
آفتابی در همه ذرات عالم تافته   هر کسی از جود او نور وجودی یافته
و بحسب قابلیات و استعدادات مظاهر ظهور هویت الهیه
در بعضی اتم نماید فرق میان مظهر العالم و مظهر القادر
فرق است میان اسمین بحسب حیطه و هویت الهیه
حقیقت واحده بیت چون هویت یک است اسما را

بهویت یکی بود اسما و محقق کثرت موجوده که در
عالم مشاهده نماید در واحد حقیقی چون رؤیت قطرات در
بحر و ثمرات در شجر بیند بیت در مقام جمع می بیند چنین
در مقام فرق میدان باین اما رؤیت وحدت در کثرت
مطالعهٔ کثرت اسما بود در عین واحده مانند دیدن بحر
در هر قطرهٔ از قطرات و شجر در هر ثمری از ثمرات وهویت
که مندرجه و مستوراست ظاهر گردد بر محقق در قیامت
کبری بعد از آن حق تعالی تجلی فرماید جلت قدرته
در آخرت بکثرت مشهوده بیان صورت معنویه قال
رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم ان الله خلق آدم
علی صورته. حق سبحانه وتعالی بفیض اقدس یعنی تجلی
حبی ذاتی اعیان ثابته را وجود علمی واستعداد اصلی
کرامت فرموده وبفیض مقدس بمقتضی وآتیکم من کل ما
سألتموه هر سایلی را بتشریف اسمی مشرف فرموده
بصورتی روحانیه در عالم مصور گردانید وعین ثابتهٔ آدم

علیه

علیه السلام اوّلا در علم بجمال ان الله جمیل یحب الجمال
بیاراست و بانوار وعلم آدم الاسماء کلها منور گردانید و
موصوف بصفات الهیه بعد از آن صورتی روحانیه و
صورتی مثالیه وصورتی محسوسه انعام فرموده تا بکمال
ظهور کرد بیت مخزن اسرار ربانی رسید
مظهر انوار سبحانی رسید و عالم ولی آدم مثل وجودی
بود شبح یعنی تنی بود بی روح وجامی بی راح وآیینهٔ
صیقل ناکرده و آدم علیه السلام آمد وعین جلای
مرآت عالم شد بیت لاجرم جان عالمش خوانم
مظهر اسم اعظمش دانم و نسبت اعیان ثابته با اسمای
الهیه بسبب ابدان اند با ارواح ونسبت اعیان ثابته
با ارواح نسبت ارواح اند با ابدان همچنانکه نسبت عالم
با آدم ونسبت آدم با عالم وعالم را انسان کبیر گفته اند
مصور بصورت اسمای الهیه وانسان ظاهر بصورت
عالم وباطنا بصورت حق بیت بصفات کمال موصوفست

بجمال و جلال معروفست ‌ آدم روح عالم است و
روح او مقتبس از روح خاتم و فیض الهی خاتم از حضرت
الهیه جلّت قدرته بیت آدم از خاتم حیاتی یافت و خاتم از آنه
روز و شب روشن شده از آفتاب و نور ماه ‌ و عالم انسان
کبیر است بصورت و انسان اکبر بمعنی و کامل و ناظر بصر
کنت بصره الذی یبصر به الحدیث بیت
چشم بینای او جهان بیند ‌ عین و اعیان همه عیان بیند
گاه از او بنور این نگرد ‌ گاه این را بعین آن بیند
اقوم عن یمین العرش عند ربّی فی مقام لا یقوم فیه احد
من العالمین غیری اینست معانی بیان ان سید الناس
یوم القیامه بیت این چنین فرمود ان سلطان ما
جان فدای او و او جانان ما ‌ و انبیا و اولیا و حکما متفق اند
که هر کمالی انسان را درین نشأه انسانیه در دار دنیا حاصل
نشود بعد از موت در آخرت نخواهد بود بیت
نیک و بد هر چه کرده حاصل ‌ در قیامت بتو شود واصل

بیان مراتب مجموع مراتب الهیه را باصالت است
و احکام در کون واضح و لایح است بیت
مجموع مراتب الهی ‌ در جام جهان نما نموده
ان نور جمال ساقی ما ‌ در دین مست ما نموده
و رتبت غنا از عالم خاصه حضرت سلطان برده قدم است
کما قال جل ذکره والله غنی العالمین بیت
او غنی است از همه عالم ‌ این سر بسر بد و محتاج
اما رتبت غنا در عالم غناست از عالم بعالم و انسان کامل
اگر چه غنی است از عالم باعتباری و باعتباری فقیر است
و محتاج بجمیع افراد عالم زیرا که حق تعالی در مرایای عالم
بروی تجلی کرده قال عز و جل یا ایها الناس انتم الفقراء
الی الله بیت در همه آیینه می بینم اوست
لاجرم آیینه را داریم دوست ‌ و هر اسمی از اسمای الهیه مرتبه
دارد خاصه و صورت اسم ربّی دارد خاص که صورت
اسمی دیگر ندارد بیت هر چه آید در نظر آن نور اسمی دیگر است

رتبتی خاص است او را و رسمی دیگر است • و اول مراتب علو
مرتبهٔ ذات است دیگر مرتبهٔ اسما و صفات باز مرتبهٔ موجود اول
مرتبهٔ صف اول باز بحسب صفوف تا آخر مراتب عالم ارواح
دیگر مراتب عالم سفلی هیولای عالم اجسام تا آخر مراتب وجود
و مرتبتی از مراتب علوی و سفلی باعتبار ما فوق سفلی است
و باعتبار ما بعد علوی صفاتی و مرتبهٔ امکانی در علو دانی
مستهلک اند و هو علی بذاته و قال جل ذکره کل شیء هالک
الا وجهه و مراتب نسبت اند و نسبت امور عدمیه بر موجودات
خارجیه **بیت** صاحب مرتبه چنین داند
گفته با ذوق میخواند **بیان** نسبت قرابت بحضرت
سید المرسلین نسبت قرابت بحضرت او علیه السلام یا
بحسب صورت طینته دنیاویه بود یا بحسب صورت معنویه
و قرابت جامعه تامه معتبره قرابت صورت و معنی است
و این مرتبه و این مرتبهٔ خلیفه و امام است که در هر وقتی قایم
مقام اوست قال رسول الله صلی الله وآله وسلم من مات

ولم یعرف

ولم یعرف امام زمانه مات میتة جاهلیة **بیت**
گر نبوات چنین بود حاصل **بیان** صورت و معنیش بود کامل
بیان ظهور حق جلت عظمته و قدرته حق سبحانه و تعالی
از حیثیت ظهور باسم الظاهر اظهر اشیاست و از حیثیت بطون
باسم الباطن ابطن اشیاست مرآینه معرفت حق اسهل معارف
بود باعتباری و اشکل معارف باعتباری و عارف کامل
در جمیع مظاهر حق را مشاهده نماید بنور حق چنانکه ابو یزید
بسطامی قدس سره فرمود که مدت سی سالست که سخن
با حق میگویم دیگران پندارند که با ایشان میگویم **شعر**
فوادی عند مشهودی مقیم   یشاهده و عندکم لسانی
و این بحسب ظهور است نه بحسب حقیقت قال الله تعالی لا تدرکه
الابصار و غالب عرفا معرفت ایشان اجمالی است نه تفصیلی
زیرا که مظاهر حق منفصلا غیر متناهی است اگرچه از جهت اجمال
متناهی اند و معرفت تفصیلی خاصهٔ قطب عالم است یعنی
عبد الله **بیت** تو با جمال سعی کن در یاب

که چنین گفته اند اولی الالباب • و نظر عقل در وجود متعدد ده مقتضای
و محجوب به حجاب بشریت و معلوم میکند که تجلی حق حقیقت واحده
است در حقایق کثیره و سالک اگر با وحدت است محتجبانه
با حق است و اگر با کثرت بود متعددانه با خلق است و اگر
در وحدت در کثرت مجتمع می یابد و کثرت را در وحدت مستهلکه

بیت

کون جامع خاتم ای صاحب کمال   با نصیب از خلق و ز حق لایزال

بیان حروف لطیفه که رقوم میگردد در علم
کتابت بیست و هشت حروفست و الف مبتدای حروف و
حرکت الف مستقیمه از قیومیت حق القیوم قائم بنفسه و
یقوم بغیره و اگر سائلی سوال کند که چرا عدد حروف در حساب
بیست و هشت است بگو اعیان حروف در عالم عناصر ظاهر
می شوند و نسبتی با عناصر دارند که بسبب نزدیکتر است و
حدوث عناصر از حرکات افلاک و قطع حرکات افلاک
به بیست و هشت منزل است اول شرطین و آخر رشا و صدور
عالم از نفس الرحمان است و آن بسط وجود است بر اعیان

ممکنات

ممکنات نفس مناسب عنصر بود و متشکل میشوند منازل فلکیه
در هوای عنصری و آنچه حاصل شود از عناصر در موالدات
از موالدات ظاهر گردد در اکمل اشیای موالدات یعنی
انسان و انسان صورت تمام حروف بیست و هشت منزلت
و لام الف خطی است متوسطه و تنبیه بر قاطع در منازل
و آن کواکب سبعه سیاره اند و حروف اصل کلمات اند
و کلمات نامتناهی و واحد اصل عدد و عدد لی عدد واحد

بیت

بحر اعیان گر شود یکسر مداد   کی تواند داد این تقریر داد
ور قلم جاوید بنویسد کلام   همچنان باقی بود ما لا کلام

مثنوی

بیا با ما درین دریا پسر بر   ز دریا دامن خویشی که بر بر
ز ما بشنو حبابی پر کن از آب   حباب از آب و در وی آب یاب
بمعنی آب و در صورت حباب است   حقیقت بین که این هر دو یکی است
دمی در آفتاب و سایه بنگر   در آن همسایه و هم سایه بنگر
چه دریایی که ما غرقیم در وی   چه خوش جایی که ما داریم بر وی

درین دریا بعین ما نظر کن | صدف بشکن تماشای گهر کن
وجودی جز وجود او نبینی | اگر ای چشم ما بنشینی
بنور او جمال او توان دید | چنین می بین که سید اینچنان دید
نشان در بی نشانی عارفانست | اگرچه بی نشانی هم نشانست
یکی در جمله اعیان عیانست | ولی از دیدهٔ مردم نهانست
بهر آینه حسنی نو نماید | زهر برجی بشکلی نو برآید
بگنجد گنج او در گنج عالم | طلب این گنج و هم گنجینه فافهم
حقیقت در دو عالم جز یکی نیست | یکی هست و در آن ما را شکی نیست
خیال ار نقش می بندی بخوابی | جز او تعبیر خواب خود نیابی
نمی یابیت بری بر کف ما | جمالی می نماید عین دریا
که دارد این چنین ذوقی که ماراست | که ذوق ما همه عالم بیاراست
معانی بیان نعمة الله | پرستیم آفتاب و خدمت ماه
ز ذوق خود ترا آگاه کردم | بهانه آفتاب و ماه کردم
درا در حلقهٔ رندان سرمست | تمنا گر میل ذوق عاشقان هست
فنا شو تا بیابی ز باقی | بسو میکش که یابی لطف ساقی

دمی یکدم ار تنها باشی یگانه | مرا دایم یکی دیگر بهانه
ز شرک خودپرستی گر برستی | بغیر از حضرت حق کی پرستی
خیال غیر خوابی می نماید | همه عالم سرابی می نماید
ببزم عاشقان ما گذر کن | دمی در چشم سرمستان نظر کن
طلب کن گنج اسمای الهی | گدایی یا بیابی پادشاهی
اگر اسم و مسما را بدانی | بذوق این شرح اسما را بخوانی

اسما متعدد بصفات و واحد بوحدت ذات و امام الایمه اسما اسم جامع یعنی جامع مجموع الهیه متقدم بر همه اسمات الله مسما واحد و اسما کثیر

بیت

چنین گفته با یاران آگاه | نکو دریاب قول نعمة الله

بیان خاتم انبیا معلوم فرما که بسبب ختم کمال تمام اوست و هرچه در دنیاست بحسب صفات ابتدایی و انتهایی دارد چنانکه شرع انبیا علیهم السلام بشرع خاتم انبیا صلی الله علیه وسلم ختم شده و ختم ولایت عامه بعیسی بود علیه السلام که سلاله اخلاق محمدی است ابتدای این کار صورتا به نبی مطلق بود

یعنی آدم علیه السلام وختم نبوت نبی مطلق بود یعنی عیسی
علیه السلام وختم اولیا بولایت خاصه مهدی است علیه
السلام که سلاله وعترت سید عالم است صلی الله علیه وسلم خاتمه

غزل

شیخ ما بود در حرم محرم — قطب وقت وگزیده عالم
مرده از دمش شدی زنده — نفسش همچو عیسی مریم
بصفات کمال حق موصوف — هفت دریا بنزد او شبنم
شرح اسما بذوق خود خوانده — عارف اسم اعظم آن اعظم
بود سلطان اولیای زمان — بود روح القدس ورا همدم
سینه‌اش بود مخزن اسرار — در دلش بود گنج حق مدغم
نعمة الله مرید حضرت او — شیخ عبد الله است او فافهم

تم والحمد لله والمنه

شرح اسما

بسم الله الرحمن الرحیم وبه نستعین

الله من حیث هویته وذاته الرحمن بعموم رحمته الملک
ذو الملک والممالک القدوس بقوله وما قدروا الله حق قدره
السلام بسلامته عن کل ما نسب الیه مما کره من عباده ان
ینسبوا الیه المؤمن بما صدق عباده بما اعطاهم من الامان
المهیمن الشاهد علی افعال العباد العزیز العظیم شانه
القوی سلطانه الجبار لما جبر علیه عباده فی اضطرارهم
واختیارهم المتکبر المظهر عظمته للعالمین والمتجلی بکبریایه
للمخلوقین الخالق بالایجاد والتقدیر الباری بما اوجده
مولدات الارکان المصور بما فتح فی المواد من الصور
الغفار من ستر من عباده المذنبین القهار بمن نازعه
بجهالته ولم یتب الوهاب السکینة فی القلوب لطفا
والاستقامة فی العبودة فضلا الرزاق بما اعطی من الارزاق
لکل مفید الفتاح الحاکم بین الخلایق والناصر لاهل الحق
العلیم بکثرت معلوماته العالم بما جمله غیره ابدا کما یعلم انه
القابض بالجلال الباسط بالجمال الخافض الرافع

من كونه تعالى بيده الميزان يخفض القسط ويرفعه المعز الاولياء
بالسعادة والايمان المذل الاعداء بالكفر والعصيان السميع
الذي يسمع الاصوات ويجيب الدعوات البصير الذي
يرى المرئيات ويعلم المكنونات الحكم بما يفصل به من الحكم
يوم القيامة بين عباده العدل يحكم بالحق واقامة الله الحقيقة
قل رب احكم بالحق اللطيف بعباده فانه يوصل اليهم
العافية مندرجة الادوية الكريهة الخبير الذي لا يعزب
عن علمه مثقال ذرة في سمائه وارضه الحليم هو الذي امهل
وما اهمل العظيم في قلوب العارفين وعظم شانه وحكمه و
امتنانه الغفور الساتر وجود العباد وانانيته بشهود نور
ذاته ووحدانيته الشكور لطلب الزيادة من عباده بشكرهم
عليه العلي في شانه وذاته عما يليق بسمات الحدوث وصفات
المحدثات الكبير الذي عز عن التصور ذاته وكبر عن
الدرك صفاته الحفيظ الحافظ جميع الموجودات عن آفة
العدم المقيت بما قدر من الاقوات فهو سبحانه يعطي

قوت كل مقوت على مقدار معلوم الحسيب الكافي مهمات العبيد
بالكرم والجود والتقدير ازلا الجليل بكبريا صفاته الكريم بعطايه
ونواله الرقيب الحاضر للسراير والضماير الحافظ للقلوب و
الخواطر المجيب لمن دعا بالقربة وسماعه دعاء عباده الواسع
العطايا بما بسط من الرحمة التي وسعت كل شي الحكيم بانزال
كل شي بمنزلته المجيد لما له من الشرف على كل موصوف
بالشرف فان شرف العالم بما هو منسوب الى الله الباعث
عموما وخصوصا فالعموم بما بعث من الممكنات الى الوجود من
العدم ثم خصوص البعث في الاحوال كبعث الرسل و
البعث من الدنيا الى البرزخ الى القيامة وكل بعث في
العالم فمن الاسم الباعث الشهيد العالم على الخواطر و
والضماير والناظر الى خفيات السراير الحق الوجود الذي
لا يأتيه الباطل وهو العدم الوكيل الكافل بمهمات العباد و
القايم على مصالح العبد القوي العظيم بذاته المتين الشديد
بصفاته الولي المحب لاحبابه والمحبوب لاصدقايه

الحميد بما هو حامد بلسان كل حامد وبنفسه المحصى المحيط
علمه بالمعلومات المبدى الموجد اولا من العدم الى
الوجود المعيد ثانيا من الغيب الى الشهود فى يوم الموعود
المحيى قلوب الموحدين بنور الفردانية والتوحيد المميت
نفوس العباد بسبحات الوجه القديم الحى لنفسه القيوم
بقيامه على كل نفس بما كسبت الواجد الماجد الثابت
غناه لا ينقصه بكثرت النوال والدائم بالمجد بلا انتقال الواحد
من حيث الوحدة فلا اله الا الله الصمد السيد المحتاج اليه
الجميع من العالم الفرد القدوس عن الزوج والشريك القادر
هو نافذ الاقدار فى القوابل لما يريد فيهما من ظهور الاقتدار
لا غير المقتدر بما عملت ايدينا فالاقتدار له والعمل يظهر من
ايدينا المقدم المؤخر لمن شاء لما شاء ومن شاء عما شاء
الاول الآخر بالوجوب ويرجع الامر كله اليه الظاهر الباطن
لنفسه ظهر وما زال ظاهرا وعن خلقه بطن فلم يزل ولا يزال
باطنا فلا يعرفه الا هو الوالى المتعالى الذى ولى اولياءه

بالعون

بالعون والهداية وعلا من الفهم والدراية البر المحسن الى
عباده بلا علة التواب لرجوعه على عباده ليتوبوا ورجوعهم
بالجزاء على توبتهم اذا هم تابوا المنتقم ممن عصاه تطهيرا له
العفو الماحى ذنوب العباد من الصلاح والاصلاح و
هو ضرب من الشفقة مالك الملك ذو الجلال والاكرام
المتصرف فى الملك والملكة بالجلالة والكرامة المقسط هو ما
اعطى بحكم التقسيط وهو قوله وما ننزله الا بقدر معلوم الجامع
بوجوده لكل موجود فيه الغنى عن العالمين المغنى عباده
بما من المخلوق من المانع لامكان ارساله الكمة الضار النافع
بما يوافق الغرض وبما لا يوافقه النور لما ظهر من اعيان العالم
وازالة ظلمة نسبة الافعال الى العالم الهادى عباده
للعلماء بما هو الامر عليه فى نفسه البديع الذى لم يزل
فى خلقه على الدوام بديعا الباقى حيث لا يقبل الزوال
كما قبلته اعيان الموجودات بعد وجودها فله دوام الوجود
ودوام الايجاد الوارث لما خلفناه عند اشتغالنا الى

البرزخ حاصه الرشید بما ارشد الیه عباده فی تعریفه ایاهم
باذ تعالی علی صراط مستقیم الصبور علی اذی فی قوله
ان الذین یوذون الله و رسوله فاعجل لهم فی العقوبة مع
اقتداره علی ذلک والسلام تم والحمد لله والمنه

تم

رساله بیان اقطاب

بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله یوجب الدنو
والتدلی واشکره شکراً تنابعه التجلی والتحلی واصلی علی نبیه
محمد المصطفی الموصوف بالتعلی فی مقامات التجلی صلی الله
علیه و علی اله صلوة متوالیة متعاقبة بحکم تتابعها بالسرد الیدام
والتعلی اما بعد یا ولی ایدک الله بروح القدس گفته اند
که انسان مهمان خانه آب و گل است و سلطان بر دو جان و
دل و قوی و جوارح رعایای او و رعایت رعیت بر والی و
واجب قال رسول الله صلی الله علیه واله وسلم الا کلکم راع و

کلکم

کلکم مسئول عن رعیته **بیت** ای شاه رعیتی که سلطان تو داد
در خوانه تست آن رعایت میکن و رعایت اعضا و جوارح که رعیت
انسانست آنست که هر واحدی را بطریق حکمت بوجه متابعت
خبا که مناسب منصب او باشد نصب فرماید تا تمامی مملکت
بندگان تمام بندگی حضرت باشند و عبد کامل آنست که صورة
و معنی ظاهرا و باطنا عابد حضرت معبود بود و مقصود از
عالم وجود انسانست و مراد از انسان عبادت الله تعالی
کما قال جل و علا فی التوریة یا ابن آدم خلقتک من اجلی و
خلقت الاشیاء لاجلک **بیت**
مقصود همه بندگی حضرت تست و ز خدمت تو مراد از بندگی است
و کمال بندگی حاصل نشود مگر باین نشاء انسانیه کامله و
انسان غیر کامل اگرچه انسانست اما انسان حیوان است
المسمی باسمه حیوانا ناطقا و اقطاب از کاملانند و انسان
کامل کون جامع است یعنی ظاهرا جامع جمیع کمالات کونیه
و باطنا متصف بصفات الهیه مرآیای تام رب است

و ازلی تمام ار بوب **شعر** من کل شی لبه و لطیفه
مستوده فی هذه المجموعة

بیت

مجموعه مجموع کالنست که دروی	ساقی بتوان دید جو در ساغر مای

واعلم ان اقطاب المحمدیین علی نوعین اقطاب بعد بعثته
و اقطاب قبل بعثته والرسل وهم ثلاث مائة و ثلاث
عشر رسولا والاقطاب من بعده الی یوم القیامة اثنی
عشر قطبا والختمان خارجان عنهم فهما من المفردین یعنی
عیسی و مهدی علیهما السلام از مفردین اند نه از اقطاب
و مدار امت برین دوازده قطب است تا روز قیامت و
اگر مدار این درویشان نه بایشان بودی کار امت
پریشان بودی و هر قطبی از اقطاب بر قلب نبی از
انبیاست یعنی بواسطهٔ روح مطهر آن نبی آن ولی از
حضرت فیاض استفاضهٔ فیض میکند و قطب اول علیه
السلام بر قلب نوح بود علیه السلام و سورهٔ یس
بسیار خواند و تفسیر و تحقیق این سورت نیکو داند

و یاسین قلب قرآن است قال الله صلی الله علیه و آله و سلم
لکل شیء قلب و قلب القرآن یس و قلب کامل جامع جمیع
کمالاتست و الله تعالی جل و علا این اکمل اقطاب را ظاهر
مظهر اسم الظاهر گردانیده و باطنا مظهر اسم الباطن و او
خلیفه حق بود در ظاهر بشمشیر و در باطن بهمت **بیت**

در ظاهر و باطن او امامست	در صورت و معنی او تمامست

و قطب دوم بر قلب ابراهیم است علیه السلام و مخلص سورهٔ
اخلاص است زیرا عالم است که خواندن سورهٔ اخلاص
سبب خلاص مخلصان است و موجب دخول جنان است
و قرائت این سوره ثواب ثلث قرآن است و این قطب
صاحب حجت و دلیل و برهان است و هو حکیم الهی متوغل فی
التاله والبحث فله الرسالة و هو خلیفة الله فی الارض

بیت

خلعتش خلعت خلیل بود	صاحب حجت و دلیل بود

اما قطب سوم بر قلب موسی است علیه السلام و فتوح

او از سوره اذا جاء نصر الله است و او از او تاد بود که وقتی
قطبی یافت چون قطب ثانی که او از ایمه بود و سلطنت
قطبی رسد و صاحب جهاد بود از اشغال منفک نشود بیت
مشغول جهاد و کار دین بود • تا بود همیشه او برین بود
اما قطب چهارم بر قلب عیسی علیه السلام است و سوره
قل یا ایها الکافرون و دایم متجلی بود بتجلی تجلی و بر سبیل شهادت
و مبین حقایق کاینات بدلایل معقولات و منقولات بیت
مشکل خلق جمله حل می ساخت • عالمی را بعلم خود بنواخت
اما قطب پنجم بر قلب داود علیه السلام است و سوره
اذا زلزلت و او را مقام محبت است و درد مند
و معلول حب بداه دواه بیت
دوای درد دل ای یار درد است • بحمد الله که ما داریم درد است
و سخن آن مجاز است که ان الحب ما ثبت و کل حب یزول
فلیس بحب بیت آن دوست که ثابت نشود دریاری
شاید که ورا بدوستی نشماری • و نیت او را علی کرّم تقدم جوید

بر دیگر اقطاب الا علم ثبوت محبت آیینه و گویند که او از
ایمه بود و مستقل شد بقطبیت و قطب ششم بر قلب سلیمان است
علیه السلام و سوره او اذا وقعت الواقعه است و
مخصوص بعلم حیات و حیوان و حال او متنوع است
متنوع کل یوم هو فی شان بیت
هردم از حالی بحالی دیگر است • هر زمان او را حالی دیگر است
اما قطب هفتم بر قلب ایوب است علیه السلام و سوره
البقره او راست و حال او عظمت است حیثیتی که در
عالم نگنجد بیت ذوق او در جهان نمی گنجد
حالتش در بیان نمی گنجد • و ذوق او آنست که مشاهده
میفرماید گنجی که در گنجینه عالم نمی گنجد در دل او گنجیده و
قد ورد فی الخبر ان الحق یقول ما وسعنی ارضی و لا سمائی
و وسعنی فی قلب عبدی المؤمن مصرع
این چنین ذوقی که ما داریم در عالم کراست • من ذاقه
یعرفه بیت آن گنج که مخفی بود از عالم و ز آدم

پیدا شده است من مخزن آن گنجم — گنجی که نی گنجد در مخزن موجودات
در کنج دلم گنجید در کون کی گنجم — اما قطب ششم بر قلب الیاس است
علیه السلام و سوره او آل عمران عالم بمتشابه کلام آن آن
علم که لا یعلم تاویله الا الله **بیت** عالم است اما با علام آن
حاکم ملکت ولی از حکم شاه — و قطب نهم بر قلب لوط نبی است
علیه السلام و سوره او الکهف و محفوظ است از هر شیء
که موذی شود بنی ادمی که او را بعید گرداند از بساط قرب **بیت**
وقت او محفوظ باشد بر دوام — ناظر حق است دایم و السلام
اما قطب دهم بر قلب هود است علیه السلام و سوره او
سوره الانعام و او را علم بسیار است و فضایل بی شمار از
آن جمله یکی علم استحقاق خلق است یعنی عالم است
که هر مخلوقی در اصل خلقت مستحق چگونه خلعتی است از حضرت
خالق **بیت** چنین شاهی سزای سر کدا نیست
محیط علم او را منتها نیست ○ اما قطب یازدهم موجودات
و بر قلب صالح است علیه السلام و این قطب اگر چه در مرتبه

فرود سایر اقطاب است اما شرف سوره طاها که او را است
اشرف اقطاب است و شرف سوره طاها بر دیگر سور از قرآن
است که در عالم سعید حضرت حمید و مجید از کتب مسک ملا
واسطه بر بندگان خود خواهد خواند و قرات اهل بهشت از
قرآن طاها باشد و یس قال رسول الله صلی الله علیه و آله
وسلم لا یقرا اهل الجنة من القرآن الا طاها و یاسین و قال
رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم ان الله قرا طاها و یس
قبل ان یخلق آدم بالفی الحدیث و این قطب را علم کثیر است
و قوت و بطش چنانکه سلطان العارفین ابو یزید البسطامی
رحمة الله علیه استماع فرمود که قاری میخواند ان بطش
ربک لشدید قال بطشی اشد و کان حاله حال من ینطق بالله

بیت

بشنو که لطیفها بگو میگویم — با قطب نشسته رو برو میگویم
هر چند تو از گفته سید شنوی — اما بخدا اگر من از او میگویم
اما قطب آخر بر قلب شعیب است علیه السلام و سوره

او تبارک الذی بیده الملک و او را علم براهین است و موازین
علوم و معرفت او مؤید شریعت است و حاکم بر طبیعت و در
هر علمی از علوم منطقیه و ریاضیه و الهیه و غیرها او را ذوقی باشد
مصراع دایم متبسم است و بشاش بیت
بشاش و لطیف و با تبسم می باش — چون قطب مدام با ترنم می باش
جام می ذوق نعمة الله می نوش — جاوید بذوق در تنعم می باش
و این قطب از ایمه است که منتقل خواهد شد به قطبیت و غیر
اقطاب اثنی عشره در هر اقلیمی قطبی است که در دایره جماعت
ان اقلیم روی است یعنی بدلای سبعه بیت
این هفت ابدال جمله یاران منند — یاران منند و دوستداران منند
یکی در اقلیم اول است بر قدم ابرهیم خلیل علیه السلام اسم او
عبد الحی و یکی در اقلیم دوم است بر قدم موسی کلیم علیه
السلام اسم او عبد العلیم و یکی در اقلیم سیم است بر قدم
هارون علیه السلام اسم او عبد المرید و یکی در اقلیم چهارم
است بر قدم ادریس علیه السلام اسم او عبد القادر و یکی

یکی در

و یکی در اقلیم پنجم است بر قدم یوسف علیه السلام اسم او
عبد السمیع و یکی در اقلیم ششم است بر قدم عیسی علیه الصلوة
و السلام اسم او عبد البصیر و یکی در اقلیم هفتم است بر قلب
آدم علیه الصلوة و السلام اسم او عبد الشکور و هر یکی
ازین هفت ابدال عارفند به لطایفی که الله تعالی از امور و
اسرار که در کواکب سبعه سیاره بودیعت نهاده است بیت
این هفت همه رونق اسلام اند • سلطان سراپرده هفت اقلیم اند
اما اوتاد چهار اند یکی در مغرب است اسم او عبد الودود و یکی در
مشرق است اسم او عبد الرحمن و یکی در جنوب است اسم او عبد
الرحیم و یکی در شمال است اسم او عبد القدوس و جهات
اربعه مصرع معمور بوجود این چهار اوتاد است و چنانکه
کوه سبب ساکنی زمین است اوتاد واسطه معموری جهات
اربعه اند و هؤلاء قد یعبر عنهم بالجبال کقوله تعالی الم نجعل
الارض مهادا و الجبال اوتادا بیت
در چار جهات این چهار اند اقطاب • اوتاد ولایت و مدار اصحاب

وسیل عن بعضهم باذا کانت لهم هذه المنزلة تعال بالاربعة التی
ذکرها ابو طالب المکی یعنی الجوع والسهر والصمت والعزلة بیت
هرچهار ازین چارکالی دارند • خوش یار اند و نیک حالی دارند
جانم فدای صحبت ایشان باد کایشان بجلال خوش جمالی دارند
و چهل ابدالند که درویشان ایشان از جیبیون میخوانند
زیرا که هرسال از استهلال هلال رجب تا انفصال جانم لال
وصال از ساقی جلال به کمال و جمال نوش کنند و باشد
غیب در مشهد شهادت دست در آغوش گشته بیت
چون جام شراب عشق او نوش کنند • خود را و همه خلق فراموش کنند
بی زحمت دست و بی نهاد لب خویش مستانه چو عاشقان در آغوش
روز اول رجب که حال ایشان که قائم بعظمت الله تعالی است
بحیثیتی غلبه میکنند که گویا طبقات سموات بر ایشان نهاده اند
از روز تا صبح صادق روز ثانی بریک حال اند اما روز دوم
تخفیفی یابند و در روز سوم چون آفتاب طلوع کند مطلع شوند
بر غیبات و مشرف گردند به تشریف مکشوفات و تجلیات

فاذا تم الشهر و دخل شعبان قام کانما انشط من عقال بیت
درویشانند ولی نوا افتاده • شاهند ولی همچو گدا افتاده
از اول ماه تا باخر شب و روز • بر خاک سر کوی قفا افتاده
اما نقبا دوازده اند بعدد بروج فلک و هر یکی ازین دوازده
عالم بخاصیت مجموع بروج و باسرار ملک علام و دران تمام
بودیعت نهاده و عارف اند بمعرفت مکر نفس و خداع او
و عالم بحقایق علوم شرایع و ابلیس بر ایشان هیچ لباس خود را
از نظر این صاحب نظران محجوب نمی تواند کرد بعرفون
منه ما لا یعرفه من نفسه و علم فراست آلهیه کمالی دارند که
اثر وطاء شخصی مشاهده فرمایند معلوم کرد اند که وطاء سعیدی است
یا شقی چیستی یا نقی فاسقی است یا نقی بیت
این علم فراست آلهی بنگر وین سلطنت با شاهی بنگر
این جمع گدا نگر که از دولت شاه سلطان شده اند با دشاهی بنگر
و سیصد ابدال اند بر قلب آدم علیه الصلوة والسلام موجود
تا قیامت لا یزدون ولا ینقصون مصرع

گر یک برود دیگری پاید ⁂ منقلبون اند در معارف الهی و از
مقام اقدم بواسطه روح آدم علیه الصلوة والسلام مستفیض
می باشند والله تعالی جل وعلا او را سیصد خلق است
اگر موحدی بواحدی از آن سیصد خلق متخلق گردد دولت
ابدی و سعادت سرمدی یابد و هر یک ازین سیصد ابدال
به سیصد صفت الهی موصوف اند **بیت**
چون کمال این معانی یافتند ⁂ روی صورت از همه بر تافتند
و جمعی بر قلب نوح اند علیه الصلوة والسلام و قبض ایشان
بر بسط غالب و دعای ایشان دعای نوح است علیه الصلوة
والسلام رب اغفرلی ولوالدی ولمن دخل بیتی مؤمنا
وللمؤمنین والمؤمنات و مقام این رجال الله مقام
غیرت دینیه است و این منزلتی است عالی و مرتبه ایست
والی قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ان الله غیور
و من غیرته حرم الفواحش ما ظهر منها و بطن ای ما علم
منها و ما لم یعلم **بیت** زغیرت من نمیخواهم که غیرت روی تو بیند

مرا خود رشک می آید که این گل دیگری چیند ⁂ و هفت بر قدم ابراهیم
اند علیه الصلوة والسلام و دعای ایشان دعای
خلیل علیه الصلوة رب هب لی حکما والحقنی بالصالحین قایل اند
بقول فصیح و عالم به علم صحیح **بیت**
ایمن اند ایشان ز ظن و وهم و شک ⁂ دیده ام دیدست نور از یک بیک
والله تعالی غل و غش از سینه این پاکان برداشته و میان
ایشان و شرور انسان حجابی فرو گذاشته **مصرع**
تا نمی بیند جز نیکی ما ⁂ اللهم احشرنا فی زمرتهم و لا تجعلنا
محرومین من برکاتهم و پنج بر قدم جبرئیل اند علیه السلام
ملوک اهل این طایفه اند و علوم ایشان بعدد قوای جبرئیل است
علیه السلام که معبرات باجنحه و علم ایشان از مقام جبرئیل
علیه السلام تجاوز نمی کند بواسطه جبرئیل علیه السلام استفاضه
فیض میکنند از غیب و روز قیامت با جبرئیل علیه السلام باشند
در موقف **بیت** شاهان طریق بدلا ایشانند
سلطان من اند اگر چه درویشانند ⁂ و سه بر قدم میکائیل اند

علیه السلام و ایشان را خیر محض است و رحمت و رافت و
عاطفت عالم و تبسم دایم و لین جانب و شفقت بر خلایق و
لهم من العلوم علی قدرها علم المیکائیل من القوی بیت
سلیم و حلیم و لطیف و ظریف   همه از زینسان پاک عفیف
و یکی بر قدم اسرافیل است علیه السلام جامع الطرفین است
ناظر ملک و ملکوت و مشرف ناسوت است و لاهوت و علم او
همچو علم اسرافیل است علیه السلام و مسکنش در جبل قمر بر چشمه
نیل بیت   این ناظر بن جمله بوجهی مقدم است
امر و تفیض امر و را مسلم است   اما قطب الاقطاب عبد الله
اسم او عبد است قال الله تعالی و انه لما قام عبد الله یعنی محمد
علیه الصلوة و السلام و او را دو وزیر است یکی بر یمین و
یکی بر یسار و یکی ناظر ملکوت اسم او عبد الملک و یکی حاضر
ملکت اسم او عبد الرب و این عبد که مضاف است بالله
که اسم جامع است مجموع کمالاتی که متکلمین را بتفاصیل
حاصل است کون جامع را بوجه اجمال جمع است بیت

سلطان سراپردهٔ میخانهٔ جود است   مجموعه مجموع کمالات وجود است
و چون قطب الاقطاب متوفی شود خدای تعالی عبد الملک را قطب
الاقطاب کرداند و اسم او عبد الله نهند و عبد الرب را
منصب عبد الملک بخشایند و او را عبد الملک خوانند و یکی
بر قدم اسرافیل است علیه السلام او را مرتبه عبد الرب
دهند و نام او عبد الرب نهند بیت
اینست عطای حضرت شاه   خوش مرتبه خوش است والله
و مرتبت که یکی از سیصد ابدال متوفی شود یکی از ازهد اهل
اسلام بدل او گردد و اگر از چهل یکی متوفی شود یکی از سیصد
بدل او شود و یکی از چهل بدل هفت و یکی از هفت بدل پنج
و یکی از پنج بدل سه و یکی از سه بدل یک   مصرع
ه نه بیش همی شوند و نه کم ه
و صلی الله علی محمد و آله اجمعین
تم و الحمد لله
والمنه م

رساله فیض

بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله الذی اظهر
اسماؤه بظهوره ونوّر عیون الاعیان باشراق نوره وصلی الله
علی نبیه وحبیبه محمد وآله واصحابه وناصره ومنصوره بیت

فیض اقدس حصول استعداد ٭ مستعد را از اسم باطن داد

اعنی تعین اعیان بفیض اقدس اقدم حق است و بقدر آن
بعلم او در غیب ذات او بیت

این چنین فیض اولش دانم ٭ فیض جَبی ذاتش خوانم
باز فیض مقدسش ز صفات ٭ بر تو خواند تمامی ابیات

فیض اول معطی قابلیات قوابل است و فیض ثانی
که فیض اسمائی است بقدر استعداد مستعدین بیت

اسم ظاهر بما عطا بخشد ٭ آن عطا او بقدر ما بخشد

و وجود خلقی صادر از ذات واحده الهیه است بلکه
عین آن عین واحده است که ظاهر گشته در مراتب
متعدده و آن عین واحده در مرتبه احدیت وجود مطلق
است که در ظهور باعتبار مظاهر متکثره عیون کثیره است
کما قال شعر

سبحان من اظهر ناسوته ٭ سرّ سنا لاهوته الثاقب
ثم بدا فی خلقه ظاهرا ٭ فی صورة الآکل والشارب

بیت

در صورت جام می هویداست ٭ پنهان چه کنیم هر دو با ماست
در موج و حباب نیک بنگر ٭ تا دریابی که هر دو ماست

اگر وحدت فقط مشاهده می نمایی با حقی بار تنازع
اثنین و اگر کثرت تنها مطالعه میفرمایی با خلقی فقط و اگر
وحدت در کثرت محتجبه می یابی و کثرت در وحدت مستهلکه
جامع میان کمالین و فائز بمقام حسنین بیت

موج و دریا یکی بود دریاب ٭ گرچه باشد حجاب آب حباب
آب پنهان شده ولی در موج ٭ موج مستهلک است هم در آب
مظهر و مظهر این چنین باشد ٭ عین ما را بعین ما دریاب

فیض دوم هر مظهری از مظاهر ظاهرش از اسم الظاهر

حق است و باطنش از اسم الباطن و مظهر باعتبار احدیت
عین مظهر و مجموع افراد عالم بتفاصیل مظاهر اسمای خلق
و باجمال مظهر اسم جامع و حقیقت مظهر در حقیقت راجع
با عین مظهر و حقیقت حق تعالی و تقدس غیر معلومه
لاجرم حقیقت هیچ شی دانسته نشود قال الله تعالی
لا تدرکه الابصار و قال رسول الله صلی الله علیه و آله
و سلم سبحانک ما عرفناک حق معرفتک و قال شیخنا شعر
فلست ادرک من شی حقیقته و کیف ادرکه و انتم فیه

بیت

بدانکه حضرتنا علی میتوان دانست ز ذات او بجز اسمائی توان دانست
هر آنچه ممکن دانستن است دانستیم ولی حقیقت او را نمی توان دانست

فیض سوم اسمائی که ملحقه عالم است از صفات
کونیه خیالیه است و اسمای الهیه نسب کالیه اند خیالیه
اکوانیه قایم بان اسمای کثیره و وجود مطلق وجود
واجب الوجود است و وجود ذهنی و خارجی و اسمای کونیه حقیقیه

اعیان ثابته اند ظلالات وجود حق اند والحق ثابت
بنفسه و مثبت لغیره و چون هر اسمی از اسمای الهیه ذات
است با صفتی متعینه و اسمای الهیه نظر با ذات عین هم
دیگر باشند و باعتبار صفات متغایر و اسما و اعیان که
ظلالات اند بمظاهر موجوده اند در خارج و ظلال از آن
که ظلال است خیال باشد از آن رو که سایه است بیت سایه خیال
اما وجود سایه بهمسایه سایه است و از آن وجه که با حق
دارند عین وجود حق اند و حقا که حق است که در صور
متخیله ظاهر است و صور متخیله یا علمیه اند یا عینیه یا روحانیه
یا مثالیه یا حسیه بیت این جمله خیال در خیال است
در ذات وجودشان محال است و وقوف با حدیت مرتبه
محمدی است که در مجمع جمیع از خلق بحق محجوب نباشد
و وقوف با کثرت عالم وظیفه مجنونی است که از حق
بخلق در حجاب بود

بیت

از یکی غیر او نمی یابد وین یکی غیر خود نمی بیند

این یکی نیک و بد فراوان دید   وان یکی هیچ بد نمی بیند
اما اعلا ازین دو مقام مقام محقق است که در هر مظهری از
مظاهر حق را مشاهده فرماید اگرچه آن مظهر احقر اشیا
باشد **بیت** ذره نیست که خورشید درو نتوان دید
قطره نیست که دریا نتوان یافت درو **فیض** چهارم اهل
نظر باید که عاشق را با معشوق و خالق را با مخلوق مشاهده
نماید **بیت** ساغر و باده را بهم بیند
جام جم را بدست جم بیند   و بمقتضی و هو معکم این ما کنتم
وحدت ذاتیه در کثرت خلقیه مطالعه نماید و کثرت خلقیه
در وحدت ذاتیه مشاهده فرماید و حق را بحسب مقام
احدیت از شایبه کثرت امکانیه منزه یابد و در مقام واحدیت
بصفات کمالیه سمیع و بصیر بیند چه در مقام فرق مطلق **مصرع**
خلق بیند ز آنچه می بیند   و در مقام جمع مطلق **مصرع**
عین حق را بعین حق بیند   و محقق آنست که **مصرع**
فرق و جمعش جمع گرداند بهم ٭ و تحقیق بمقامین مقامی است

بین الکاملین **مث** خوش تمامیت جمع کن تمام
کر تمامیت جامع دو مقام **فیض** پنجم امثال و اضداد باعتبار
کثرت تواند بود و نفی اضداد و امثال باعتبار وحدت
و دانسته که در حقیقت واحده است و ضدان حقیقتین مختلفتین
مختلفتین را مساویتین باشند در قوت و ضعف ممکن
نیست و ممکن نیز که حقیقت واحده ضد خود باشد اما ضدین
متباینتین دو اعتبار دارند باعتبار حقیقت جامعه بینهما مثلان
مصرع نتوان گفت که این هر دو یکیست ٭ و باعتبار
تغایر **مصرع** لطف و قهرش هر دو ضدان گفته اند **مث**
وحدت باعتباری کثرت باعتباری   بگذر ز اعتبارات بشنو ز یار عاری
فیض ششم احدیت مسمای الله از آن وجه که اسما
و صفات اند عبارتست از مجموع ارباب متعینه که بالقوه
اند در احدیت ذات و احدیت مسمای الله را مرتبه واحدیت
و مقام جمع میخوانند و غالبا مقام جمع الجمع را در مرتبه احدیت
ذات میگویند و مسمای الله احد است نظر با ذات و کل مجموعی

باعتبار اسما و صفات بیت بالذات یکی و کل با سما
الله بگو و بشنو از ما که حضرت الهیه ذات است
با جمیع صفات بیت در حضرت او وحدت و کثرت دریا
در موج و حباب یکی یعنی آب فیض ششم انسان کامل خلیفه
الله است و کون جامع و مظهر اسم اعظم و سلطنت عبودیت
تامه و ربوبیت تامه او راست و عبودیت او چون عبودیت
سایر عباد ذاتیه و ربوبیت عارضیه و وقتی بصفت الهیت
و ربوبیت ظاهر گردد و گاهی بنعت عجز و عبودیت مث
گاه طالب بود گهی مطلوب   گه محب است و گه گهی محبوب
و اگرچه ربوبیت تامه کون جامع است اما هر انسانی
نصیب الهی دارد و هر عینی از اعیان موجودات
مربوب اسمی است از اسمای رب الارباب بیت
این یکی رب و آن دگر مربوب   آن محب است و این یکی محبوب
و اشرف مقامات که اسلم است از آفات مقام عبودیت است
و احسن اسما نزد نعمة الله ابن عبد الله عبد الله بیت

بشنو از سید زبانی و ز خدا آگاه باش
حدت اسمای او کن بنده الله باش

شعر

فکن عبد رب لا تکن رب عبده   فتذهب بالتعلیق و النار و الکبک
فیض هشتم عالم باسره عبارت است از اسم الظاهر و روح
عالم عبارت از اسم الباطن و اسم الظاهر مقتضی ظهور عالم
است و اسم الباطن مقتضی بطون عالم و اگرچه اقتضای ربوبیت
اسم الباطن است اما باعتبار احدیت حقیقت الحقایق
ظاهر اسم الباطن است و باطن عین ظاهر و هو الاول و
الآخر فیض نهم علوم الهیه که حاصله اهل الله است
مث علم ذوق است و ذوق اگر داری
این چنین علم را بدست آری   یعنی بسبیل وجدان و کشف
بطریق برهان و کسب و اگرچه علوم برهانی و ایمانی بحسب
مرتبه معتبر است اما بمرتبه علوم کشفیه نرسد بیت
ناخورده شراب ذوق می‌نتوان یافت   سرمست گشته حال می‌نتوان یافت

پس الخبر کالمعاینة و علوم الهیه ذوقیه مختلفه است باختلاف
قوای عالم بالله و هر قوتی از قوای روحانیه و نفسانیه و جسمانیه
مظهر اسمی است خاص و او را علمی است خاصه همچو ادراک
بصر که مبصرات و سمع مسموعات بیت
هر یکی را علم و ذوقی دیگرست ذوق هر یک نزد هر یک خوشترست
و هر حسی از حواس او راست علمی خاص که بی وجود آن
حس صورت نپذیرد قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
من فقد حسا فقد فقد علما و قوی که مظهر اسمای الهیه اند
بحسب اسمای الهیه راجع است با عین وحدت پس
علوم کثیره حاصله عین واحده باشد و در ظهور بمظاهر
مختلفه بیت یک عین باختلاف اعیان
بنموده جمال ای عزیزان در هر عینی نموده چیزی
از عین جمال خود باعیان فیض دهم نزد محقق حقیقت
الحقایق مجموع حقیقت واحده است مصرع
آن ذات اله است بگو دریاب‌ش که تجلیات در مرات

متکثره حقایق مختلفه جوهریه متنوعه و عرضیه تابعه گشته بیت
بشنو زمن این لطیفه ای دوست دیدیم حقیقت همه اوست
و هر اسمی از اعیان ثابته که امریست از امور کلیه معقوله
چیزی نموده و در مرایای ملک و ملکوت در هر مظهری
ظهوری فرموده بیت هر آینه که در نظر میگردد
تمثال جمال او نظر میگردد تمثال خیالیست ولیکن ذاتش
در آینه تمثال تمامی شمرد دریاب که هر فردی از افراد
عالم اسمی است از اسمای الهیه با معروضات مشخصه بیت
رند و زاهد هر چه آید در نظر صورت و معنی خدا دانی مگر
و اسما باعتبار صفات متکثره اند و باعتبار ذات واحده
و اعیان ثابته و امور کلیه ظاهره اند باعتبار آن که
عین اعیان موجوده اند و باطنه باعتبار آنکه امور
کلیه معقوله اند بیت کثرت معقوله است ای یار عارف
عشق را با کثرت عقلی چه کار فیض یازدهم مقام
قرانی جمعی اکمل است از مقام فرقانی فقط چه این

مقامی است جامع میان تنزیه و تشبیه قال الله تعالی
لیس کمثله شی وهو السمیع البصیر بیت
جمع کن تنزیه و تشبیه ای پسر تا که باشی عارف صاحب نظر
و این مقام مختص است بمظهر اسم اعظم که جامع جمیع اسما است
و او را مقام جمع است میان وحدت و کثرت و جمع
و تفصیل و تنزیه و تشبیه بیت او جامع مجموع مقامات بود
سر حلقه مجموع ولایات بود رندی که بود حریف مستانه او
چون سید ما میر خرابات بود و مرتبه انسانیه محیط است
جمیع مراتب عالم و انسان شواند که بر سبیل تفصیل دایم
عالم مراتب عالم باشد و غالبا عرفا عارف نفس خودند
بمعرفت اجمالیه زیرا که چون بداند که مرتبه او مشتمله است بر
مجموع مراتب عالم عالم بعلم اجمالی باشد بیت
عارفی باشد او علی الاجمال بخدای و بخویش در همه حال
اما عارفی که او در مقام قطبیت بود ازان رو که سر او
در حقایق بحق است مطلع گردد بمراتب مجموع عالم

علی سبیل التفصیل و او نیز ازان وجه که تعین و بشریت اوست
دایم شواند که پیک جان بود مصرع و نفس انسانیه
مشتمله است بر جمیع مراتب و حق مشتمل بر نفس انسانیه
بحسب ظهور حق در وی و عارفی که عارف نفس خود
بمعرفت اجمالیه بود عارف باشد بمراتب رب بود به
معرفت اجمالیه چه حقیقت انسانیه مجمع مجموع مراتب الهیه
است و اگر نفس خود را بمعرفت تفصیلیه شناخته باشد عارف
مراتب رب خود بود بمعرفت تفصیلیه فافهم بیت
بهر طریق که خود را بدانی عارف بدان طریق شناسای رب خود گردد
فیض دوازدهم بیت

دیدیم حباب و موج و دریا	نشسته بر آب دیده ما
بر بردهٔ چشم ما سوی الله	نقشیست خیال بسته والله
نقاش نگر که نقش بسته	با نقش خوش خوشی نشسته
یک عین بود بسی مظاهر	عینی بمظاهرست ظاهر
ذاتش بنمود در مرایا	صورت پسته جمله اسما

فیاض بفیض اقدس ای جان / فرمود تعینات اعیان

اعیان در علم ثابتات اند / بالذات بدان که عین ذات اند

هر عین بتو یعیان نماید / اسمی چو نقاب بر گشاید

مجموع صفات او نسب دان / اسباب همه از و فرو خوان

بحر ست و حباب و موج و جو چار / هر چار یکی بود بنا چار

هر فیض خوشی ازین فتوحات / فتحیست که بخشدت فتوحات

جامی بکف آور ار توانی [۱۰۰۱] / می نوش ز خم خسروانی [۱۰۰۱]

می نوش بذوق در سحرگاه / شادی روان نعمت الله

تم والحمد لله والمنة

شرح رباعی شیخ ابوالمجد قدس سره

بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین
الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی خیر
خلقه محمد و آله بیت حورا بنظارهٔ نگارم صف زد
رضوان ز تعجب کف خود بر کف زد
آن خال سیه بر آن رخان مطرف زد

ابدال ز بیم چنگ در مصحف زد المعنی حورا عبارت است از
ارواح که مستعد شهود جمال حضرت جلال حق اند و جمال
عبارت است از تجلی ذات بر ذات حق یعنی هنوز رقم
هستی از صفحهٔ صحیفهٔ کاینات معدوم بود و اسم وجود
از موجودات مستغنی که سلطان سرادق کان الله و لم یکن
معه شئ نقال المحققون الآن کما کان و هنوز خلوت
خانهٔ کنت کنزا مخفیا فاحببت ان اعرف فخلقت الخلق
الخلق لاعرف خواست که جمیع کمالات خود را بر نظر خود
جلوه دهد چون خود را بخود بدید هر چه این زمان در کاینات
مفصلا موجود است دران تجلی مجملا مندرج بود پس جمیع
اعیان ممکنات را که این زمان از حیثیت عین شهود
حق اند آن زمان از حیثیت علم شهود ان حضرت بودند مقصود
بیننده را وجود میخوانند و آن دیدن را نور میخوانند و آن
ظاهر شدن حق را از خود بر جمال خود جمال میگویند اما آن علو
جمال است و جمال را نیز دو مرتبه هست و ان الله نور السموات

والارض مثل نوره کمشکوة فیها مصباح پس برین تقدیر
علو جمال از مشاهده جمیع انبیا محجوب است چنانچه حضرت
رسالت صلی الله علیه وآله وسلم فرمود در جواب
ابو دردای رضی الله عنه نورانا اراه وکما قال الله
تعالی لا تدرکه الابصار وهو یدرک الابصار اما
دنو جمال که ظهور حق است از کل اشیا بمتابعت
محمد مصطفا علیه السلام وکثرت تجرید بدوام تفرد اهل
توحید را مشاهده می افتد چنانچه حضرت رسول فرمود
صلی الله علیه وآله وسلم رایت ربی فی صورة ولباس
خضراء پس حور جمیع ارواح را کوبنه که بمتابعت رسول
به جمال حضرت غفور مشرف شدند اللهم ارزقنی و
لاصحابی مصرع رضوان ز تعجب کف خود بر کف زد
المعنی رضوان عبارت است از عقولی که موید اند
بروح القدس وعقل بر دو قسم است عقلی است که بلسان
عرفا وعلما بدان ناطق است وآن جوهری است روشن

که حضرت خداوند او را در دماغ آفریده است ومنور گردانیده
است نور او را در دل که بنور او دل ادراک غیوب می
کند وغیوب بر شش نوع است اول غیب النفس است
دوم غیب القلب است وسیم غیب الروح است و
چهارم غیب السر است وپنجم غیب الخفی است وششم
غیب الغیوب از ادراک جمیع خلایق مستور است اما
سایر غیوب کاملان محقق وبالغان مدقق را از راه بصیرت
مکشوف میگردد وبصیرت قوتی است در دل چنانکه حس بصر
مدرک صور اشیاست بصیرت مدرک بواطن اشیاست
وبصیرت حاصل میشود بتنور آن جوهری که در دماغ گفته
شد که آن عقل است اما عقلی که بلسان حکما بدان ناطق اند
آن علم نفس است بذات خود یعنی مدرک اشیاست اما
از ادراک ذات خود مقصر است هرگاه که بعنایت حضرت
احد بمتابعت شریعت محمد وبدوام طاعت وکثرت ریاضت
عالم ذات خود گردد آن ساعت حکما او را عقل میخوانند

واگه حضرت خداوند جل جلاله فرموده یا ایها النفس
المطمئنة ارجعی الی ربک اشارت باین نفس است پس
رضوان عبارت ازین عقول است که گفته شد مصرع
آن خال سیه بدان رخان مطرف زد   المعنی خال سیاه
عبارت است از هستی سالک که در جمع بعد از تفرقه حاصل
می شود یعنی چون سالک از محظوظات نفسی و مطلوبات
طبعی از برای وصول بمطلوبات حقیقی انقطاع میکند ابتدا
از کثرت کاینات باید وحدت ذات دیده بر می دوزد
و مداد سواد الوجه در دیده میکشد کحال حقیقی دیده او را
به پرتو انوار خود مکحل میگرداند پس دیده او ناظر انوار
وحدت میگردد و در نظر او جز یکی نور نمی آید لاجرم خود را
و جمیع اشیا را یک نور بیند ترجمان حال او و همه این می شود
که

بیت

ای از تو جهان و جان منور   در چشم همه تویی مصور
در معرض آفتاب رویت   آفاق چو ذره محقر

لاجرم خود را و جمیع اشیا را یک نور می بیند تصور میکند که
منور و منور مفقود است و عابد و معبود منتفی و عظمت
وحدت بر دل او غلبه میکند تصور میکند که غیر او شی دیگر نیست
لاف هستی و دعوی خودپرستی آغاز میکند خال سیه عبارت
از آن هستی است مصرع ابدال ز بیم چنگ در مصحف زد
المعنی ابدال ذات سالک را گویند و مصحف شریعت
محمد را گویند علیه السلام یعنی چون سالک از خود برخاست
و با عدم در ساخته او را هستی وحدت دامن گیر شود چنانچه
در مصرع پیش گفته شد که خود را میدید و غیر خودش در نظر
نمی آمد چون از آن شراب به خمارش ارند و از آن خواب
بیدارش کنند هستیهای مازی و خودپرستیهای مجازی
سد راه خود بیند دست در شریعت محمدی علیه السلام زند
و بتمام خدمت مشغول گردد والله اعلم بالصواب

تم الله الحمد والمنه

۵م

ایضاً له

بسم الله الرحمن الرحیم حمد بی غایت و
ثنای بی نهایت حضرت کبریای واجب الوجودی را که
جناب قدس هویت جلالش از ادراک افهام مقدس است
و کنه صمدیت ذاتش از احاطت اوهام منزه تبارک
سبحانه و تقدس ذاته و صلواته علی سید الانبیاء
محمد و عترته الطاهرین و اصحابه الاکرمین اما بعد
باشارت الرفیق ثم الطریق بوفاقت روح الامین
در شب معراج سلطان تاجداران ممالک رسالت یام حضرت
عزت از سریر جهان صورت بعالم معنی عزیمت نمود
و بمقتضی حب الوطن من الایمان از غربت بوطن مراجعت
فرمود مخدرات خلوت عصمت و ابکار سراپردهٔ جنت
جهت رؤیت جمال و تحصیل کمال چون دلبران عیار متلبس
بملابس انوار و متحلی بحلی اسرار بنظارهٔ جمال بی مثال سید

مختار آمدند و خود را به نظر آن صاحب بصیرت جلوه دادند
مصرع حور را به نظارهٔ نگارم صف زد اما چون
بصر او صلی الله علیه و آله و سلم بسرمهٔ موفقت مکحل بود و
بنور کنت بصره الذی یبصر به منور لحور العین و خلدبرین نظر
نفرمود و از حضیض بشریت و از اوج روحانیت ترقی
کرده بود و از حجب ظلمانیه و نورانیه در گذشته و از جهیم
و جنت که قایم به لطف و قهر حق اند عبور کرده و متوجه
جمال و جلال او شد و گفت اللهم انی اعوذ برضاک من
سخطک و بمعافاتک عن عقوبتک **بیت**
آن همت عالی پیمبر چو بدید رضوان ز بتجیر کنج در گزید
و بمقتضی ان الله یحب الهمم العالیة پناه از صفات بذات
احدیت متعالیه گرفت و گفت اعوذ بک منک در آن
حال خال سیاه الفقر سواد الوجه فی الدارین بر رخسارهٔ
معنی نهاد **مصرع** آن خال سیه بران زنخدان ظرف زد
و چون ابدال خوش حال که عاقلی است کامل و عالمی است

فاضل و گاه بصورت دحیه کلبی بر اید و گاه در کسوت بشرا
سویا نماید و از مقام اسما و صفات عروج نمی تواند فرمود
و ما منا الا له مقام معلوم و پیغمبر باید که لو دنوت انملة
لاحترقت

بیت

احمد ار بگشاید ان پر جلیل　　تا ابد حیران بماند جبرئیل

و جبرئیل علیه السلام چون مشاهده فرمود که ان صاحب
کمال رقم عدم بر جریده وجود سوی الله کشید از خوف
فنا در جای تنها جنگ در دامن مصطفی صلی الله علیه و
آله و سلم زد و گفت قف یا محمد فان ربک یصلی **مصرع**

ابدال ز بیم چنگ در مصحف زد　　والحمد لله اولا و آخرا ظاهرا
و باطنا

بیت

حورا بنظاره نگارم صف زد　　رضوان ز تعجب کف خود بر کف زد
ان خال سیه بران رخان مطرف زد　　ابدال ز بیم چنگ در مصحف زد

مثنوی

چون رسول خدا بامر خدا　　عزم فرمود تا بدار بقا
حوریان صف زدند در گردش　　گرد او بود گرد بر گردش
علمش آمد که یار غار توام　　عمل آمد که دوستدار توام
اعتقاد آمد و جمالی خوش　　حالش آمد چه حالی خوش
جلوه کرده مقام او او را　　رو نموده کلام او او را
روح پیغمبران باستقبال　　آمده از برای عز و کمال
رحمت حق نزول فرموده　　عذر امت قبول فرموده
اول صبح و عاقبت محمود　　بسلامت عزیمتی فرمود
جان پاکش ز تن عزیمت کرد　　حسن و عقلش روان بر سمت کرد
رفت رضوان ز روضه کف بر کف　　زده خال سیه و مطرف
جنت آراسته که شاه آمد　　مظهر حضرت آله آمد
جمیع یاران چو آنجنان دیدند　　غم دین داشتند ترسیدند
که مبادا که دین خلل یابد　　دشمنی از میانه بشتابد
رفتن او مثل بخواب زدند　　چنگ در سنت و کتاب زدند
نیک دریاب این سخن تمام　　تا بیابی مراد خود و سلام

تم و لله الحمد و المنة

رساله انسانیه

بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین
الحمد لله الذی نوّر عیون اعیاننا بانوار تجلیات ذاته
وصفاته والصلوة والسلام علی مظهر جمیع اسمائه و
مظهر آیاته محمد وآله وعترته

بیت

سخنی بس لطیف خواهم گفت — گوهری عارفانه خواهم سفت

صاحب نظری که عین بصیرت او بکحل کشف مکحل باشد و بصر
گفت بصره الذی یبصر به منور در مرایای اعیان عالم جمال
اسمای الهی به کمال مشاهده نماید

بیت

هر آینه که بینی حسنی ترا نماید — انسان کامل ما او را بما نماید

وحقیقت انسانیه مظهر اسم جامع است که مشتمل است
بجمیع اسمای الهیه و متجلی است در اسما بحسب مراتب الهیه
واین اسم اعظم بذات و مرتبه تقدم دارد بر سایر اسما و مظهر
او را تقدم بر مظاهر مجموع اسما

بیت

رتبت او رتبت اعلی بود — عارف اسرار او اولی بود

و اسم جامع دو اعتبار دارد باعتبار ظهور ذات او در هر
واحدی از اسمای مظاهر مجموع اسما مظهر او باشد بیت

گر هزار اسما بخوانی ور یکی — آن یکی ظاهر بود در هر یکی

و باعتبار ثانی مشتمل است بر جمیع اسما از حیثیت مرتبه
الهیه و این اشتمال کلی مجموعی است بر اجزا و باعتبار
اول اشتمال حقیقت واحده بر افراد متنوعه بیت

یک حقیقت دان و اسمائی شمار — آن یکی در هر یکی خوش می شمار

و معلوم است که ضرب واحد در واحد منتج تزاید نبود
و ضرب واحد در کثرت ظاهر نگردد و غیر کثرت مضروب

بیت

گر هزاران گر اندکی باشد — که یکی در یکی یکی باشد

اگر ناظر نظر کند در احدیت عالم واحد بود در واحد و اگر
نظر فرماید بعالم ضرب احدا است در کثیر و عالم اثر اسمای
الهی و هر اسمی او را اثری و آن اثر صورت آن اسم و

وحقیقت انسانیه صورت اسم اعظم قال رسول الله صلی الله علیه
وآله وسلم ان الله خلق آدم علی صورته بیت

صورت و معنی این سلطان بدان		جامع قرآن او نیکو بخوان

امانت		بیت

این امانت در امانتش بجو		گر صفاتش یافتی ذاتش بجو

اسما متعدد باعتبار صفات و مسما واحد نظر با ذات و وجود
کثرت اسمائیه عین ذات آلهیه اند ظاهر بحسب شئون مختلفه
بصور اعیان ثابته بیت یک دمی با ما درین دریا درا
عین ما را ای نکو را ما بیا امانت نزد اهل الله عالم
منفصل به ظهور حقیقت انسانیه در هر فردی سماست بانسان
کبیر و اول ظهور حقیقت انسانیه در صورت عقل اول و
این صورت اجمالیه مرتبه عمائیه بود بعد از آن در صورت
نفس کلیه در عقول و نفوس مجرده و در صور طبیعیه و در
هیولای کلی در صورت جسمیه بسیط و مرکبه بیت

این حقیقت در همه ساری بود ، با همه در غایت یاری بود

اما ظهور

اما ظهور این حقیقت در عالم انسانی اجمالا اول در صورت
روحیه مطابقه با صورت عقلیه بعد از آن در صورت قلبیه
مطابقه با نفس کلیه دیگر در صورت نفس حیوانیه مطابقه
صورت طبیعیه کلیه دیگر در صورت دخانیه لطیفه مطابقه با
هیولای کلی دیگر در صورت دمویه مطابقه جسم کلی دیگر در
صورت اعضائیه مطابقه اجسام عالم کبیر و باین تنزلات
در مظاهر انسانیه میان نسخه علویه و نسخه سفلیه مطابقه حاصل
آمده و این از تدبیرات آلهیه است در مملکت انسانیه بیت

حکمت آن حکیم مطلق بین		حق شناس و بنور حق حق بین

امانت برزخ اول وحدت است میان احدیت و
واحدیت باعتبار وجود و علم و نور و شهود با تجلی و تعین
اول و برزخ میان دو شی بالنسبه باشد از طرفین همچو
نسبت میان منتسبین و وحدت بحسب ذات دو اعتبار دارد
اول از حیثیت اسقاط تعدد و نسب و دوم از حیثیت
اثبات تعدد و نسب باعتبار اول احد خوانند و باعتبار

ثانی واحد و باعتبار آن که حامله تجلی اول است حقیقت
محمدیه علیه السلام که صورت اسم جامع الهی است و به ظاهر
که مظهر اسم الظاهر است و رب الارباب تربیت ظاهر
باطن عالم بیت مظهر اسم اعظمش خوانم
اولست او و خاتمش خوانم   و از جهت حقیقت مرتبه ربوبیت
مطلقه دارد بخلاف حضرت الهیه و از جهت بشریت مرتبه
عبودیت تامه کما قال الله تعالی و انه لما قام عبد الله بیت
سید عالم است و بنده حق   آن محمد بود که بنده حق
و بیان معانی وجه ربوبیت مطلقه حق تعالی فرموده و ما
رمیت اذ رمیت و لکن الله رمی و این قوت قدرت
الهی تواند بود که به جمیع اسمای الهیه در عالم تصرف فرمود
بحسب استعداد اشیا و حکمت در تنزل او خلافت بود
که مقصود کلی است و احاطه خواص ظاهر عالم به ظاهر و خواص
باطن عالم باطن و ادای حقوق اشیا و ظهور مجموع اسما
و مدار احکام عالم است و مرکز دایره وجود از ازل تا ابد بیت

قطب اقطاب عالمش خوانند   سید نسل آدمش دانند
و این حقیقت واحده است بحکم وحدت متعدده بحکم
کثرت در مرتبه روحیه ظل مرتبه احدیت است و در مرتبه
واحدیت بیت یک دریاست این سخن تمام
تا پایانی برادر خود و السلام امانت روح انسانی در
عالم کبیر مظاهر دارد و اسما بیت
گفتیم چنانکه هست گفتیم   دریست لطیف نیک سفتیم
و در عالم صغیر انسانی بحسب ظهور و مراتب در اصطلاح
اهل الله مظاهر دارد و اسما چون سر و خفا و روح و قلب
و کلمه و فواد و صدر و عقل و نفس کقوله تعالی یعلم السر
و اخفی و قل الروح من امر ربی ان فی ذلک لذکری لمن
کان له قلب و کلمة من الله ما کذب الفواد ما رای الم نشرح
لک صدرک و نفس و ما سویها سر گفته اند باعتبار آنکه
ادراک انوارش مخصوص است بارباب قلوب
و اخفی آن معنی که حقیقت او بر عرفا و غیر عرفا مخفی است

و روح باعتبار ربوبیت بدن و قلب باعتبار تقلب او در معارف
ربانیه یا منقلب میان انوار حقانیه و ظلمت نفس حیوانیه
و کلمه باعتبار ظهور او در نفس رحمانی و فواد باعتبار
تایره او از مبدع بیت زحیست دلم که دلم درد میکند
دردیست در دل که نزار میکند و صدر باعتبار آنکه مصدر
انوار است و تصدر او از بدن و عقل باعتبار تقیده
بتعین خاص و بعقل موجد و موجد و نفس باعتبار تعلق
او ببدن بتدبیر و تصرف بیت
مظهر و اسم او فراوانست این همه چون شند او جانست
امانت روح از حیثیت تجرد جوهری است از عالم
ارواح مجرده و مغایر بدن و قایم بذات خود اما در
عالم شهادت چون بدن مظهر او و مظهر کمالات
اوست بیت محتاج بود به مظهر خود
خواهد شب و روز مظهر خود و رب الارباب تربیت
ارواح باسما میفرماید و تربیت ابدان بارواح و ربوبیت

اما آنچه یا حقیقیه است سلبی اضافت چون حیات
و وجوب یا اضافیه محضه چون اولیت و آخریت
یا ذو اضافه چون ربوبیت و علم و ارادت اما سلبیه
چون غنی و قدوس و سر واحدی از انجا سه و سلبیه
از وجود ند و کثرت اسما باعتبار صفات بود و وحدت
بحسب ذات بیت وحدت و کثرت در اسما
وحدت و کثرت این چنین فرما و علما در استقاق این اسم
اختلاف فرموده اند بعضی از آله و بعضی من الوله
ای تحیر بیت این اسم قدیم را نگو میدانش
در باب معانی و بیان میخوانش و الله چهار حرفست
الف اشارتست باحدیة ذات و لام اول لام معرفت
و لام دوم لام ملکت و ها اشارتست بهویت ذاتیه آلهیه
بیت هر که الله این چنین گوید یابد او هر چه از خدا جوید
و رب بمعنی ثابت اسم ذات و بمعنی مالک اسم صفات
و بمعنی مصلح اسم افعال و رب بربوبیت واسطه است

بیان الله تعالی در ربوب و اعیان ثابته اسرار ربوبیت
اند و سرّ سرّ شی لطیفه ان شی که مخفی است در وی و علم
برخفای اسرار مستلزم علم نباشد بر حقایق اسرار
ربوبیت همیشه جاودانست   گر نیست و کشف ها برانست
و اگر سر ربوبیت زایل شود حقایق اشیا یعنی اعیان
ثابته در علم حق ابدالآباد فانی اند   بیت
آیینه روشنی بباید . تا نور جمال او نماید
الحمد لله رب العالمین   تربیت از رب اکبر یابی تمام
کامل ربوب باشی والسلام   و عقل اول باشتمال او بر جمیع
حقایق و صور عالم عالی است کلی   بیت
اسم الرحمن با تعلیم داد   خوش در رحمت بروی ما گشاد
و نفس کلیه باشتمال او بر جزویات عالی است کلی که
متعلم را تعلیم الرحیم می فرماید   بیت
ان لوح قضا این کمی لوح قدر   بر ما مکن اعتراض زینجا بگذر
و انسان کامل جامع جمیع مراتب است اجمالا در مرتبه روح

مطابقه

و مطابقه اوست و تفصیلا در مرتبه قلب و مطابقه نفس
کلیه عالمیت   بیت   اسم جامع ما از و آموختیم
شمع خود از مشعلش افروختیم . ز انکه فردی همه افراد در باب
بر اسمی همه اسما فرو خوان   و رب العالمین در ام الکتاب
عالم را به لفظ جمع فرمود تا شامل انواع بود   بیت
رب مجموع عالمست آنکه . وحده لا اله الا الله
الحمد لله رب العالمین الرحمن الرحیم و این
دو اسم مشتق اند از رحمت و رحمت صفتی از صفات
الهیه   بیت   ملک مالکش بخوان و بدان
که چنین خوانده اند استادان   و یوم مشهور است و روز
قیامت پنجاه هزار سال کقوله تعالی فی یوم کان مقداره
خمسین الف سنة و دین بحسب لغت بسه معنی آمده
جزا و عادت و انقیاد و صراط مستقیم محمدی که ظاهر است
در عموم خلایق   صراط مستقیم آن حضرت اوست
درین ره همره توحید شاه اوست   و هدایت به صراط مستقیم که

طریق توحید ست نعمت یافته کاملست که انبیا و اولیا راست
مرحومه محمدیه با تمام ملک عالم منعم و متنعم و متنعمند اما دیده
حشویه و چشم ناپینای لاادریه از رؤیت حقایق اشیا
محجوبست و در بیابان حیرت و تیه فی ظلمت ضلالت حیران
و سرگردانند

بیت

منکر رهبرند و هم گمراه
کور و چاه اندر سر جاده

یهود از صراط مستقیم محروم ماندند
و نصارا از توحید جامع به تثلیث ثلاثه مایل و حایل شده اند
کقوله لقد کفر الذین قالوا ان الله ثالث ثلاثه و بغضب
الهی و قهر نامتناهی مقهور گشته

بیت

مغضوب شدند و ضال و حیران
سرگشته بمانده در بیابان

و غضب صفت آیت کما قال جل ذکره سبقت رحمتی
غضبی ای غلبت و شاید که بمعنی خود باشد بحسب تعلق رحمت
مخلوقات غیر المغضوب علیهم و لا الضالین امین و چون
حضرت حبیب الله علیه السلام فاتحه خواند و جبرئیل امین
آمین میگوید حضرت الله تعالی اجابت فرماید امین و از

و از اول فاتحه تا مالک یوم الدین خالص لله و ایاک نعبد
و ایاک نستعین مشترک میان حق و بنده و از اهدنا الصراط
المستقیم تا آخر خالص عبد مخلص است و ازین خبر صحیح
صریح معلوم شد وجوب قراة فاتحه الکتاب در نماز و دانسته
شد که بسمله از فاتحه است

بیت

فاتحه در نماز خوش می خوان
شافعی مذهبی بکو میدان

تم و لله الحمد و المنه و السلام

بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله حق حمده
و الصلوة علی خیر خلقه محمد و آله اما بعد این عجالات
که بموجب التماس عزیزی از اخوان صفا که حقوق
مودت ایشان برین ضعیف واجبات و اقدام ثبات
ایشان بر جاده اخلاص ثابت در بیان حقیقت مثال
[illegible]ال تمهید و کیفیت مراتب و مقامات رؤیا و درجات
در ادراک علوم و معانی از عوالم علوی و اطوار خیال

وشمال و الواح و اعیان و غیره بمقتضای ان التماس پس
کلمه چند از جهه زبان وقت املا کند در قلم خواهد آمد انشاء الله
ایعزیز بدان ای عزیز نور الله بصیرتک بنور الایمان که وجود
را من حیث احدیت الکثرت نزد ارباب کشوف و عرفان سه
مرتبه است مرتبهٔ اول نور حقیقی مطلق دوم ظلمت سیم ضیا
اما رویت نور مطلق ازان روی که مجرد است از نسب
و اضافات متعذر است زیرا که ان از هویت مطلق است
و عتبهٔ بارگاه جناب حضرت صمدیت رفیع تر از انست که
طایر عقول و افهام هیچ مخلوق بپیرامن سرادقات جلال
ان حضرت تواند رسید لا تدرکه الابصار و هو اللطیف
الخبیر لکن رویت آن نور در حالت تنزل در مظاهر و تعین
در حجاب مراتب نسب و اضافات ممکن است و هریک ازین
اقسام سه گانه شرفی است یعنی نور مطلق و ظلمت و ضیا لکن
شرف نور باصالت است زیرا که اوست که سبب ظهور
که در کتم عدم مختفی و مکنون بودند در ظلمت خلوتخانهٔ ق

مرتبه ظلمت است که در مقابله نور است و ان سه قسم است قسم اول
ظلمت حقیقی که رویت آن بهیچ وجه ممکن نیست و ان عدم
محض است قسم دوم ظلمت جهل که رویت آن اگرچه ببصر حسی
ممکن نیست اما بنور بصیرت آثار قبح او پیداست قسم سیم ظلمت
محسوس است چون ظلمت شب و تاریکی منازل مظلمه که
حس ادراک آن تواند کرد و شرف ظلمت آنست که
واسطه نور مطلق می شود بسبب تنزل در عالم محسوس با غیب
یا بشهادت آن در مراتب ظلمات امکان و امتزاج اتصال
ان با نور حقیقی مرتبهٔ سیم ضیاست و آن حضرت جمعیت
نور و ظلمت و حقیقت آن ممتزج گشته از طرفین و برزخ
میانه وجود و عدم زیرا که نور صفت وجود است و ظلمت صفت
عدم و ازین جهت که اصل ممکن با ظلمت وصف کرده
و ان مقدار نورانیت که ممکن را حاصل است بسبب وجود است
که بواسطه آن از کتم عدم ظهور کرده است جنس ظلمت او از جهت
عدمیت اوست چنانکه نورانیت او از جهت استفاضهٔ نور

بوجود وست و نقصی که به ممکن ملحق میگردد از احکام بواسطه
عدمیت اوست و آنکه رسول صلی الله علیه وسلم فرمود که ان الله
خلق الخلق فی ظلمة ثم رش علیهم من نوره الحدیث اشارت
بدین معنی بعینه تقدیرست یعنی تقدیر سابق برایجاد و رش
نور کنایت از افاضت نور وجودست از خزاین خود بر
ممکنات چون این معانی مقرر گشت بدانکه علم حقیقی در
مقابله وجود مطلق است متحقق نیست الا بواسطه عقل و
ادراک وجود محض که نور مطلق است من حیث هی هی
ممکن نیست الا بواسطه تنزل و در مرتبه عدم از روی تعقل مثال
آینه که قابل تجلیات انوار وجودست و تعین از ظرف صفات
که حقیقت آن عالم مثال اوست و جمال نور مطلق درین عالم
ادراک توان کرد زیراکه عالم ارواح و آنچه ورای آنست
از ملکوت و جبروت در غایت نورانیت است و عالم اجساد
متصف بظلمت و کدورات است و عالم مثال و خیال برزخ است
میان اجسام و ارواح و بین العالمین و با هر یکی ازین دو عالم

مناسبتی

مناسبتی و نسبتی دارند و هر عینی از اعیان عالم اجسام
و ارواح بواسطه مناسبتی که با این عالم دارند بحسب
قوت و ضعف درین عالم جولان میکنند و حقایق اسرار
عالم خود در مراتب وجودی مشاهده میکنند ای عزیز
چون هویت غیب مطلق نور حقیقی است و کمال رویت
نور موقوفست بوجود ضد آن که ظلمت است پس موجب
تعلق ارادت حق بایجاد عالم مختلفه حب کمال رویت
آثار عظمت و احکام قدرت است از روی وحدت جملتا
و از روی ظهور او در مراتب و شئون تفصیلا و چون شئون
الهی متفاوتست در جلا و استجلا که ذات راست بحصول
نپیوست الا بظهور در هر مرتبه و بروز در هر شأن از مراتب
و شئون وجود بحسب استعداد و قابلیت است در هر مرتبه
معین و شأن متعدد پس کمال رویت موقوف گشت
بظهور در جمیع مراتب و شئون وجود و اختلاف شئون
و مراتب اعیان و استعدادات و قابلیات آن در خور

اطلاقی و تعین و تقید بر یک غیر متناهیه افتاد لاجرم عدم
انحصار مستلزم دوام تنوع ظهور حق شد در عوالم مختلفه
ای عزیز اگرچه مراتب اعیان و کثرت شیون از
روی افراد و اشخاص تعینات غیر متناهیه است اما
از وجه کلی محصورست در دو عالم ظاهر و باطن و تمایز
جمیع مراتب ظهور و بطون مبنی بر اعتدال و انحراف جهت
و ظهور نتایج اعتدالات و انحرافات بواسطه سیر
در منازل عوالم چهارگانه به کمال میرسد اول معنوی
دوم روحانی سیم مثال چهارم حس با تلاطم امواج
دریای وحدت نور حقیقی در جداول مراتب جبروت
و ملکوت نفحه صحرای عالم مثال مطلق نرسد مستسقیان
فیافی مودت بورود حیاض زلال اسرار حضرت
صمدیت محظوظ نگردانند و تا سطوت تیغ آفتاب هویت
غیب از اوج فلک کبریای در منازل مظاهر وجود نزول
نکند خفافیش اعیان مقیده استفاضت انوار هدایت

از

از لزوم اسما و صفات نتوانند کرد ای عزیز ضیا سه است
یکی نور محسوس است که ظاهر بخش و مظهر فروغ است
از اشکال و الوان و دوم نور لطیف که آن مظهر اسرار
غیب است در کسوت خیال سیم عالم مثال مطلق را
دو وجه است وجهی عام از روی ذات خود و وجهی خاص
مقیدات عالم خیال بر متجلی از نوع انسان و غیره و
متحقق در خیالات مقیده و اکتساب علوم ملکوتی
و اقتباس اسرار جبروتی بواسطه سیر خیال مقید در عالم
مثال به عدم سیر و درجات ضعف و قوت بر اقسام اند
نبی صادق از کلیات آن خبر میدهد الرویا ثلث رویا
من الله و رویا من الشیطان و رویا حدیث النـ
فس و قوت وضعف اسرار ملکوتی را که در مجالی عالم
مثال متجلی میگردد در حالت رکود حواس در آینه خیال
مقید مشاهده کرده او را اثابت و قوی ترین سببی که
موجب اطلاع تام است بر معانی عالم مثال احدیت

توجه سالک است بمقصود و جمع هم از تقاضای کثرت
احکام و تعطیل خواطر ان و سبب هموم متفرقه چه هرگاه که شعور
نفسانی از پس پرده حجاب طبع بر صور محسوسات متفرقه
مجرد از معانی تطلع کند مواد صور که مصاحب او گشته باشد
از عالم حسی و حالت نوم پیش قوت خیال جلوه گری کند و
چنانکه شاغل روح است در بیداری از مطالعه اسرار روحانی
بواسطه حواس ظاهره در حالت نوم هم شاغل او گردد بواسطه
خیال و باب عالم مثال روی مسدود گرداند پس دوما
این چنین کس را اگر هیچ معانی نبود و صورتی بی روح
باشد که از ان هیچ اثر نبود ای عزیز بدان که میان عالم
ارواح و عالم اجسام عالمی دیگر است که ان نمود از هر دو عالم
است و هر فیض که از عالم ارواح باجسام میرسد بواسطه
ان عالم میرسد زیرا که فیض روحانی چون از عالم ارواح تنزل
میکند مجرد است از مناسبت و الفت با عالم اجسام چون
بعالم مثال مطلق میرسد ان عالم را کریم الطرفین می یابد که با

عالم

عالم ارواح بواسطه مجاورت مشابهتی دارد و با عالم اجسام
همچنین پس چون ان فیض وارد در مقام غریب نسیم
آشنایی می یابد بهیچ نایره اشتیاق وطن اصلی غالب
میگردد و بان اثر روحانی مالوف حال خود جلوه میدهد و
سربان نتایج اسم الظاهر که مالک اجسامست و بان آثار
روحانی ممتزج گشته و بواسطه برزخیت جاذب آن
فیض میگردد و رو باسفل السافلین جسمانی می نهد و این
عالم متوسط را دو مرتبه است و دو اسم مرتبه مقیده بر محلی
صحیح و درین مرتبه انرا خیال مقیده خوانند و مرتبه اطلاق
و درین مرتبه انرا مثال مطلق گویند و از اطلاع معانی در
مرتبه اطلاق باین عالم مطابق اصل بود بی شک اما در مرتبه
مقید گاه مطابق باشد و گاه غیر مطابق بحسب صحت شکل
دماغ و اختلال ان و انحراف و اعتدال مزاج و قوت
وصف مصور ای عزیز بدانکه نسبت خیالات مقیده
مردم با عالم مثال مطلق نسبت جداول که جویهای خرد است

که از نهر عظیم متفرع میگردد و سرکی را طرفی متصل است
بعالم مثال و طرفی دیگر متشعب می شود در تاملات عوارض
ولواحق ولوازم وعواقب امور واقسام واصناف
محسوسات بین خیال مقید بثابت جاسوس است در شهر
بدن و دایا کارکن اخبارست گاه متوجه سیر در مجاری
تصاریف امور وکیفیات عواقب و وقایع حوادث
عالم حسی وگاه متوجه طرف مقصد او بعالم مثال شود و
از نهر اعظم مثال مطلق اغتراف میاه معانی واسرار
کند وگاه باشد که در ظلمات مجاری احکام کثرت حیران
شود که مرجع اصلی خود باز نیابد و برجوع او بمعترف معانی
وعلوم ممکن نگردد و متوجه در حالت تیقظ بواسطه ادراکات
حواس ظاهر از مختلفات امور شهادتی که مستحضر
او شده بود در وقت رکود حواس همان اشیا بعینه
مصوره در پرده خیال نماید کی کند و از این اثر بود در
خواب این چنین کس بیشتر اضغاث احلام باشد

واین

واین حال اکثر خلق است الا ان شاء الله چون این قاعده
مقرر شد بدانکه اسباب موجب صحت خیال ورؤیای نوع
انسان چند چیزست بعضی از ان مزاجی وبعضی خارج از ان
مزاج اما آنچه مخصوص مزاجست صحت بیات دماغ واعتدال
مزاج وقوت تصرف مصوره واما آنچه خارج مزاجست
تا آنکه مناسب واتصال وقرب خیال مقید شخص کر
مقتضای اتحادست بعالم مثال وان قلت وسایط است
از تعلقات لذات نفسانی وافکار فاسده وتصورات
باطله وتشعب هموم متفرقه وصدق اقوال واحوال
مرضیه واز نجاست که معبر کامل صاحب بصیرت که بوقت
کشف سری وروحی بر مدارج ارواح ومراتب مثالات
مثال واشباح اطلاع یافته باشد چون رؤیای مستقیم
بخواد بحسب معرفت او بمواقع مقام وموطن خیال شخص
آن رویا کند در خیال خود واز طرف مقصد خیال عالم مثال
درآید وان رؤیای شخص را بمعانی که مناسب آن باشد

دران عالم نسبت دهد بلکه اگر معبر عارف بود بمراتب
علویات در عالم مثال توقف نکند و ترقی کند بعالم ارواح
وازینجا بعالم جبروت منتهی شود و در مرات استعداد عین
ثابته آن شخص مشاهده کند که اصل رویا بمقتضای استعداد
حال او نمود از حیثیت و حقیقت آن در عالم شهادت در
کدام وقت بدید آید و بچه صورت ظاهر شود و بعد از مطالعه
آن سر اگر مصلحت گفتن نباشد هیچ نگوید و اگر مصلحت
گفتن بود از مضمون آن خبر دهد و این خبر را تعبیر گویند
و این مخبر را معبر خوانند و هر خلل که در رویا واقع شود از عدم
مطابقه میان متصور و میان صورت ممثله از آثار که در
باطن از انحراف مزاج و فسادیات دماغ و اختلاف
احوال حسی صاحب رویا بود چون کذب در اقوال و حرکات
نامرضی و صرف اوقات با هر خسیس چنانکه نقد آثار صفات
حمیده در ضمن آن مستهلک گردد والامر بالعکس اذا کان
بالعکس و انکه رسول فرمود صلی الله علیه و سلم اصدقکم

رویاکم اصدقکم حدیثا اشارتست بدین معنی چون این
معانی مفهوم شد اکنون بدانکه خطوط طبقات نوع انسانی از
ادراک اسرار و معانی عالم مثال و ارواح وغیره بواسطه
خیال مقید در حالت نوم بر چند قسم است بعضی انانند که رویای
ایشان قابل تعبیر نیست و بعضی انانند که رویای ایشان
بتعبیر محتاجست و رویای بعضی که قابل تعبیر نیست بر دو قسم اند
قسم اول محجوبانند که صفات بهیمیه و احکام انحراف
خلقیه بر نفوس ایشان غالب گشته و کدورات نفسانی
و فسادیات قوای روحانی مشرع خیال را که متصلست
بعالم مثال مسدود گردانیده و باستیلای ظلمت قوای حسیه
از مطالعه اسرار دور افتاده و از خلعت کرامات تعریفات
الهی محروم گشته بیداری این قوم عین خوابست و خواب عیش
نه بیداری ایشان را ثمره و نه خواب ایشان را نتیجه و تخبیم
انبیا ضادهم رقو رسواء محیاتهم و مماتهم و قسم دوم متوسطان
اهل سلوک اند که آیینه دل خود را مستعد قبول فیض معانی

و اسرار عالم مثال ساخته اند و از قرب مرغ خیال بحکم
انقطاع از علایق تجاوز کرده پس در حالت نوم آنچه
آید اسرار عالم مثال عکس بر آینه دل ایشان زند
عکس آن از دل بر دماغ زند و چون عکس عکس ظاهر صورت
وصلت محتاج تعبیر نباشد و این اول حال حبیب است
علیه السلام و اما آن قسم که رویای انسانی به تعبیر محتاج
هم دو قسمت قسم دوم کاملان اما متوسطان آن طایفه اند
که در بعضی اوقات همت را جمع از تعلقات جسمانی
میکنند و بحسب فراغ از شواغل آینه دل ایشان اندک
صفای می پذیرد و بعضی معانی عالم مثال در وی منعکس
گردد و عکس آن عکس بر دماغ بیزند و بواسطه طرفه رسوخ
آثار اوصاف ذمیمه از حدیث نفس با آن ممتزج می شود
و قوت مصوره آن معنی ممتزج را در کسوت خیال عرضه
میدهد و امثال این چنین رویا را معبری فطن می باید که
با معانی نظر از حدیث نفس را از معنی مجرد تمییز کنند

نوافل سبب حب باشد و نوافل زیادات و صور عالم زیادت
در وجود و نافله محبوب محبوب است پس صور عالم محبوب
محبوب مطلق باشد و غیرت محبوب مطلق مقتضی
آنست که غیر خود را دوست ندارد لاجرم بجزای
فاذا احببته کنت سمعه الذی یسمع به و بصره الذی
یبصر به مصرع سمع و بصری بما عطا زاید

بیت

تا که محبوبش نباشد غیر او   پس دقیق است این سخن نافهم گو
و هذا مسئله غامضه و حب یا الهی است یا روحانی
یا طبیعی بیت از حق است این سخن خیالی نیست
حب از این هر سه قسم خالی نیست   و حب الهی آنست
که حق تعالی ما را هم از برای خود دوست میدارد و هم
از برای ما و ما را معانی کنت کنزا مخفیا الحدیث
بیان محبت حق میکند با خلق از برای خود بیت
از برای معرفت ما را هویدا کرده اند   گنج اسما را درین گنجینه پیدا کرده اند

ودانسته که عبودیت و معرفت حضرت او سبب نجات
و درجات ماست **بیت** با ما ز برای ما محبت دارد
ما را با ما ازین سبب نگه دارد و حب روحانی حبی است
جامع در محب و این همه حب آنی مقتضی آنست که محب محبوب را
هم از برای خود دوست دارد و هم از برای محبوب محبوب را
و غایت حب روحانی آنست که محب محبوب را
عین خود یابد و خود را عین محبوب بیند **بیت**
من عین تو و تو عین من وین عینین
یک عین بود ظهور او در کونین
و هر لقی را از آفتاب محبت او را حالی است و هر
حالی او را کالی **بیت** بشنو ز هوا که با تو گویم سخنی
هرچند هوا خوش نماید زمنی بگذر ز هوا که این هوای دگرست
ما راست هوای یوسف و پیرهنی و هوا اسمی است از اسمای حب
یقال هوی النجم اذا سقط و هوا دو نوع است ظهور
حب است از غیب بشهادت در دل محب **بیت**

خوش

خوش هوای وزید بر دل ما زین هوا یاد برد جمله هوا

شعر

فلولاکم ما عرفنا الهوی ولولا الهوی ما عرفناکم
وحق الهوی ان الهوی سبب الهوی ولولا الهوی فی القلب ما عبد الهوی
قال الله تعالی افرایت من اتخذ الهه هواه و سبب حصول
هوا در دل محب یا نظرات یا سماع یا احسان و اتم و اعظم
اسباب نظرات که بلقا تغیر نمی یابد و لیس کذلک السماع
فانه یتغیر باللقاء **بیت** ما چنین خوشی نکو داریم
همچو آیینه روبرو داریم دیگری گر شنود ما دیدیم
در دل و جان هوای او داریم و محب حب احسان حب او
معلول است و زایل شود به نسیان **بیت**
حبی که چنین بود کمالش نبود آن یار بجز نقش خیالش نبود
هرچند محبتی است اما یاران قدرش ننهند و ذوق حالش نبود
و نوعی دیگر از هوا محاب اجابت و انسان مامور بترک محاب
خود چنانکه داود پیغمبر را علیه السلام را نهی فرمودند ولا

[illegible]

[illegible]

پایان ترجیع

بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین

الحمد لله الذی [illegible]

[illegible]

سبحان من تکون العزة الصمد   عما یدور عن الاوهام فی الخلد
هو الذی لم یکن کفوا له احد   ذاتا و صفاتا و لم یولد و لم یلد

چون غیرت غیرسوز اسمیت وحدت سمت غیریت را
محو میکرداند معرفت غیر معروف را ثابت نمی تواند بود بلکه
عارف بمعروف یکی باید تا مقصود رو نماید شعر

ما وحد الله غیر الله من احد   توحید حق لذات الواحد الاحد
فکیف یعرف غیر کنه وحدته   و قد تلاشت لدیه کثرة العدد

اگر هویت هو در دایره ها تجلی فرماید واو که اشارت
بجهات سته است مخفی ماند کثرت عدد در وحدت
احدیت متلاشی شود بحرین با هم برامیزد مصرع
اشارت ماند عبارت که گوید بیت

اگر محبوب روزی نقاب از رخ براندازد   جو فرع آفتاب جان بپای او سراندازد
تجلی صفاتش مظاهر در وجود آرد   ولی چون ذات بنماید عدم مظهر اندازد

تا بتلاطم امواج دریای وحدت حیات حقیقی در جداول مراتب
جبروت و ملکوت ساری و جاری نگردد و مستسقیان بساتین

محبت و متعطشان بیابان مودت بورود حیاض زلال
اسرار حضرت صمدیت محظوظ نگردند و تا آفتاب سطوت
هویت هو از اوج فلک کبریائی در منازل مظاهر وجود
غروب نکند عیون خفافیش اعیان مقیده استفاضه
انوار از نجوم اسما و صفات نتوانند کرد فلولا شدة ظهوره
فی اشراق نوره لم یکن له بطون و لولا بطونه فی حجبه لم یکن له
ظهور والشمس لا یتصور ادراکها الا عند استتارها
فی غمام فلولا بطونه لم یکن له ظهور و لولا ظهوره لم یکن بطون
و لو ظهر لانعدم الوجود حتی یکون منه ظهور بیت

اگر نهان شود پیدا شوم من   وگر پیدا شود نهان نمانم
اگر نه او مرا بخشد وجودی   همیشه در عدم حیران بمانم

فافهم ای عزیز اعزک الله فی الدارین که توحید ذات
عبارتست از فنای اکوان و زوال اعیان بلمعان انوار اتیان

شعر

ما وحد الواحد من احد		اذ کل من وحده جاحد

عاریة ابطلها الواحد	توحید من ینطق عن نعته
ونعت من ینعته لاحد	توحیده ایاه توحیده

بیت

نماند ز توحید الا سخن	سخن گر ز توحید گوهی بمن
من و تو دو اسم و مسما یکیست	اگر موج بسیار و دریا یکیست
تو معنی احد بین و صورت عدد	موحد احد چند اندرا حد
همه ملک توحید برهم زند	موحد ز توحید اگر دم زند
نگوید ز توحید هرگز خبر	کسی کو ز توحید دارد اثر
بیا همدم نعمة الله شو	ز توحید توحید آگاه شو

از موحدی پرسیدند ما التوحید فرمود من اجاب عن
التوحید فهو ملحد ومن عرف التوحید فهو مشرک ومن
لم یعرف ذلک فهو کافر ومن سئل عنه فهو جاهل شعر

اجبناهم باعلام الاشارة	اذا اهل العبارة سایلونا
یقصر عنه ترجمة العبارة	نشیر بها فنجعلها غموضا

بیت

گفتم

گویم بطریق استعارت	گفتم که عبارتی ز وحدت
هم عقل بسوخت و هم عبارت	چون آتش عشق او برافروخت

١

بجاست عارف من عرف الله کل لسانه تا از چند وقت
ومعروف حال جام زلال وصال حضرت ذو الجلال
نوش کند و با منصور فنا بر سر دار بقا دست در آغوش
کند قال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم لی مع الله
وقت لا یسعنی فیه ملک مقرب ولا نبی مرسل بیت

آنکه عالم بنور خود آراست	لی مع الله حدیث خواجه ماست
که شوم با حضرتش واصل	گفت وقتی مرا شود حاصل
فهم فرما لطیف اسرارش	نه نبی نه ملک بود بارش
لیس فی الدار غیره دیار	خانه چون گشت خالی از اغیار

نوبتی عاشقی و معشوقی با هم نشسته بودند و در دار بر
اغیار بسته و از اثنیت گسسته و یکتایکی پیوسته
لطیفی ظریفی عفیفی بیامد و حلقه طلب دست نیاز بر در زد
گفتند کیستی گفت منم بار دیگر فرمودند که اگر توی

۵

شوی در کنجی **بیت** عاشق سرمست با جانانه
همنشین بودند در یک خانه نازکی بارکی پیچی خویش لقا
حلقه زد بر در خلوت سرا گفت عاشق کیست بر در وقت شام
گفت هستم بنده باریک نام گفت اگر موی کنجی در میان
جان جانانست و جانانست جان او نمی گنجد که می گویم او
او نمی گنجد چه جای او و تو قال رسول الله صلی الله علیه
وآله وسلم کان الله ولم یکن معه شیء وقال مشایخنا
الآن کما کان **بیت** حاسا که جز او را بود ای یار دو حدود
او بود و هوست و هم او خواهد بود هر که پا بر سر خودی کوبد
وحده لا شریک له کوید قل هو الله احد من حیث
عینه الله الصمد من حیث استنادنا الیه لم یلد من حیث
هویته ولم یولد کذلک ولم یکن له کفواً احد کذلک
فانفرد ذاته بقوله احد فظهرت الکثرت بنعوته المعلوة
عندنا **بیت** معشوقه یکی صفات او بسیاری
از هر صفتی بعاشقی بازاری یاری که در او هر صفتی دارد دوست

یاری باشد چو نیند من باری کر فراوان کراند کی باشد
که یکی در یکی یکی باشد و یکی قلب یکی اگر کوید جهل اَ
دریابد و اگر فرماید که جهل کمست فافهم افراد الاعداد
فی واحد واحد **بیت**
تا تو نشوی یگانه او هرگز نشود یگانه این دد
باشی تو یگانه دو عالم آن دم که اثر نماند از تو

شعر

اذا ما مدالی تعاظمه	فان غاب عنی فان العظیم
فلیت الحمیم ولست الندیم	ولکننی ان نظرت الفهیم
فلا تجحبن بعین الحدیث	فان الحدیث بعین القدیم

بیت

این کر کفتم علم توحید است در باش تمام بعد از ان توحید میخوان ای موحد والسلام
مصرع توحید دکر هست و علم توحید دکر **بیت**
انجا رخ زرد و جامه پاره خرند بازار چه قصب فروشان دکرست
فاعلم ان للتوحید لجة و ساحل فالساحل علم واللجة میذاق

تا تجلی نمائی من ذاته یعرفه **بیت**

ذوقی که دلم راست بوصلش حاصل — دل داند و من دانم و من دانم و دل

خاموش که بارگاه جناب احدیت او رفیع‌تر از انست
که طایر عقول و افهام به پیرامن سرادقات جلال آن
حضرت تواند رسید یا بدیدهٔ کشف و عیان جمال
بی مثال او تواند دید لا تدرکه الابصار و هو یدرک الابصار

بیت

سخنی گفته ایم مستانه	عاشقانه بذوق دریابش
حکایت شراب شوان خورد	عارفانه بذوق دریابش

شعر

اذا کان ذو فهم یشاهد ما قلنا — وان لم یکن فهم فیاخذه عنا

تحقیق کلام در این مقام عروسی است که لم یزل و لا یزال در
[illegible] عزت و جلال تمنع امتناع متقنع است اذا بلغ
الکلام الی الله فامسکوا وصلی الله علی محمد و آله اجمعین
الطیبین الطاهرین و لله الحمد والمنة والسلام

رساله

رساله در بیان ایجاد

بسم الله الرحمن الرحیم هو الدال علی ذاته
وصلواته علی خیر مخلوقاته محمد و آله فسبحان من لم یکن علیه
دلیل الا انّه ولا ثبت کونه الا بعینه **بیت**

بخودش کس شناخت نتوانست — ذات او هم باو توان دانست

هستی که هستی او از پستی نیست مقدس است **مصراع**

هر چه هست او هست غیر او خود نیست — وا گر هست بخود نیست **بیت**

چیزی که وجود او بخود نیست — هستیش نهادن از خرد نیست

و مخلوقات را پستی صفت ذاتی است و هستی عرضی و اکابر
واشراف مباهات بذاتیات کنند نه بعرضیات کما
قال نبینا صلی الله علیه و آله و سلم الفقر فخری و هستی
که شایستگی پستی ندارد واجب الوجود بود لذاته و هستی
که پستی می پذیرد بحقیقت آن هست نیست قال رسول الله صلی الله
علیه و آله و سلم اصدق کلمة قالها الشاعر کلمة لبید **شعر**

الا کل شیٔ ما خلا الله باطل   وکل نعیم لا محاله زایل

والموجودات کلها وکانت ما سوی الله فانها حق فی نفسها بلا شک لکنه من لم یکن له وجود لذات فحکمه حکم العدم وهو الباطل

بیت

هستی یکیست آنکه بهستی شاید   این هستی تو هیچ کارا نیاید
رو نیست شو از هستی خود همچون ما   گر هستی تو هیچ دری نگشاید

یا اخی اعزک الله فی الدارین معلوم فرما که حضرت عزت جل و علا انسان را از برای امری عظیم ایجاد فرموده و ان امر عظیم آنست که موسی بن عمران علیه السلام مناجات کرد و گفت الهی ما الحکمة فی خلقی قال الله تعالی الحکمة فی خلقک رؤیتی من مرآة روحک ومحبتی فی قلبک

دل تو خازن محبت اوست   جانت آینه دار طلعت اوست
آینه پاک دار و دل خالی   که نظرگاه خاص حضرت اوست

روح ترا آینه حضرت خود ساخته از زنگ خود بینیش مصون دار و گنجینه قلب ترا خزانه گنج محبت خود گردانیده محافظت

کن و اگرچه خود را بخود بی دیدند خواستند تا در عین تو بعین تو عین خویش را مشاهده فرمایند ترا آفریدند فافهم

بیت

اگر ز انسان شوی دانی که انسان   چرا انسانش میخوانند انسان

انسان کامل دیگر است و انسان ناقص دیگر و انسان اسم مردمک دیده مردم است که چون انسان کامل همه بین است اما خود بین نیست

بیت

مردم دیده که خود بینی نکرد   جای خود جز دیده مه بینی نکرد

و انسان را از برای آن انسان میخوانند که حضرت عزت جل و علا بواسطه انسان کامل عالمیان را نظر رحمت میفرماید همچنانکه انسان بواسطه انسان العین اشیا را مشاهده میکند

بیت

انسان ز برای آنش انسان خوانند   کو مردمک دیده عالم بین است

و انسان عالم صغیر است صورة و عالم انسان کبیر والعالم علی صورة الحق والانسان علی صورة الحق یعنی این بیت جمیله و صورت کامله انسانیه که کلمه فاضله جامعه است مستجمع جمیع کمالات کونیه و صفات الهیه است

همه آن دارند اما انسان همه دارد قال رسول الله صلی الله
علیه وآله وسلم اوتیت بجوامع الکلم وقال رسول الله صلی الله
علیه وآله وسلم ان الله ادبنی فحسن ادبی ای جمع فی
جمیع الخیرات مصرع با تو گویم چیست این خیرات خوش خیزی تمکن
تخلقوا باخلاق الله است واگرچه اعیان عالم با جمیع صور
جسمانیه وروحانیه مظاهر اسما وصفات حق اند اما انسان
کامل مصرع مجموعه مجموع کمالات وجود است بیت
صورتا چاکرست ومعنی شاه | باطنا آفتاب وظاهر ماه
لیس فی الدار غیره دیار | وحده لا اله الا الله
نعمة الله را بدست آور | تا ز خلق وخدا شوی آگاه
وانسان تا کون جامع نگردد منصب خلافت ورتبه
نیابت نیابد مصرع کون جامع سایهٔ حق است ظل الله من
قال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم السلطان
ظل الله فی الارض بیت در ظل آفتاب تو چرخی همی زنیم
کوری آنکه گوید ظل از شجر جدا است شعر

انما

انما الکون خیال وهو حق فی الحقیقة | والذی یفهم هذا حاز اسرار الطریقة
اوست که جمال ان الله جمیل یحب الجمال در آیینه المؤمن مرآة
المؤمن والله المؤمن بصر گشت بصره الذی یبصر به مشاهده
میفرماید ونقد گنجینه کنت کنزا مخفیا فاحببت ان اعرف
فخلقت الخلق لاعرف بخلق می نماید وبلسان کنت لسانه
الذی یتکلم به با سمع کنت سمعه الذی یسمع به میگوید شعر
صوامع ذکار جوامع فکرة | لوامع آثار قوامع عزة
ارائک توحید مدارک زلفة | مسالک تمجید ممالک نصرة
بیت
هر کجا رندیست در میخانه‌ها | جرعه از جام ما نوشیده‌اند
هر طرف شاهیست بر تخت وجود | خلعتی از نطق ما پوشیده‌اند
اقول ان الله تعالی یتجلی فی کل نفس ولا یتکرر التجلی یعنی حق
تعالی جل جلاله از تجلی ذات متعالیه دایم متجلی است وتجلی او
تکرار نمی گردد و امر اول باز بعالم غیب مراجعت می نماید
واز نو بلباس جدید بر می آید بل هم فی لبس من خلق جدید بیت

[illegible]

هر زمان صنعی نماید در نظر   می برد خلقی و می آرد دگر

و عالم باسره هر لحظه بلکه هر لمحه استمداد افاض از حضرت
فیاض میکند جامهٔ فنا میپوشد و باز بلباس بقا بار می آید و بقای
عالم عبارتست از متجلی شدن او بحلی تجلی و فنا عبارت است
از خلع ان صورت و تجلی و بالذات فنا و بقا یکی است
و ذوقیات تجلیات منویات متجددات خاصهٔ اهل
کشف و عیانست   او را که عیانست چه محتاج بیانست

[بیت]

حلوای بنام لیلیا سینی   تا تو نخوری ورا چه دانی

من ذاقه یعرفه قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
ان الله خلق فی ظلمة ثم رش علیهم من نوره فمن اصابه
من ذلک النور اهتدی و من اخطا ضل و غوی [بیت]

گر نه نور وجود وی باشد   دیگری را وجود کی باشد

تا نور وجود به فیض واجب الوجود بظلمت آباد عدم
ظهور نفرمود اعیان ممکنات در مشهد شهود موجود نشدند

و بحقیقت

و بحقیقت وجود راه نبردند [بیت]

موجود ز واجب الوجودیم همه   هستیم ولی هیچ نبودیم همه
از جود وجود عشق موجود شدیم   بی جود وجود بی وجودیم همه

و نور مطلق از ان رو که مجرد است از نسب و اضافات
ادراک او متعذر است زیرا که ان نور هویت مطلقه است
و عتبهٔ بارگاه صمدیت او رفیع تر از انست که طایر افهام
و عقول به پیرامن سرادقات جلال آن حضرت تواند
برید و یا بدیدهٔ کشف و عیان جمال بی مثال او توان دید
لا تدرکه الابصار و هو یدرک الابصار و هو اللطیف
الخبیر لیکن رؤیت آن نور در حالت تنزل در مظاهر و
تعین ان در حجابات مراتب و نسب و اضافت ممکن است
و اگر چه ضوء تاثیر اشعهٔ نور است اما اشعهٔ انعکاس نور و
جود است بلکه وجود نوری است که ظاهر می شود بان نور

[مصرع]

اعیان ممکنات در ظلمت عدم

در یاب بذوق و عقل را هیچ مگو   ثبت عندی بالذوق

زیرا که خصوصیات کشف تام از طور عقل بالاترات و امور
احکام ان از دایره فکر متفکر دلاتر با لماس فکر این در بکر
شوان سفت و بعذوبت بیان شرح معانی ان شوان
وکیفیات ذوقیات ما بتعریف تنها مدرک و محقق نگردد
مصرع ناخورده شراب ذوق ان شوان یافت
بیت ذوقی که دلم راست بوصلش حاصل
دل داند و من دانم و من دانم و دل
فصل من
صحت معرفته صح توحیده و من صح توحیده صحت محبته فا
لمعرفة لک والتوحید لله والمحبة علاقة بینک و بینه بها
یقع المنازلة بین العبد والرب صحت توحید بعد از صحت
معرفت بود و صحت محبت بعد از صحت توحید و معرفت
از ان محب است و توحید از ان محبوب و محبت علاقه ا
بینک و بینه که محبت واقع می شود منازله بین المحب والمحبوب
بیت کس نداشتی که عاشق کیست یا محبوب کیست
گر نبودی در میان عاشق و معشوق عشق و چون در حقیقت

سر هو جوی چو ما از ما بجو — این هویت در همه اشیا بجو
قل هو الله احد من حیث ذاته الله الصمد من حیث استنادها
الیه لم یلد من حیث هویته و لم یولد کذلک و الوهیت
و وحدانیت خاص است بالله تعالی وحده لا شریک له
و الوهیت جامعه است بصفات و متوحد بذات احد
بالذات و واحد بالصفات والصمد المحتاج الیه من
الخواص والعوام چگونه متصور باشد که واحد حقیقی را
والد بود یا ولد و ولد شبه والد در حقیقت و قال تعالی
لیس کمثله شیء اما ربوبیت دار کرامت و رحمت و انعام
است و جمله مخلوقات برحمت ربوبیت مرحوم اند و
زلال ربوبیت از بحر محیط الوهیت در مجاری جود و
ربوبات ساری و جاری است و متعطشان بیابان
عدم را از نهر الحیات ربوبیت صفات و خزاین نعوت
سیراب کرده و زواهر جواهر اسرار ربوبیت بر سرایر
عالم و ضمایر بنی آدم نثار کرده و آفتاب و جعل الشمس

علیه دلیلا درمرآت منور و قمرا منیرا نمود و فرمود فانظر
الی آثار رحمة الله **بیت** یا رضا جب نظر بدست آورد
حاصل بحر و بر بدست آورد تم والحمد لله والمنة والسلام

بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله الذی نور
عیون العارفین بنور معرفته والسلام علی مظهر صفاته
و منظر ذاته و مرآة آیاته و کلماته المبعوث من حضرت
الاحدیة الی حضرة الواحدیة بارسال کلماته محمد و اصحابه
و عترته

بیت

سخن ذوق عاشقان بشنو / بشنو جانم از جهان بشنو
گر ترا ذوق عشق یار است / طلبش کن بیا بجان بشنو
از سر ذوق این سخن گفتم / این چنین است انجمان بشنو

ذوق اول مبادی تجلی است یعنی هر تجلی مبدای دارد
و مبدای آن تجلی ذوق آن تجلی است و تجلی الهی که ذوق
می بخشد یا در صورت بود یا در معانی اگر در صورت باشد

معطی

معطی ذوق خیالی است و اگر در معنی یعنی در اسمای الهیه **مصرع**
ذوق عقلی تا عطا بخشد / واثر ذوق عقلی در دل باشد
واثر ذوق خیالی در نفس و ذوق عقلی ترا دعوت کند بریا
ضات نفسیه و ذوق خیالی بمجاهدات بدنیه اما در تجلی ذاته
بذاته فی ذاته **بیت** سبح وجود جنابت دریاست
ذوق جود ذوق انجاست اما اگر شارب استفاده کند در
نفس ثانی مضاف بانفس اول از اشرف خوانند و اگر بنفس
ری گویند **بیت** ری چه باشد هزار همچون ری
بدهم از برای منصب ری **شعر**
وجودی کالقدح روحی کراحی / فخذ منی قدح واشرب شرابی

بیت

ذوق این شرب ما ز ما مرجو / انچنین ذوق از خدای جو
واهل جنت بعد از شرب شربت وسقیهم ربهم شرابا طهورا **مصرع**
ابدا تشنگی نخواهد یافت **بیت**
هر که او یک جرعه خورد از جام ما / تا ابد سیراب شد همچو ما

اما شرب اهل الجنة استیفای لذت و شهوت بوده از برای
ازالت عطش و دفع الم و شرب مختلف بود باختلاف
مشروب و اگر مشروب نوع واحد باشد مختلف گردد باختلاف
امزجهٔ شاربین و خدای تعالی در قران ذکر انهار اربعه در
بهشت فرموده فیها انهار من ماء غیر اسن وانهار من لبن
لم یتغیر طعمه وانهار من خمر لذة للشاربین وانهار من عسل مصفا

بیت

آب و لبن است و دگری خمر و عسل — هر چار ز ذات گر بود علم و عمل

و تجلی علمی واقع نمی شود الا درین صور اربعه من ذاته بعرفه و هر
تجلی ازان صنعی مخصوص است و احوال مخصوصه در شخصی واحد

بیت

ان یکی را شیر بخشد این یکی خمر انگار — وان دگر آب و عسل بخشید و ما را هر چهار

و علم عالم بالله تعالی مجرده از خطاب و نصوص در خطاب
است از تجلی علمی واقع نمی شود الا درین صور اربعه من ذاته بعرفه
در تجلی ازان صنعی مخصوص است و احوالی مخصوصه در شخصی

دنیا حصول مراد است در غالب احوال و اوقات
اما رحمت غیر موقته خاصه اهل جنات از لذات
روحانیه و نفسانیه و نعمات بدنیه و نعیم سرمدیه و رؤیة
حضرت الهیه کما قال الله تعالی عطاء غیر مجذوذ و آن
خالص غیر منقطع است بیت ابدا این عطا خدا بخشد
رحمتش جاودان باشد • وصفات واصله و فاصله اند
میان ذات و افعال والرحمن والرحیم معبر اند به
جمله سبب وصول به نسبت با ذات و فصول به نسبت
با فعال و افعال منفصله تامه بتفرقات فعلیه و تخیلات
صبغیه چون اختلاف لیل و نهار منفصله اند به
تفصیل مخلوقات و تباین موجودات فانظر الی آثار
رحمة الله و هو ملک یوم الدین و ملک ذو الملک مالک
الممالک و ذو الانس والجن والملایک بیت
ملک و مالکش بخوان و بدان • که چنین خوانده اند استادان
دیوم مشهور است اما یوم قمر در دوازده برج و ماهی و دیگر روز

آفتاب سالی و یک روز ثابتات هی و شش هزار سال
دیگر روز عروج ملکیه هزار سال و یک روز قیامت مقدار
پنجاه هزار سال کقوله تعالی فی یوم کان مقداره
خمسین الف سنة و دین بحسب لغت او را معنیهاست
ثلثه است جزا و انقیاد و عادت قال الشاعر شعر
کذالک من الحوث قبلها   ای عادتک و العاده ان یعود الام
الی حاله کما کان و بمعنی انقیاد کما قال الله تعالی ان
الدین عند الله الاسلام و بمعنی جزا کما قال الله تعالی
جزاء بما کانوا یعملون و هو الملک سبحانه ملک السموات
الارض الیه و هو رب کل شئ و ملیکه   بیت
حق تعالی بعدل روز جزا   بنده کان را جزا دهد همه را
خلق مملوک او و حضرت او   ملک و مالک همه اشیا
و الله الهادی و هو الذی یهدی بنوره من یشاء و یهدی
الضالین بنور الاهتداء و المحجوبین بنور الاقتداء و الهدا
و هو الهادی الی صراط مستقیم   شعر

ان الله الصراط المستقیم   ظاهر عز خفی فی العموم
معلوم که اسم جامع یعنی الله جامع جمیع معانی
اسمات و طریقه او جامع جمیع طرق اسما و این اسم
یگانه با حدیة و هر طریقی از طرق اسما مختص با سمی و
هر فردی از افراد عالم مظهر اسمی کما قیل الطرق
الی الله بعدد انفاس الخلایق هر آینه هر واحدی
سبیل مستقیم خاص داشته باشد کقوله تعالی ما
من دابة الا هو آخذ بناصیتها ان ربی علی صراط مستقیم
اما مظهر محمدی و انبیا و اولیا با تمام علیهم السلام
بر صراط مستقیم اسم جامع سالکند   بیت
بر طریق محمدی ره رو   زمره عارفان اگر رو
روایتست که حضرت حبیب الله علیه السلام بار از انبیهی
در زمین خطی مستقیم بکشید و بر یمین و یسار آن خط
خطوط و خط اول اصل صراط مستقیم گردانید و انگشت
مبارک بر آن خط نهاد و بجانب خود کشید و بخود

اضافه فرمود و گفت هذا صراطی مستقیما و خطوط
خارجه را سبل شیطان کرد اینده کما قال و لا تتبعوا السبل
فتفرق بکم عن سبیله یعنی صراط مستقیم محمدی که ظاهرست
در عموم خلایق و جامع جمیع اسماء الهیه است و در فاتحه
که مخصوص است با نبیا علیهم السلام آمده اهدنا الصراط
المستقیم بیت صراط مستقیم آن حضرت است
درین ره همه تو خدمت است و اگر سائلی گوید که
جون همه بر صراط مستقیم اند دعوت را جه فایده
مصرع جو ای عارفانه بشنو از ما فایده از طرق
متعدده متفرقه بطریق واحده جامعه آنکه از خدمت
المضل بحضرت الهادی رجوع نمایند کما قال تعالی یوم
نحشر المتقین الی الرحمن وفدا و هدایت منوط است
بمشیت و یهدی من یشاء الی صراط مستقیم و هدایت
بطریق مستقیم که طریق توحید است نعمت تامه کامله است
که انبیا و اولیا وارثان دعوت محمدی علیه السلام با تمام

ملک

ملک علام ... اند و لمعات کواکب افعالیه و انوار اقمار
صفاتیه و سواطع شموس تجلیات ذاتیه الهیه در مرایای
ذرات موجودات اکوانیه واضح و لایح است و
بصر گفت بصره الذی یبصر به می نماید اما از دیده
حشویه و چشم نابینای لاادریه از دیدن حقایق اشیا
محجوبست و در بیابانهای حیرت و در فیافی ظلمت ضلالت
حیران و سرگردان اند بیت سنگ رهبر و خود گمراه
کور بیچاره اند در سر چاه یهود از صراط مستقیم محروم ماندند
و نصارا از توحید جامع به ثالث ثلاثه قایل و قایل شدند
کقوله تعالی لقد کفر الذین قالوا ان الله هو المسیح
بن مریم و کفر و خطا باهم جمع کردند و بغضب الهی در
قهر نامتناهی مقهور گشتند بیت مغضوب شدند و ضالان حیران
سرگشته ماندند در بیابان و غضب اول غلیان خون
دلست و آخر او است انتقام و در حق الله تعالی اراده
انتقامست از مغضوب و غضب صفت الهیست کما قال

جل وکرم سبقت رحمتی غضبی آن غضبست وشاید که بمعنی
خود باشد بحسب سبقت تعلق رحمت مخصوص غیر
المغضوب علیهم ولا الضالین آمین وچون حضرت
حبیب الله علیه السلام فاتحه خواند وجبرئیل امین آمین
گوید حضرت الله تعالی اجابت فرماید وورد فی
الخبر الصحیح عن الله انه قال قسمت الصلوة بینی وبین
عبدی نصفین فنصفها لی ونصفها لعبدی ولعبدی ما
سال یقول العبد بسم الله الرحمن الرحیم
یقول الله ذکرنی عبدی یقول الحمد لله رب العالمین
یقول الله ذکرنی عبدی یقول الحمد لله رب العالمین
یقول الله حمدنی عبدی یقول العبد الرحمن الرحیم
یقول الله اثنی علی عبدی یقول العبد مالک یوم الدین
یقول مجدنی عبدی یقول العبد ایاک نعبد وایاک
نستعین یقول الله هذا بینی وبین عبدی ولعبدی
ما سال یقول العبد اهدنا الصراط المستقیم صراط الذین

انعمت علیهم غیر المغضوب علیهم غیر المغضوب علیهم و
لا الضالین یقول الله تعالی هولاء لعبدی ولعبدی ما سال
واز اول فاتحه تا مالک یوم الدین خالص الله راست
ایاک نعبد وایاک نستعین مشترک است میان حق
وبنده واز اهدنا الصراط المستقیم تا آخر خالص عبد مخلص است
واز این خبر صحیح صریح معلوم می شود وجوب قراءة
فاتحه در نماز واگر مصلی در صلوة فاتحه نخواند بمذهب
امام اعظم نماز او درست بود اما صلوة مقبوله میان
عبد وحق نگزارده باشد کما قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
لا صلوة الا بفاتحة الکتاب ودانسته شد که بسمله از
فاتحه است پس فاتحه در نماز خوش بخوان
بمذهب شافعی نگو میدان . والسلام علی من اتبع
الهدی

بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله الذی

نور قلوب الاولیاء بانوار العرفان وزین سرایرهم
بمعضلات البیان والصلوة والسلم علی خیر خلقه ومظهر
حقه محمد عبده ورسوله الذی نزل علیه القرآن خلق الا
نسان علمه البیان وعلی آله وسلم **بیت**
فاتحه خوش بخوان وسر دریاب　　این کلام مفتتح الابواب
قال رسول الله صلی الله علیه وسلم کل امر ذی بال لم یبدا
ببسم الله فهو ابتر **بیت** خوش بگوای یار بسم الله بگو
گر حسبه میخواهی ز بسم الله بگو　　روایتست که اول آنچه نازل
شده از قرآن بسم الله مجریها ومرسیها بود بر اول سور
کتاب کتاب میفرمودند بسم الله وچون نازل شد الرحمن
علم القرآن می نوشتند بسم الله الرحمن وچون بعد
ازین این آیت آمد که بسم الله الرحمن الرحیم

بیت

ابتدای سخن بنام خدا　　حافظانه بخوان کلام خدا
الحمد لله رب العالمین الحمد هو الوصف بالجمیل الاختیاری

هو الوصف بالجمیل الاختیاری وعین وهما باللسان وحده
وبینهما عموم وخصوص مطلق **شعر** الشکر مشترک والحمد مخصوص
کلا ما فی کتاب الله منصوص **بیت** شکر شکر او چه بیش رفت
شکر گویم که شکرم افت　　شکر منعم بامراد گویم
لاجرم شکر او نگو گویم　　وحمد وثنا مترتبست بر کمال
کمال ذاتی وصفاتی حضرت او ذات تعالی وتقدس
وکمال عالم نسبتی است وان نسبت مخلوق عالم است
بحضرت خالق علی الاطلاق ونزد اصحاب صوفیه حمد
بر اقسام ثلثه است قولی وفعلی وحالی چنانکه در کتب سماوی
تخصیص در قرآن مجید وارد است وحق تعالی ثنای خود
بلسان انبیا علیهم السلام وحمد فعلی اثبات باعمال بدنیه
از عبادات وخیرات خالصا لله وحمد همچنانکه واجب
است بر انسان بلسان واجبست نیز بحسب هر عضوی
بلکه بر هر عضوی ودر هر حالی اما حمد حالی بحسب روح وقلب
یعنی اتصاف علمیه وعملیه وتخلق باخلاق الهیة کما قال

چنانچه علیه السلام تخلقوا باخلاق الله **بیت**
متخلق بخلق او می باش . بندهٔ حامد بگو می باش
والله اسم ذاتست فی اعتبار صفات و از حیثیت
احاطت اسم ذات با جمیع اسما و صفات و این اسم جامع
جمیع اسمای الهی است و اشرف و اعظم اسما و انسان
کامل مظهر و کمال این اسم است و اسم الهیه نزد صوفیه ذات
با صفت متعینه اما اعیان ثابته صور اسمای الهیه اند در
حضرت علمیه **بیت** عارفانی که علم ما دانند
صفت و ذات اسم را خوانند . لفظ الله اسم اسم وی است
آن یکی گنج و این طلسم وی است . الله من حیث هویته و ذاته
الرحمن بعموم رحمته التی وسعت کل شیء الرحیم بما
اوجب علی نفسه من الرحمة للمتقین من عباده و حق
تعالی بحسب کل یوم هو فی شان او را در مراتب شئونات
و تجلیات در مراتب الهیه و بحسب شئون او را ظهور
صفات و اسماست و صفات یا ایجابیه بود یا سلبیه

در صورت انهار من ماء غیر آسن یعنی علم الهی که متعلق شود
به طبیعت اما علم باسرار شرع و احکام آن و معرفت میزان
احکام بعلم اوقات و احوال از تجلی علمی بود در صورت انهار
من لبن لم یتغیر طعمه **بیت** تغیر نیابد این چنین علم
بحر ز خدای خود همین علم اما علم بکمال و احوال و اجمال
اعطای تجلی علم الهی و دقیقت در صورت خمر **بیت**
دریاب که علم عارفانست هر کو دریافت عارف آنست
و علم بطریق وحی و ایمان و صفای الهام و علم بهر شی که دانستنی است
و دانستن هر چه دانستنی نیست از تجلیات در صورت عسل **بیت**
عسل صاف از کدورت موم **مصرع** علم از آن صورتش شده معلوم
و شاید که شرب واحدی یکی بود ازین مشروبات اربعه

مصرع

لاجرم او را بود علمی ازان و اگر جامع مجموع مشروبات
بود فرماید علمت علم الاولین والآخرین **مصرع**
اینچنین فرمود آن سلطان ما صلی الله علیه و سلم **بیت**

طلبش کن که ممتنع نبود که جهان دولتی ترا بود
وکان رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم یحب المزج الماء
باللبن فیشربه ومزج العسل باللبن فیشربه وما بقی الا الخمر
ولیست دار الدنیا محل لها لا باحتها فی الشریعة فلم یکن لنا
ان یضرب المثل بالفعل فهذه المشروبات ضرب المثل
الاصناف العلوم بتجلی للعارفین فی صورة هذه المحسوسات
وخص الخمر بالجنة دون الدنیا ودار دنیا محل تکلیف شرعیه
است و قوت عاقله مناط تکلیف و خمر مزیل عقل
لاجرم کرده اند حرام وهر آینه اگر واقع شود تجلی
در صورت خمر و ظاهر گردد این علم در عموم باظهار این علم
اسرار شریعه محمدیه علیه السلام ظاهر شود وظهور اسرار
مودی بفساد

بیت

سریست که یار غار باید اند پیگانه چه داند آشنا باید
و مزاج اکثر اولاد آدم ضعیفست و قابل سکر اما
مزاج مبارک انبیا و اکابر اولیا علیهم السلام چون مزاج اهل

جت

جت **مصرع** قابل سکر نیست تا دانی بلکه خمخانهٔ ازل وابد
نوش کرده و دامن ساقی گرفته نعرهٔ هل من مزید چون بایزید
میزند

بیت

نه همدم که برآب قادر نیم	که برد جله نیل مستقیم
ای عجب تا غرقهٔ دریا شدم	بانگ میدارم که استسقا شدم
فاسقان ظاهر شراب خورند	عارفان باطنش همی نوشند
این کلات بین که ان رندان	میخورند ش مدام و می نوشند

وعقل ساتر اسرار شرع است

بیت

باشش ستار و ستر نیکو دار این سر انداز بر سرت نگهدار
واشار الیه سهل بن عبد الله ان للربوبیة سر لو ظهر لبطلت
النبوة وان للنبوة سر لو ظهر لبطلت الاحکام **بیت**
محرم اسرار باش وحافظ اسرارهم نقطه باش وی گران دایره کارهم
والله یقول الحق وهو یهدی السبیل تم والحمد لله
المنة والسلام

بسم الله الرحمن الرحیم وبه نستعین

یا ولدی اعزک الله فی الدارین معلوم فرما که حضرت واجب الوجود
از خزانه جود دلی نوایان بیابان عدم را به تشریف شریف وجود
مشرف فرموده و خلعت لطیف بر فردی از افراد عالم را به
اسمی از اسماء الهیه معلم گردانیده و در مرات سینه موجودات
تمثال جمال بر کمال بوجه احسن نموده و ظهور ذات مقدسه
ذاته بذاته فی ذاته جل کمت اند اما ظهور ذاته بذاته فی تعیناته

استجلاست

این نصیحت بگوش جان بشنو   دل بمن ده روان بجان بشنو
قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ان الله کتب الاحسان علی کل شی
الحدیث و قال علیه السلام الاحسان ان تعبد الله کانک تراه
الحدیث و حقیقت احسان شهود حق است در جمیع مراتب وجود
و احسان را مراتب ثلاثه است اول احسان لغوی نیکی کردن است
با جمیع موجودات

نصیحت

بیت
زنهار دلا مکوش جز در نیکی   زیرا که زیان نکرد کس در نیکی

گر زانکه کسی بجای تو نیکی نکرد   تو نیکی کن بجای او گر نیکی
دوم عبادت به حضور تام و مشاهده محبوب سیوم شهود
رب العالمین با هر شی کما قال و من یسلم وجهه الی الله و هو محسن

بیت
اگر محسن چنین باشی زهی احسان گر تو داری   زهی احسان که تو داری اگر محسن چنین باشی

نصیحت
قال الله تعالی و لقد آتینا لقمان الحکمة و من یؤت الحکمة
فقد اوتی خیرا کثیرا و نقول الحکمة وضع الشیء فی موضعه و نقول
الحکمة ادراک الشیء علی ما هو به و العمل بمقتضاه

بیت
علم و عمل جمع کرد اینی   گر تو باشی حکیم ربانی
و حکمت منطوقه علوم شریعت است و طریقت اما علم شریعت
بدان و بگو و علم طریقت معلوم کن و با اهل طریقت بگو

شعر
و من منح الجهال علما اضاعه   و من منع المستوجبین فقد ظلم
اما حکمت مسکوته اسرار حقیقت است که علمای رسوم و عوام
از ادراک آن قاصر اند و حکمت مجهوله آنست که بر غیر حکیم
مطلق پوشیده است یعنی حکمت در آفریدن ایلام بعضی عباد
و موت اطفال و خلود در نار و شر عالصدق را ان واجب است

افعال

و اعتقاد کردن که عدل است

بیت
هرچه آن حاکم حکیم کند   عدل باشد که آن کریم کند

وحکمت خاصه معرفت حق است و عمل بآن و معرفت باطل
و اجتناب ازان کما قال علیه السلام اللهم ارنا الحق حقا
وارزقنا اتباعه وارنا الباطل باطلا وارزقنا اجتنابه **بیت**
این دعا را ورد خود سازش مدام   بر امید استجابت والسلام

نصیحت وظیفه اهل انسان است بواجبات از منهیات
وتهذیب اخلاق وطهارت قلب از کفر ونفاق وشرک
وشقاق ونزاهت سر از غیر حق

بیت
ره روان را بآن ره می روند   عارفانه یک اگر پیروند

نصیحت انسان کامل اکمل عبادات و مقام او ارفع
مراتب و مقامات و مجلای تجلیات اسما وصفات و
ذات است وعبدالله اسم او عبدالله

بیت
بنده کامل ازین باشی   همه باشند بر تو هم باشی

وعبدالرحمن باش برحمت عامه **بیت**

برهمه

برهمه خلق مهربان می باش   راحم کن خلق را بجان می باش
وعبدالرحیم مظهر اسم الرحیم است برحمت خاصه **بیت**
مومنان را بلطف خود بنواز   کافران را بقهر هم بگداز

نصیحت متمکن باش درهمه کاری و تعجیل مکن در عقوبات
ومواخذات و صبر فرما در ریاضات و مجاهدات و باید
که تغیر نیابی از موذیات **بیت**
ایوب صبور این چنین صابر بود   در حال بلا صبر خوشی می فرمود

نصیحت یعقوب پیغمبر علیه السلام در فراق یوسف
علیه السلام نالید و مناجات کرد گفت الهی فرزندم ریحانه
دلم از من باز گرفتی بار دیگر بمن رسان تا لحظه او را ببینم و
ببویم خطاب مستطاب ملک وهاب در رسید که روزی طعام
میخوردی و نشسته بودی گرسنه محتاج بردرت آمد تو او را
ازان طعام محروم گردانیدی ما هم آنچه تو ازان دوستی اش داری
از تو باز گرفتیم یعقوب علیه السلام بعد ازان توبه کرد
و شخصی را تعیین فرمود تا در وقت تناول طعام منادی کردی

که اسرائیل یعنی یعقوب طعام میخورد که ارادت دارد تشریف
فرماید **بیت** درویش عزیز که در آید ز در تو
باید که بخوری نزد او نزد تو **نصیحت** طاهر باش از
مخالفت حق و طاهر الظاهر از معاصی و طاهر الباطن
از وسواس و هواجس شیطانی و تعلق با غیار و طاهر
السر یعنی لحظه از حق غافل مشو و طاهر السر و العلانیه **بیت**
ان الذین شر دنیا بالفرقة لم یذکوا باتحاد البیع بل خیرا
باعوا کریما جدیدا باقیا حسنا بدارس طامس سریع التجدد
رها کن فانی و باقی طلب کن پا رندانه و ساقی طلب کن
نصیحت اسراف و امساک هر دو مذموم اند و افراط و تفریط
هر دو خیر الامور اوسطها
بیت
در همه کار معتدل می باش تابع قول اهل دل می باش
نصیحت هر واحدی از سلاطین و امرا و علما و حکما و
فقرا و مساکین که برسند مقتضی از ان اس منازلهم چنانکه
مناسب او باشد بخدمت قیام نماید **بیت**

قال امیر المؤمنین و امام المتقین علی علیه السلام **شعر**
صورت و معنی ... بدار ظاهر و باطن [illegible]

هر کسی را بجای خود میدار نعمة الله زیاد هم که دار
و سلام علی من اتبع الهدی **نشان** ان حضرت یا نور الله
انظر الی حقایق الاشیاء و تعش عیشة السعداء و کن من الامنا
فلا تذع شیا و الاسرار الا لاهلها بطریق الایما فان الله
القادر علی ظهورها و تدجیها بنورها الفقیر نعمة الله الحسینی
تم و لله الحمد و المنه و السلام

بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله علی نواله و
الصلوة و السلام علی محمد و آله جنود مجنده فما تعارف منها ائتلف و ما تناکر منها اختلف
اخوان صفا را یعنی اعیان ثابته که صور علمیه اند و مظاهر
اسما حضرت الهیه با هم معرفتی و الفتی بوده و ست و خواهد
اولا در علم و ثانیا عین و بحکم تخلقوا با خلاق الله ای متصف
بصفات الله در جهان اشباح از مناسبت مطبوعی مطبوع
جارست تا بواسطه آن صاحب کمال تحصیل کمالات که

که احاطه است بر جمیع مراتب وجود میسر گردد و در سلسله
طریقت با حضرت سر حلقهٔ حقیقت یعنی صاحب شریعت علیه
افضل الصلوات و اکمل التحیات نسبت خود صحیح کرده اند لاجرم
بجذبهٔ جذبة من جذبات الحق توازی عمل الثقلین درویش آگاه
و طالب درویش الاخ فی الله فلان بن فلان تشریف
فرمود و دست ارادت در دامن ولایت درویشان زد و
نسبت خرقه با فقیران صحیح گردانید

بیت

نسبت خرقه که من دارم — بشنو از من که تا شوی آگاه
این چنین است که میدهم شرحش — تا بجدم رسد رسول الله

نسبت خرقهٔ این فقیر نعمة الله بن عبدالله بن محمد بن عبدالله
الحسینی از حضرت با رفعت قطب المحققین قدوة السالکین
حافظ بلاد الله ناصر عباد الله شیخ عبدالله الیافعی رحمة
الله علیه و او از سالک مسالک مکاشفات و عالم عالم مشاهدات
شیخ صالح البربری رحمة الله و او از مرشد کامل و مکمل
واصل شیخ کمال الدین الکوفی رحمة الله علیه و او از

میدان

شهسوار میدان ریاضت و تاج فرق اهل فرق اهل ولایت
شیخ ابوالفتوح السعیدی رحمة الله علیه و او از مجرد جهان
تجرید و منفرد عالم تفرید شیخ ابی مدین المغربی رحمة الله
و او از ساکن سراپرده انسی و معتکف خلوتخانهٔ قدسی شیخ
ابو سعید الاندلسی رحمة الله علیه و او از مقدم اصحاب
مقامات و سرور ارباب حالات شیخ ابو البرکات رحمة الله
علیه و او از مجاور کعبهٔ حقیقت و مفتی خانقاه طریقت و مدرس
مدرسهٔ شریعت شیخ ابو الفضل البغدادی رحمة الله علیه و او
از مظهر جمال ذو الجلال شیخ احمد الغزالی رحمة الله و او
از محقق محقق و صدیق مصدق شیخ ابوبکر نساج رحمة الله
و او از شیخ المشایخ شاکر عالم و ذاکر دائم شیخ ابو القاسم
رحمة الله علیه و او از ~~حافظ کتب خانهٔ~~ رهنمای سالکان و
مقتدای واصلان شیخ ابو عثمان المغربی رحمة الله و او
از حافظ کتب خانهٔ علم و علمناه من لدنا علما شیخ ابو علی کاتب
رحمة الله علیه و او از مظهر الطاف باری شیخ علی رودباری

رحمة الله و او از سید الطایفه الصوفیه **بیت**

مصر معنی دمشق دلشادی   شیخ مرشد جنید بغدادی

رحمة الله علیه و او از سرخیل عارفان و مربی عاشقان شیخ سری سقطی رحمة الله و او از عارف معرفت رموز کنوز کلی شیخ معروف الکرخی رحمة الله و او از ودود حضرت کبریا شیخ داود طایی رحمة الله علیه و او از طالب مطلوب و محب محبوب شیخ حبیب عجمی رحمة الله علیه و او از همای اشیان ملکوت و شاهباز فضای جبروت شیخ حسن البصری رحمة الله علیه و او از امام الایمه و محیی السنة والجماعة امیر المومنین سلطان الاولیا و برهان الاصفیا مظهر العجایب امیر المومنین علی ابن ابوطالب کرم الله وجهه و او از حضرت نقطهٔ دایرهٔ ظهور احدیت و مرکز اظهار محیط واحدیت اول بمعنی آخر بصورت محمد مصطفی صلی الله علیه و علی آله واصحابه رضی الله عنهم

بیت

خرقه را پایان کردم   خرقه بر شان بی روان کردم

تم و لله الحمد و المنة و السلام

خلیل الله من ای نور دیده   که مثلت دیدهٔ مردم ندیده
بمانی یادگار نعمة الله   بسی روز و بسی سال و بسی ماه
بصدق دل بامیدی که دارم   بخاطر خوش خیالی می نگارم
نصیحت نامهٔ خوش عارفانه   نوشتم از برای آن یگانه

نصیحت دنیا را چون حکام عادل دار و عقبی را چون اولیای کامل تا سلطان صورت و معنی باشی

بیت

نسبت نیست اگر حب باشد   حبت با چنین نسب نباشد

با هر کسی سخن مکنی از برای عرض دنیا فدای جان کن جان از فدای عرض باقی **نصیحت** حکم و حو محکم اینجا کنیم در هر حالی که باشی از تحول احوال غافل مباش **بیت**

بازی تو خود را بازی مده   تو خود را بیار مجازی مده

نصیحت ۳ ای فرزند دلبند ارشدک الله طفلان را پدر باش
جوانان را برادر و پیران را فرزند عه ۴ امیدوارم
که ظاهرت جامع کمالات کونیه باشد و باطنت حایز مراتب
آلهیه و بر نقطهٔ وسط خط مستقیم محور دایرهٔ وجوب و امکان
باسم العدل مستوی گردی و بقیومیهٔ قیوم مطلق قایم ۵
موحد بتوحید جامع باش بیت همه را جمع کن یکی گردان
اسم جامع زبر یکی برخوان ۶ تجلیات الهی نامتناهی است
و هر تجلی مستلزم علمی بیت ای طالب این علم تجلی می باش
هرچه یابی ازو نکو می باش و بمتابعت بشرع عالم می گو رب
زدنی علما بفرایض قیام فرما تا خدا ترا بنور بی یسمع و بی ینطق
منور گرداند و بر نوافل ایشان نما تا بتشریف شریف کنت سمعه
الذی یسمع به و بصره الذی یبصر به و لسانه الذی یتکلم الحدیث
مزین مستوی بیت مشرف تشریف خاص آل
بصورة معنی بود بادشاه ۷ بحکم من اقبل علی الله بکلیته اقبل
الله علیه بکلیته و من اعرض عن الله بکلیته و من یکون هکذا فالله معه

هکذا اقبال تمام کن تا اقبال فرماید به جمیع اسما و صفات و
اعراض کن تا اعراض نماید ۸ ارکان خمسهٔ اسلامیه از عبادات
تما ودر حضرت خمسهٔ آلهیه مسافرت فرما و در مراتب ستّه
و تجلی حقیقیه کلیه در باز کن و بمقتضی اللهم ارزقنی و ارزق منی
بیت یعنی که بدین حق جو ما باش
فرمان بر حضرت خدا باش و تابع سنّهٔ سنیهٔ حضرت محمدی
می باش ۹ در وقت جمع ذیل عبودیت از دست مده
تا سر زجیب بیچون بر نیاری و در حالت تفرقه از جمع
بکلی غافل مشو تا از حق محروم حضرت خلیل که جد پنجاه
و چهارم نور الله بن خلیل الله بن نعمة الله است و
صیت اسرائیل الله را فرمود چنانکه حق تعالی خبر داد
و وصی بها ابرهیم بنیه و یعقوب یا بنی ان الله اصطفی لکم
الدین فلا تموتن الا و انتم مسلمون و لقمان با فرزند میگوید
یا بنی لا تشرک بالله ان الشرک لظلم عظیم مجردانه از نقوش
خیال و لباس مثال مجرد شو و در مراتب ذرات موجودات

اشعهٔ شمس حقیقت مشاهده فرما و در تمییز حروف کتاب
کتب خانهٔ کاینات معانی انوار اسرار صور اسماء الٰهیه مطالعه نما

بیت

نور چشم من این چنین می‌بیند — کل توحید اینجان چه بیند

مظهر مظهر ظاهر است و بحر بکثرت امواج و حباب و
جواهر منکشف باعراض متعدده است مرید معتقد را معمور
دار و مرید منکر را معذور در مزرعهٔ الدنیا مزرعة الآخرة

بیت

تخم نیکی بوقت خود بکار — خرمن از هر چه کاشتی بردار

عالم مصنوع صانع علیم حکیم کریم عظیم است و شرف دال
تقدیر بدلول لاجرم عالم جلال و جمال و کمال و شرف باشد
بچشم نظری کن و در مجموع مظاهر ناظر ظهور مظهر باش
و همه را بنظر تعظیم و جلال مشاهده می‌کن و نی را اسم عصی
گفته ایم و عصی در حقیقت اسم مولی فافهم بار ند زدامن شکن
و از صحبت زاهد خشک برخیز در ریاضات شرعیه تجلی
الٰهیه اقرار نما و در غیر ریاضات بشناس و صادقانه

یقین ثابته و ظهور آن توجه با جناب از غیر مصرع
محبت مرکبات و زاد تقوی

بیت

بدین مرکب نشین و زاد بردار — که در دار بقا گردی تو سردار
فنا شو تا بقا یابی ز باقی — سخن از نعمة الله یاد میدار

و باین فنا سالک متعین شود بتعینات حقانیه و صفات
ربانیه بیت گر شوی فانی ز خود باقی شوی
مدتی رندی کنی ساقی شوی — چون ولی متعین شود به
تعینات حقانیه این تعین مطلقا از وی زایل نباشد
و مقتضی لا نبی بعدی

بیت

نبوت ختم شد بر حضرت او — چنین فرمود بار حضرت او

و ولایت باطن نبوت است و شامل انبیا و اولیا و
انبیا و اولیا علیهم السلام فانی اند در حق و باقی
بحق بیت محرم اسرار سلطان دانمش
سینه و دیده نبرد گر خوانمش ؛ و نزد اهل الله
این اختصاص آلهی است غیر کسی بلکه جمیع مقامات

اختصاصیه عطائیه غیر کسبیه است و حاصل عین ثابته
ولی است از فیض اقدس و ظهور آن بتدریج بحصول
شرایط و اسباب و اول ولایت سفر است از
خلق بحق بازالت تعینات خلقیه از مظاهر و اعیان
و خلاص از قیود و استتار و عبور از منازل و
مقامات و حصول بر مراتب و درجات و علم
یقینی و کشف شهودی سالک را این مقام حاصل
نشود زیرا که این مقام موجب فنای مشاهدات
در مشهود و محو عابد در معبود و عارفی که بقوت
استعداد مشاهد اسرار غیوب بود و متصف
به صفات حمیده و اخلاق مرضیه غیر سالک طریق
حق است بفنای افعال و صفات و ذات بیت
آن را اصلت تا دانی ۰ شاید از واصلش بی جزای
عارف مستعد غیر واصل است در حقیقت که
بحجاب علم و شهود محجوب است و اصحاب ولایت

مقامات کلیه را قسمت فرموده اند بعلم الیقین و
عین الیقین و حق الیقین و علم الیقین تصور مطلوبست
چنانکه مطلوب است و عین الیقین شهود محبوبست
چنانکه اوست و حق الیقین فنا در حق و بقا بحق
بطریق حال نه بعلم و شهود فقط و کمال ولایت را
نهایت نیست و مراتب اولیا غیر متناهیه و رسل
جامع مراتب ولایت و نبوت و رسالت اند و انبیا
جامع مراتب ولایت و نبوت و هر رسولی نبی است
و هر نبی ولی اما مرتبه نبوت نبی فوق مرتبه رسالت
رسول است و مرتبه ولایت نبی فوق مرتبه نبوت او
فافهم بیت سخن عارفان بگو دریاب
لیک مکن بگرمان دی شتاب
ولایت عامه شامل انبیا و
اولیاست و ولایت انبیا عام است و ولی چون فانی
شود در حق اطلاع یابد بر حقایق و معارف الهیه اما
او را نبی نخوانند و انبای عام را نبوت نگویند زیرا که

که نبوت تشریع منقطع است بیت
نبوت بختم رسل ختم شد   کمالات اجرا بکل ختم شد
اما اخبار از معارف ربانیه و اسما و صفات الهیه غیر
منقطعه بیت   در دنی و آخرت چنین است
میراث من از نبی همین است   کما قال صلی الله علیه و آله و سلم
العلماء ورثة الانبیاء و قال علیه السلام نحن معاشر الانبیاء
لا نرث و لا نورث و ولی کامل مجتهد وقت جمع بیت
خوش علمای که عارفان دارند   مجتهدی ولی جهان دارند
مراد بعلم وراثت است نه علم دراست علم کشفی است
نه علم کسبی بیت   علم کشفی آفتاب و علم کسبی چون قمر
کون جامع را ببین و جامع را نگر   و رسل جامع مراتب
ثلاثه اند و مرتبه رسالت و نبوت متناهیه اما مرتبه
ولایت ابدا باقیه و نبوت نعت مخلوق است و ولایت
صفت خالق الولی اسمی است از اسمای الله و اطلاق
کنند بر عبدی که فانی باشد از خود در حق و باقی بحق بیت

هر که فانی شود بقا یابد   خوش بقای از آن فنا یابد
چون ز ذات و صفت شود فانی   صفت و ذات از خدا یابد
قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم لو دلیتم بحبل
لهبط علی الله بیت   این سخن از ولایت او فرمود
هر چه فرمود او نکو فرمود   در بیان بدیع آن بنگر
این معانی بدانکه چون فرمود   یعنی در سلسله حاجت
اعیان عالم منتهی شوند به اعیان ثابته باسمای الهیه
و اسمای الهیه باسم اعظم عین مسما فمنه بدا و الیه یعود
تم و لله الحمد و المنة

رساله بیان نفوس

بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین
الحمد لله رب العالمین و الصلوة و السلام علی
علی خیر خلقه محمد و آله اجمعین قال تعالی ان النفس
الاماره بالسوء الا ما رحم ربی
بیت   صفت بد در وی بسی باشد   نفس اماره ناکسی باشد

این نفس در وجود آدمی معدن صفات ذمیمه است
و روح منبع اخلاق حسنه و صفات سیئه نفس
بسیار است یکی عبودیت هواست قال الله تعالی
افرایت من اتخذ الهه هواه بیت
خلقی بهوا هوا پرستند · جمعی خوش از هوا پرستند

شعر

وحق الهوی ان الهوی سبب الهوی · ولولا الهوی فی القلب ما عبد الهوی
قال جل ذکره ونهی النفس عن الهوی فان الجنة هی الماوی
و همیشه اهل هوی بر مشتهیات و لذات حسی قیام
نمایند دیگر مطاوعت هوا بر میان بندند و بجد تمام به
خدمت دشمن جانی مشغول شوند و سوا را بهوا پرستند
و این صفت از نفس اماره زایل نشود الا بمحبت الهی
دیگر صفت نفاق دارد و در اکثر احوال ظاهر با باطنش
موافق نبود و صورت و معنیش مطابق نباشد بیت
هر دم از حالی بحالی دیگرست · هر زمان او را خیالی دیگرست

دیگر صفت عجب وان طلب جاه است بغیر استحقاق و معالجه این مرض
نفسانیه معجونی مرکب از ادویه ثلثه توان کرد اول آنکه تصور بود
کند که نطفه بود از مجرای بول بیرون آمده و محلی حیض قرار گرفته
و در وقت ولادت بطریقی چنین خارج شده لایق عجب
کی تواند بود بیت درد اگر داری ز ما بستان دوا
نوش دارو نوش تا یابی دوا · دیگری دعوی الهیت کند و
منازعت نماید با ربوبیت مصرع فرعون لعین است که خاکش بسر
و این دعوی دروغ بی معنی از وی زایل نشود الا بتجلی صفات
الهی دیگر بخل است هرچه یابد از مرغوبات نفسانیه ممکن
امساک نماید مصرع بتوکل دوا توان کردن

بیت

نفس ناقص بخیل خواهد بود · در سخاوت دخیل خواهد بود
گر توکل کند دوا یابد · ورنه دایم علیل خواهد بود
دیگر سرعت ملالت از طاعت و عبادت و انخلاع از امر
حالی و اشتغال بخیالی آتی و این صفات مذکوره امهات

صفات نفس اماره اند و اماره از امره بود اگر بعنایت الهی
و تربیت مرشد کامل مکمل ازین امراض مختلفه خلاص یابد اگرچه
بقیه مانده باشد بدرجه صحت لوامه برسد یعنی چون نفس
اماره تابع دل شود و ولایت وجود تسلیم نماید اما بجهت
بقیه صفات نفسانیه پیوسته خود را ملامت میکند مصرع

نفس لوامه ازانش گفته اند — دایما در ملامت خویش است
شرمسار از عادت خویش است — اما چون نوری از روح علوی

انسانی بروی فایض شود عارف بفجور و تقوی گردد کقوله
تعالی فالهمها فجورها و تقویها بیت

عارف نیک و بد شود تمام — همچو نیکان به ره رود و سلام

و زاهدانه از منهیات اجتناب نماید و بواجبات
امتثال فرماید بیت

راستی را شعار خود سازد
خدمت حق دثار خود سازد — کرم و خلق و عافیت جوید
دگر دایم مدار خود سازد

اما اگر نزاع بکلی ازوی زایل
شود و کراهیت برضا مبدل گردد نفس را مطمئنه گویند

و راضیه بانعام ملک علام و مرضیه بمراجعت بحضرت
الهیه صادق باشد بصدق انه کان صادق الوعد و صاحب
یقین و اعبد ربک حتی یاتیک الیقین و علم الیقین ازان
عامه مومنین است و عین الیقین منصب اولیا و حق
الیقین خاصه خاتم انبیا صلی الله علیه و علیهم اجمعین و
بمقتضی التعظیم لامر الله و الشفقة علی خلق الله مشفق برحمه
عالم و عالم بعلم و علمناه من لدنا علما و متقی بوقایت انوار
و محقق بتحقیق اسرار بیت

مطمئنه صفاتش این باشد
وصف او نزد ما چنین باشد

و نفس واحده و بصفات متعدده
و باسما متکثره و قال علیه السلام من عرف نفسه فقد
عرف ربه و نفس عاشقه مخصوص است بانبیا علیهم السلام
و اول صفات بر کمال نفس عاشقه کمال طلب است بیت

این کمال طلب طلب میکن — وز کمال طلب طرب میکن
بعد ازین قرب دولت وصل است — قرب وصلی عظیم با اصل است
باز معراج انبیا باشد — هم نصیبی باولیا باشد

یک جمعیتی پدید آید مجلس پس جمع را بپاراید
یعنی مقام جمع حضرت وجود یعنی فرق و جمع بیت
جمله اسرار کرده است بتحقیق یافته از خدای خود توفیق
مرشد کاملی بود به کمال بود آیینهٔ جمال و جلال
اما نفس فقره فاینه است از غرض خاصه حضرت محمدی
است علیه افضل الصلوات و اکمل التحیات بیت
اولا توحید کلی آن اوست کل کلیات در فرمان اوست
انکی ابلاغ جامع یافت در همه مصنوع صانع یافته
ومقام فردیت حضرت اوراست و اول عینی از اعیان
که تجلی حبی ذاتی یعنی فیض اقدس متعین شد در حضرت
علمیه الهیه عین ثابته محمدی است علیه السلام و اول
روحی که بفیض مقدس در خارج متمکن گشت روح مقدس
اوست کما قال علیه السلام اول ما خلق الله روحی
وبذات احدیت و مرتبه الهیت و عین ثابته محمدیه
علیه السلام فردیت اولی حاصل آمد و مقام

جمع

جمع الجمع کمال اوراست یعنی شهود خلق قائم بحق یعنی
همه عالم بخود معدوم اند و بحق موجود و محقق محجوب
نباشد بحق از خلق و بخلق از حق سید عالمین است
و مراتب حضرتین دیگر ولایت اعظم که باطن نبوت
ذاتیه است خاصه مظهر اسم اعظم است و مقام اقرب
الاقربین اوراست قال رسول الله صلی الله علیه و آله
وسلم اقوم عن یمین العرش عبد ربی فی مقام لا
یقوم فیه احد من العالمین غیری بیت
نزدیکتر از آنست که نزدیک توان گفت
خود بهتر ازین گوهر معنی نتوان سفت
دیگر مقام محمود بیت خاصه او مقام محمود است
انجا نست این چنین بر دست مقام محمود مرجع جمیع
مقامات است منظر نظر تمام اسمای الهیه که مخصصه اند به
مقامات مقتضی کنت نبیا و آدم بین الماء والطین و
لا نبی بعدی نبوت ذاتیه دایمه غیر متناهیه اوراست

واو دلی فنای وحدت بود در احدیت تم
والحمد لله والمنه

رساله نشأت

بسم الله الرحمن الرحیم وبه نستعین
الحمد لله الذی انشأ اعیانها ثابتة فی علمه اولا وانشأ
ارواحها بعد انشأ روح الکلیة ثانیا وانشأ اشباحها فی العالم
العناصر آخرا والصلوة والسلام علی نبیها وسواب ارواح
العالم محمد المصطفی صلی الله علیه وآله وسلم بیت
نشأهای انسان اگر خواهی که دانی بینے کان
منشآت‌ها بخوان و نشأهای انسان بدان
معلوم فرما که اگرچه منشی دیوان ام الکتاب بقلم اعلی یعنی
قضا بر لوح قدر محفوظ بر تبلیغ قضای انسانی را کتابت
فرموده اما انسان نشأی علمیه اول اعیان است بلکه
اعیان از تفاصیل حقیقت انسانیه ثابته اند در حضرت علمیه
الهیه و نشأی عنصریه آخر موجودات است به بعدیت زمانیه
بواسطه توقف ظهور او بحصول مزاجی که حاصل شود از
کان عنصریه بفصل و انفصال و مرتبه وان مزاج اعدل
امزجه باشد که مزاج انسانیه است بیت
قابلیت چون بفعل آید تمام   مستعدی رو نماید والسلام
کما اشار الیه بقوله تعالی خمرت طینة آدم بیدی اربعین
صباحا بیت گرچه اندر مثنوی تاخیر شد
مدتی بایست تا خون شیر شد   و انسان بنشأی روحانیه
کلیه مقدم است بر جمیع ارواح قال رسول الله صلی الله
علیه وآله وسلم اول ما خلق الله روحی بیت
روح کلت روح حضرت او   اصل ارواح روح حضرت او
و نشأی روحانیه جزویه در عالم مثال سابق بر مجموع مبدعات
بیت
پیش از خیال نقش خیالش کشیده اند   در عالم مثال مثالش کشیده اند
و انسان اگرچه متاخر است بصورت بشریه از عقول و
نفوس و دیگر متاخر زمانیه اما صاحب شهود حقیقیه که محققات

عارف بمراتب وجود حقیقیه میداند که در جمیع مظاهر سماویه
و عنصریه موجود بوده و بصور مناسبه تنزل فرموده از حضرت
علمی یعنی و از عینی به قطع منازل و مراحل بشهادت مطلقه
قبل از ظهور او و در این صورت انسانیه حادثه فافهم
قوله تعالی و قد خلقکم اطوارا بیت
آن وقت که جان در تن غیب نهان بود
در دیدهٔ ما نور رخ یار عیان بود
بودیم نشان کردهٔ عشق تو در آن حال
هر چند در آن حال نه نام و نه نشان بود
و در هر نشاه از نشات عالم انشای انشای انسانیه مطالعه
می توان نمود بیت بهر صورتی نشای یافته
چو خورشید بر ذرها تافته همه برجها قطع کرده تمام
همه نور معنی از و یافته و انشای صورت ظاهره
انسانیه که موجوده است در خارج از جسم و روح او عالم
ملک و ملکوت است و انشای صورت باطنه او که

موجوده است در علم عین ثابته است و عین ثابته انسانیه
متصف است بصفات الهیه چنانکه اعلم علمای عالم فرموده
ان الله خلق آدم علی صورته بیت
بیا بدیدهٔ پاکبازان خویشتن بین
بنور دیدهٔ ما نور چشم ما می بین
ز روی لطف نظر کن بمعنی انسانی
که متصف بصفات خدا است یا دانی
و همچنانکه حقیقت انسانیه بصور اعیان خارجیه ظاهر گردیده
حق سبحانه و تعالی تعظمت اسماؤه و تقدست صفاته بصور
اسما و صفات در عالم ظهور فرموده بیت
هر آینه که در نظر می آید
بنگر نیکو که چسن او بنماید
و نشای انسانیه جامع رتبت احاطهٔ نشاتین است
از روحانیه و جسمانیه و نشای ملایکه روحانیه بیت
رتبت خود بر فلک بنه اگر
ور نه می بینی پیاده مگر
و نواشی اختصاصیه عبارتست از بدایت ادبیت هر
مقامی و حالی قال الله تعالی و ننشئکم فیما لا تعلمون اگر ارواح
بسوی اجساد ما در آخرت بر همین مزاج باشد که ما راست

در دنیا چگونه صحیح باشد که حق فرماید وننشئکم فیما لا تعلمون
با آنکه فرموده و لقد علمتم النشاة الاولی فلولا تذکرون
وقال تعالی کما بدأکم تعودون یعنی نشاء اخراویه
شبیه نشای دنیاویه باشد در عدم مثال بیت
بی مثال ساخت او آفرید   بی مثال دیگرت آرد پدید
و مخاطب بخطاب کما بدأکم تعودون ارواح انسانیه
اند که تعود نمایند بتدبیر اجسام بفرمان ملک علام همچنانکه
مدبر و متصرف ابدان بودند در دنیا بمزاجی که در انشای
اخراویه آفریده باشند بیت   چنان مزاج بخشد ترا حکیم کریم
که جاودان بتوانی که برخوری بنعیم   و اگرچه الله تعالی قادرست
که نشای انسانیه در آخرت بعینه انشا فرماید اما تعیین
بمشیت فرموده وقال ثم اذا شاء انشره ما قال ثم ینشره

بیت

خوش نشانی لطیفت ای عطاده   الله ترا بجنت فردوس جا دهد
بعد آنکه ساعت عبارتست از قیامت و قیامت پنج رتبت

بعدد حضرات خمس بیت
این پنج قیامت ار بدانی   برحمت ابد خوشی نشینی
اول قیامت آنست که در هر آنی بمقتضی کل یوم هو فی
شان و بحکم بل هم فی لبس من خلق جدید معانی
و تجلیات کائنات و ماهیات از غیب بشهادت
می آیند و از شهادت بغیب می روند بیت
از غیب او بشهادت لایزال   می نماید در خیالها جمال
دیگر قیامت موت طبیعی است و آن مفارقت روح
است از جسد بیت   مردن هر کسی قیامت اوست
خواجه جنت و قیامتش رحلت   قال رسول الله صلی الله علیه
و آله و سلم من مات فقد قامت قیامته دیگر قیامت
موت ارادی است و آن اعراض است بارادت
از متاع دنیا و طیباتش و از مقتضیات و لذاتش
و عدم متابعت هوا قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
موتوا قبل ان تموتوا بیت

زین موت قیامتی خوبت نمایند	گنجینهٔ اسرار تو بگشایند
موتش خوانند لیکن از بهر حیات	جان ابدی ترا عطا فرمایند

و دیگر قیامت که مشهور است و آن موعود جمهور است قال
تعالی ان الساعة لاریب فیها و دیگر قیام قیامت کبری است آن
به طلوع شمس حقیقی از مغارب مظاهر خلقیه و انکشا
کلیه و بروز وحدت تامه و ظهور ذات احدیت و انقهار
کثرت کقوله تعالی و برزوا لله الواحد القهار و عارف موحد
را بفنای الفناء فی الله و بقای بالله این قیامت حاصل
شده

بیت

گر زخود فانی شوی حالی تمام	این قیامت رو نماید والسلام

تم و لله الحمد والمنه

رسالهٔ محبوبیه

بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین
الحمد لله الذی عین عین حبیبه بجبه فی خلقه و جعل عینه

عین اعیان العالم فی شهادته وغیبه والصلوة علی خلیله
و صفیه و نبیه و رسوله محمد و آله قال الله تعالی قل ان کنتم
تحبون الله فاتبعونی یحببکم الله و فی التوریة یا ابن آدم
انی و حقی لک محب فبحقی علیک کن لی محبا قال رسول
رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ان الله جمیل یحب
الجمال

بیت

محبت مقام الهی بود	محبت به از پادشاهی بود

و این مقام شریف را القاب اربعه است

بیت

اول محبت است بشنو ای دوست	از یار بیان اگر بگوید دوست

و علامت محب صفاوت قلب محب است از کدورات اعراض
و اغراض و محب باید که از محبوب محبوب جوید و غیر
محبوب بنوید

بیت

سخنی خوش ز یار میگوییم	راز با یار غار می گوییم
هر که از یار یار می جوید	آنچنان یار یار میگوییم

و دیگر ودّ است و آن ثبات
در محبت و به سمی الودود لثبوته فی الارض

بیت

در محبت ودود باید بود — زانکه محبوب این چنین فرمود

قال الله تعالی سیجعل لهم الرحمن ودّا ای ثباتا فی المحبة
وفی قلوب عباده هذا معنی الود سوم عشق است و
ان افراط محبت است قال الله تعالی والذین آمنوا اشد
حبا لله **بیت** عشق آمد و عقل رخت بربست و رفت
آن عهد که کرده بود بشکست و رفت
شاه چون دید که پادشه درآمد سرمست
بیچاره غلام رخت بربست و رفت — با ظهور نور آفتاب غیرت
غیر سوز عشق پرتو چراغ عقل را فروغی نباشد و چون سلطنت
سلطان عشق کردسراپرده مملکت وجود عاشق فرو گیرد
به تیغ غیرت دمار از غیر برآورد **بیت**

آتش غیرتش برافروزد — غیر خود را بیک نفس سوزد

پس فی الدار غیره دیار — این سخن را بمعنا در آموزد

عشق را دردی است تا نکردی ندانی و این محبت با نه ماکوه (?)
عقل خرانی شوانی (?) لفظ عشق مشتق است از عشقه و این عشقه

کیای

گیاهی است هرگاه که گرد شجر وجود عاشق برآید **بیت**

از سرش تا قدم فرو گیرد — آن شجر هم بپای او میرد

و چون افراط و تفریط در صفات قدیمه نمی تواند بود و عشق
افراط محبت است بطریقی که یافته اگر یافته و لا یطلق علی
الحق اسم العشق والعاشق و چون آب حیات محبت
در مجموع انهار قوای روحانیه و جداول اجزای جسمانیه محب
ساری و جاری گردد و سراب وجود محب محب را بصدا (?)
سیلاب جانفزای محبت گرداند **بیت**

نزد ما او ز عاشقان باشد — غرقه بحر بیکران باشد

در وجودش محبت محبوب — همچو خون در بدن روان باشد

صوتی که شنود از محبوب شنود و سخنی که گوید با محبوب
گوید و در هر چه نظر کند محبوب را بیند و از محبوب محبوب جوید

بیت

ده ده چه خوش است این محبت — گر هست ترا بیا به صحبت

حکایت نوبتی چون خون در مجرای عروق زلیخا بجوش آمد

و دلش در خروش افتاد از برای دفع فساد فصادی

او را فصد کرد هر قطرهٔ دم که از ان دم بر لوح زمین چکید

در ان موضع صورت اسم یوسف علیه السلام نقش می بست

بیت چون خاک درش بخون خود آغشتی
یوسف یوسف بخون دل بنوشتی

و این مرتبهٔ محبی است که در محبت محبوب مستهلک باشد

بیت جا رم لب محبت ای یار هواست
خود خوشتر ازین هوا که مارا گر است

هوا مقتضی محو ارادت محب است در محبوب و تعلق محبوب

در اول هر چه در دل او گذرد

بیت هر کرا این چنین هوا باشد
در دل او هوای ما باشد

و سبب حب یا جمال است یا احسان اگر جمال باشد ان

الله جمیل یحب الجمال و اگر احسانست ما ثم احسان

الا من الله و لا محسن الا الله

بیت چنین باشد طریق دوستداری
که عالم را بعشقش دوستداری

و چون بدلیل لا یزال العبد یتقرب الی بالنوافل حتی احبه

و رحمت الهیه در حق امت مرحومه محمدیه علیه السلام

اما نت علما وارث انبیا اند کما قال نبینا صلی

الله علیه و آله و سلم العلما ورثة الانبیاء و میراث

انبیا علیهم السلام نقود خزاین اخراویه است نه اموال

دنیه دنیاویه کما قال صلی الله علیه و آله و سلم نحن معاشر

الانبیاء لا نرث و لا نورث و اولیا ورثه بواطن

انبیا اند و علما ورثهٔ ظواهر و بعضی اولیای کامل

مکمل ورثه ظواهر و بواطن

بیت این چنین میراث اگر یابی تمام
وارث کامل تو باشی والسلام

اگر نبی تکلم فرماید به کلامی که خارج بود

از تشریع **اما نت** از ولایت سخن خبان گوید

کقوله علیه السلام لو دلیتم بحبل لهبط علی الله و

افشای حقایق و اسرار الهیه از مقام ولایت بود

نه از مقام نبوت و رسالت و ولایت جهت حقانی

است و نبوت و رسالت جهت خلقیه و گفته اند

الولایة اعلی من النبوة یعنی اذا جمع فی شخص الواحد یعنی
ولایت اعلاست از نبوت او و معلوم است که هر
رسولی نبی است و نبی ولی و رسول جامع این مراتب
ثلاثه و ولایت از وجهی که با حق دارد و نبوت از
وجهی که با ملک دارد و رسالت از وجهی که با بشر دارد
و باین سه وجه اعلی بود که با دو و با دو وجه اتم که با یکی
و ولی مجرد تابع است و نبی متبوع **بیت**
ابدا با بعیم و او متبوع　　تابع او بود چو ما مطبوع
و ولی عالم بود بعلم یقینی از شهود ذاتی و عطای نبوت
و رسالت از اسم الظاهر بود و عطای ولایت از
اسم الباطن **بیت** ظاهر و باطن اینچنین دریاب
با تو گفتم همان همین دریاب　　و ولی واصل و انسان کامل
عارف بود بحقایق الهیه و مشاهده ظهور حق در جمیع
مراتب تم والحمد لله
والمنه

موجود کاملانه تراالجهان تعود باز کرده اند تا التحیات
ثنای معشوق عاشقانه به لسان کنت لسانه الذی
یتکلم به فرو خوانی و بدانی معنی قوله تعالی
الذینهم علی صلوتهم دایمون **بیت**
اینست نماز تو اگر مرد خدایی　　هر گه که گزاری تو بمعراج برایی
قال النبی علیه الصلوة والسلام الصلوة معراج
المومن و دیگر تلاوت قرانست و آن کلام قدیم
سبحانست و بحقیقت خواندن ان بی حرف و زبان
و صوت و الحانست **بیت** عروس خلوة قران نقاب انگه بر اندارد
که دار الملک ایمان را مسلم بیند از غوغا　　بشنو از خدا و از خود
بدر او در ادر مکتب الرحمن علم القرآن خلق الانسان
علمه البیان تا معانی قرآن بیان کنم **بیت**
پاک شو تا معانی مکنون　　اید از پرده حروف برون
قول باری شنو هم از باری　　که حجابست صنعت قاری
مرد دانا بجان سماع کند　　حرف و صوتش همه وداع کند

قول شیخ مرشد جنید بغدادی است که لفظ قرآن و جسم
انسان توانا تند و حقیقت انسان و حقیقت انسان یکیست
و هو حقیقة الاشیاء **بیت** هر که قرآن چنین بگو دانند
حافظ هشتاد و دو حرف شفا اند و دیگر حج فرض است من
استطاع الیه سبیلا اما تحقیق حج آنست که روی
ارادت بهدایت و عنایت باری برآری و قدم از
شهرستان هستی بدر نهی و کام ناکامی در بیابان نیستی
زنی تا موضع احرام رسی مجردانه لباس فنا پوشی اما پس
ناموس و دلق خلق از گردن جان بدر کنی و احرام تجرید
و خلعت تفرید خلیلانه در پوشی و عاشقانه از میان العلمین
صفتین عبور فرمایی و عارفانه بعرفات معرفت در آیی
و کیش نفس را قربان سازی و صوفیانه به صفای دل و
مروه جان فرود آیی و احجار افعال ناپسندیده انکار
بدست ذوق و شوق اقرار نیابت بر تاب کنی و روی
بکعبه و من دخله کان امنا آوری چون درای گرد خود

برای درد دم از زمزم نم یم دم دیده غسل کنی و بمحبت
کرم و الطاف قدم به طواف حرم مشغول گردی
چون واصل آن حجر الاسود شوی نشانه بر قبله او
قبله نهی و بعد از ادای فرایض و سنن بوجه حسن
دست در حلقه در توکل زنی و ناچار نه به اختیار عاشقانه
وداع کن و خرم و شاد بمتابعت مرشد آزاد بجانب
بغداد شریف مراجعت نمایا در عقب عشق به
طرف دمشق طریقت عزیمت فرما چون باز
آیی حاجی هستی حاجی خانهٔ دل این باشد
حج یاران ما چنین باشد دیگر ۱۴۳ جهاد بر دو قسم
است اکبر است و اصغر چنانکه پیغمبر صلی الله علیه
و سلم فرمود رجعنا من الجهاد الاصغر الی الجهاد الاکبر
و جهاد اکبر آنست که بقوة عساکر روح با فتوح با جنود
جهود نفس اماره محاربه کنی و جهاد اصغر مشهور است
این کار جهاد کار اخیار است هر کس کو کند بدانکه اخیار است

الی

قالوا اصلون بهذا الطریق فی الزمان الطویل اقل من
القلیل و دوم اصحاب مجاهدات و ارباب
ریاضات اند که به تبدیل اخلاق میکوشند و بتزکیه
نفس و تجلیه قلب مشغول می باشند و شب
و روز بساز و سوز برهان لا نفی و به صیقل
الا اثبات رنگ زنگ کدورت بشریة بعشق دلبر
از مرات دل بر میدارند لاجرم بعد از تخلیه و تصفیه
دل و جان جمال ذو الجلال تجلی میفرماید و مترنم این
ترنم می سراید بیت گر ز آنکه تو آیینهٔ دل پاک کنی
چون درنگری جمال دلبر بینی کما قال علیه السلام قلب
المومن کمراة اذا نظر تجلی ربه دل آیینهٔ جمال شاهیست
نگهدار که گرد کرد او بر گردد المومن مراة المومن والله
المومن بیت جام جهان نمای روی طرب فزای تست
گرچه حقیقت نیست جام جهان نمای تو و طالبان این معنی
سعی در عمارت باطن نمایند نه در عمارة باطن که نه آگاه

ذاکر می شود و ذاکر مذکور والله الناصر والمنصور چون
ذاکر آگاه در ذکر الله فانی شود آنگاه چون نعمة الله
اگر جویی مذکور یابی و اگر مذکور طلبی ذاکر بینی لقد
کنت اننی قبل ان یکشف الغطا احالک اننی
ذاکر لک شاکر فلما اضاء اللیل وصحت شاهدا
بانک مذکور و ذکر و ذاکر فاذا ابصرتنی ابصرته واذا
ابصرته ابصرتنی بیت ز مجنون باز پرسیدند حیلی
که ای مجنون چه نامی گفت لیلی ※ بگفتند روز مجنون چیست فرما
بگفتا روز مجنون گفت لیلی ※ انا من اهوی و من اهوی
انا ※ نحن روحان حللنا بدنا بیت روز و شب
میگفت مجنون این سخن ※ من کیم لیلی و لیلی کیست من
ما دو روحیم آمده در یک بدن ※ من کیم لیلی و لیلی کیست من
اصل هشتم توجه است و توجه کامل بحضرت عزت
آنست که متوجه حق شوی بکلی ظاهرا و باطنا جهرا
و عرضا و بیرون آیی از هر داعیه که ترا بغیر حق میخواند

بدان نمط که بر کی از همه شوی ازاد   چنانکه باقی نماند
ترا محبوبی و مطلوبی و مقصدی و مقصودی و عینی و هم
غوثی غیر خدای تعالی بیت کلی ز سر وجود بر خیز
انگاه توجهی بحق کن   و اگر مقامات انبیا و اولیا
بر تو عرض کنند التفات بآن ننمایی لحظه بلکه لمحه اعراض
از حضرت معبود بیت ما را بغیر او نبود التفات هیچ
زیرا که نیست جز کرم او نجات هیچ   و سخن جنیدست که اگر صدیقی
هزار سال کام تصدیق در طریق تحقیق زند و لحظه بلکه
لمحه اعراض کند و طرفة العینی تغفل نماید اکثر کمالاتش
و بیشتر حاصلاتش هیچ بر آید و زیانش زیاده از
سود آید بیت زنهار که اعراض مکن از دیدار
تا دور نیفتی چو فلان از بر یار   اصل هشتم صبرست که الصبر
مفتاح الفرج بیت صبر کنیم تا ستم او چه میکند
با این دل شکسته غم او چه میکند   و صابر باید که بیرون آید از
خطوط نفسانی و مراد جسمانی بمجاهده و مکابده و باید که

ثبات

ثبات نماید بر نظام معنی این کلام تا او را امارات
و محبوبات و تعلقاتش راکب نشود بلکه مرکوب او شوند
همه مصرع گر ز شهوت به صبر باز آید   و ملازمت
بر طریق اختیار و استقامت بر سبیل ابرام نمودن
بر تصفیهٔ دل و تجلیهٔ جان مداومت کردن بیت
صفت صابران همچون ماست   وین دلیل من از کلام خداست
قال الله تعالی و جعلنا منهم ائمة یهدون بامرنا لما صبروا
و کانوا بآیاتنا یوقنون بیت تلخی مرگ اگر
گلوگیرست   عاقبت خوش گوار خواهد بود
و مجموع صبر بر سه نوعست یکی بر طاعت و یکی از
معصیت و یکی در مصیبت بیت در همه حال صابری
می باش   و اندران صبر حاضری میباش
و گفته اند محافظت کن آنچه میان تو و میان یار ازاست
و صبر کن آنچه میان تو و میان اغیار است بیت
صبر کن در بلای آن محبوب   تا که باشی صبور چون ایوب

الصبر حبس النفس عن الشکوی بغیر الله لا الی الله
وبدانکه شکایت بر سه وجه است اوّل شکایتست
از حبیب نزد غیر حبیب و ان اقتضای بیزاری میکند
از یاری دوم شکایتست از غیر حبیب نزد حبیب و ان
شرکتست در محبت حبیب امّا شکایت از دوست پیش
دوست عین توحید و محض تفرید است بیت
گر صبر کنی صبر چنین کن تمام انیست تمامی سخنها والسلام
اصل بیست و نهم مراقبتست و مراقب باید که از حول و
قوت و آنچه قدرت خود بیرون آید بدان صفت که
مراقبت موت بیکرد و مراقب حق شود و همچنین برای
نفحات الطاف وجود مطلق اعراضش از غیر خدا
باشد و استغراقش در بحر محبت جویا باشد و مشتاق
لقای الا طال الابرار الی لقای بود و آشفته و ا
الیهم لاشد شوقاً گردد و جان و دلش آب و گلش
روز و شب بحضرت او شتابد و روحش حیات از و
یابد

حال او جز خدا نمی داند لا جرم تفویض کند بمشیّة
الله تعالی و گوید انا مؤمن ان شاء الله دیگر تبا لی ایمان
عارض ایمان بود و شک در عارض مستلزم شکی
نباشد در معروض و روایت است که امام اعظم فرمود
الان انا مؤمن حقاً عندی و مومن عند الله و لفظ
ان شاء الله از برای تبرک و تواضع استعمال کرده اند
کما قال بریدة رسول الله صلی الله علیه و سلّم یعلمهم اذا
اخرجوا الی المقابر قولوا السلام علیکم یا اهل دیار
من المؤمنین والمسلمین و انا ان شاء الله بکم لاحقون
نسال الله لنا و لکم والعافیة مومنی گر ثبت ایمانت
تمام عاقبت محمود باد او السلام ایمان
مقلد صحیح است نزد اهل سنّة و جماعت خلافا للمعتزلة
و تقلید قبول کردن امری است بغیر دلیل یعنی اعتقاد
جازم مطابق غیر موجب مصدق مقلد مومن است
بتصدیق و عاصی بترک نظر و استدلال و عند المعتزلة

لیس بمومن ولا کافر   ایمان غیر اسلام است
نزد امام شافعی کقوله تعالی قالت الاعراب آمنا
قل لم تومنوا ولکن قولوا اسلمنا اثبات اسلام
فرمودند ونفی ایمان وحدیث جبرئیل علیه السلام فانه
سأل النبی صلی الله علیه وسلم عن الایمان فقال ان
تومن بالله وملایکته وکتبه ورسله والیوم الآخر
وتومن بالقدر خیره وشره من الله قال صدقت قال
فاخبرنی عن الاسلام قال الاسلام ان تشهد ان
لا اله الا الله وان محمدا رسول الله وتقیم الصلوة
ویوتی الزکوة وتصوم رمضان وتحج البیت ان
استطعت الیه سبیلا قال صدقت قال فاخبرنی
عن الاحسان قال الاحسان ان تعبد الله کانک تراه
فان لم تکن تراه فانه یراک قال صدقت الحدیث
ودانسته که اصل اسلام استسلام راست واصل
ایمان تصدیق بیت آن یکی انقیاد خواندش

وین یکی اعتقاد دانیدش ∴ آن یکی ظاهر آن یکی باطن
خوش بود گر بهم رسانیدش ∴ وچون اسلام معنی استسلام
بگیرند هر مومنی مسلمانی باشد اما لازم نیست که هر مسلمانی
مومن بود و علما حنیفه فرموده اند که اسلام وایمان
از اسماء مترادفه اند همچنانکه قعود وجلوس پس قال الله تعالی
ومن یبتغ غیر الاسلام دینا فلن یقبل منه اگر اسلام غیر
ایمان بودی حق تعالی قبول نفرمودی وقال تعالی
ووصی بها ابرهیم بنیه ویعقوب یا بنی ان الله
اصطفی لکم الدین فلا تموتن الا وانتم مسلمون ای
منقادون الیه وجاء الدین بالالف واللام للتعریف
فهو دین معلوم وهو قوله تعالی ان الدین عند الله الا
سلام بیت اگر به ظاهر و باطن ترا بود اسلام
تو مومنی و مسلمان کامل اسلام ∴ وادب سلوک در خدمت
نزد نعمة الله یا قیام بدنست بوظایف احکام وهو
الاسلام یا قیام دلست بوظایف استسلام وهو الایمان

روح است مشاهده ملک عالم وهو الاحسان چنانکه
رسول خدا صلی الله علیه وسلم فرمود الاحسان ان
تعبد الله کانک تراه یعنی عابد در حال عبودیت باید
که معبود را مشاهده فرماید یعنی به صفات حضرتش
را ببیند کانک تراه ولا حقیقة فان لم تکن تراه فانه
یراک یا قیام باشد بعبودیت با آنکه خدای او را نمی
بیند ودر اول مریدی ومحجوب بارادت خود در نمی یابی
نراد الا یکون الا موجودا او المراد لا یکون الا معدوما

بسم الله الرحمن الرحیم حمد جوادی که از خزانه
جود موجودات علویه وسفلیه را در عالم غیب وشهادت
نور وجود عام انعام فرمود وجمال ان الله جمیل یحب
الجمال در مرایاء تعینات کلیه وتقیدات مرتبه اعیان
واکوان را به بصر کنت بصره الذی یبصر به نمود واز نقطه
احدیت ذاتیه ونقطه واحدیه صفاتیه آلهیه ونقطه اخریه الخالیه

کثرت اسمائیه آلهیه بصور خیالیه اکوانیه بود باکثرت خلق کمن
و اول منصب عاقلی که محجوب بود از حق بخلق و اعلی ازین
دو مقام مقام محققی که در مراة جمیع موجودات حق را
مشاهده نماید بیت خلق وحق را بهم دگر گرد
آن یکی در هزار می شمرد . بحکم اعیان از حیثیت هویة
حقیقت واحده اند اما بتعین متعدد و در حضرت احدیة
ذاتیه اسما وصفات وتعینات ونسب واضافات مستهلکه
اند بیت موج وبحر وحباب وقطره تمام
همه در عین ما هست مستهلک . ما فقیریم وهم غنی زهمه
همچو ما خود کجاست مستهلک . در محیطی که نیست پایانش
سید عالمست مستهلک . نکتهٔ اعلی مراتب کشفیات
معنویه مشاهدهٔ اعیان ثابته است در حضرت علمیه آلهیه
بعد از ان مشاهده عقل اول وسایر عقول مجرده دیگر
لوح محفوظ یعنی نفس کلیه وباقی نفوس مجرده دیگر
کتاب محو واثبات یعنی هیولی کلیه بعد از ان ارواح

بالله و عرش و کرسی و سموات و عناصر و مرکبات این
مجموع مراتب آیت
بیت
حرف حرف این کتاب را میخوان / لفظ میخوان و معنیش میدان
نکتهٔ اعلی مراتب در طریق سماع سماع کلام حق است
از غیر واسطه دیگر بواسطه جبرئیل علیه السلام دیگر سماع
کلام عقل اول و سایر عقول دیگر کلام نفس کلیه و سماع
کلام ملکهٔ سماویه و ارضیه
بیت
سخن کشف عارفان بشنو / من بدل گفته‌ام بجان بشنو
لوح دل پاک کن ز نقش و خیال / بلکه بی حرف و صوت آن بشنو
نکتهٔ دل انسان کامل منبع انواع مکاشفات است
و منور حواس روحانیه قلوب العارفین لها عیون
تری ما لا یرون الناظرونا واجنحة تطیر بغیر ریش
الی ملکوت رب العالمین
بیت
از چنین دل اگر خبر داری / سمع داری و هم بصر داری
چشم تو روشنست و می بینم / گوییا نور در نظر داری

حق سبحانه و تعالی درباره انسان ناقص فرموده فانها
لا تعمی الابصار و لکن تعمی القلوب التی فی الصدور حواس
روحانیه اصل حواس جسمانیه اند
بیت
بکسی را فرع هست و اصل نیست / منقطع نسل است و او را نسل نیست
اما صاحب اصل و فرع
بیت
چون حجاب از میانه برخیزد / اصل و فرعش بهم برآمیزد
و بحواس جسمانیه مشاهده نماید
آنچه بحواس روحانیه مشاهده می نمود
بیت
هر چه بیند همه نکو بیند / نور او هم بنور او بیند
نکتهٔ روح انسانی بالذات روحانیه و جسمانیه مشاهده
می نماید و مجموع حقایق در عقل متحدند نکتهٔ رحمت
صفتی است از صفات الهیه و حقیقة واحده اما منقسم
است بذاتیه و صفاتیه و هر واحدی منقسم بعامه و خاصه
و رحمهٔ ذاتیه عامه شامل معلومات عینیه و رحمهٔ ذاتیه
خاصه شامل موجودات علویه و سفلیه روحانیه و جسمانیه
بسیط و مرکب
بیت
حضرت او ترحمی فرمود

در رحمت جمالی یک شود . اما رحمت صفاتیه عامه اشیا
رحمانیه بیت شامل مومنست و کافر هم
یک در باب این سخن نافهم در حضرت واجب الوجود بر بنده
رحمت فرمود تا بنده بخلافت الرحمن راحم باشد بر عموم
خلایق بیت بنده هم راحم است و هم مرحوم
کی شود بنده ز ما محروم . اما رحمة صفاتیه خاصه
مومنانست بیت این رحمت خاص مومنانست
خود رحمة خاص مومن انست . بکلمة اعیان ثابته صورتهای
الهیه اند در حضرت علمیه و ممتازند بامتیاز معنویه و در
عالم ارواح بامتیاز خیالیه و در اشباح بامتیاز جسمیه
و در مرتبه احدیة ذاتیه حقیقت واحده اند بیت
یک حقیقت در مراتب بی شمار ان حقیقت در مراتب تجلی دار
بکلمة اصحاب صوفیه در بحر محیط بیکرانه صدفی یافته اند
ظاهر صدف را آیات ملکیه و سمات فعلیه گفته اند و
باطن صدف را آیات ملکوتیه و سمات صفاتیه و جواهر این

صدف را آیات جبروتیه و سمات شوارق تجلیات
ذاتیه الهیه و عقلا بقوة عاقله کامله دانسته اند و عرفا
به انوار قدسیه و علوم کشفیه بیت
زاهدان محو در و میدانند می . عاشقان مست و می نوشند وی
من ذاته یعرفه و این مکاشفات در ابتدای سلوک اولا
در خیال مقید بود و بتدریج بعد از حصول ملکه منتقل شود
بعالم مثال مطلق و اطلاع یابد بجمیع عنصریات بعد از ان
سموات تا متناهی شود بلوح محفوظ و عقل اول که صورة
ام الکتابست بعد از ان منتقل شود بحضرت علم الهی و
مطالعه نماید اعیان ثابته بمقداری که حق خواهد عطا فرماید
کما قال جل ذکره و لا یحیطون بشیء من علمه الا بما شاء و
فوق این شهود شهود ذات الهی است و ذات در مرتبه
احدیة مغنی اشیاست و در مرتبه واحدیة مبقی و درین مرتبه
تجلی ذاتی در استتار اسما بود بیت
از صد هزار سالک فردی بدینجا فردی رسد بانجا از صد هزار سالک

با ذات حضرت او غیری چکار دارد   اعیان وجمله اسما در ذات اوست هالک

نکته وجودیه نسبه با اعیان سه اعتبار دارد اول موجود
خارجی وجودست متشکل باشکال حقایق عینیه بحکم ظهور در مرایای
اعیان بیت در همه آیینه هویدا اوست
غیر نهان شدند و پیدا اوست . و باعتبار دوم اعیان موجوده
در خارج بحکم ظهور در مراة وجود می نماید بیت
در آینه وجود در ویش بنگر   تا خلق ترا تمام آید بنظر
سیوم باعتبار هر دو اعتبار در مرایای اعیان اسما و صفات
حق موجود است و در حضرت ذات تمام اعیان عیانست بیت
دیده بگشا و این و آن بنگر   هر دو آیینه را عیان بنگر

نکته وجود کونی خیال است و وجود غیر حق در مذهب
حق خیال فی خیال فی خیالی یعنی وجود اضافی
وذهنی و خارجی و اسمای و اعیان ثابته ظلال وجود
الهی اند و وجود حق ثابت و متحقق غیر حق باطل بود
یعنی عدم بیت کی عدم را بار باشد در قدم

نکته

نکته حکما بعلم نظری فکری از آیات ملکیه استدلال میجویند
بسمات فعلیه این مرتبه حکیم باشد   در مذهب او عظیم ما شد
و عرفا در ملکوت یعنی در باطن ملک انوار اسما و صفات
الهیه مطالعه نمایند و محققین در عالم جبروت شوارق
تجلیات ذاتیه ببصر کشف بصر الذی یبصر به مشاهده
فرمایند بیت نور او را بنور او بینند   عین و اعیان همه گم شدند
و فنی از غیر حق در حق مرتبه فقر است و بقا بعد از فنا مرتبه
اولیا بیت هر که او فانی شود باقی شود   مدتی رندی کند حیات و

نکته مدرکات عقلیه صفات ربوبیت است و نعوت
صمدانیت که مشرفه اند در ذات موجودات و سرایر
قطرات بحار کاینات و مجموع ارض و سموات بلسان
و جزئیات تسبیح خالق الاطلاق میگویند کما قال
جل ذکره وان من شیء الا یسبح بحمده ولکن لا تفقهون
تسبیحهم بیت همه مخلوق حضرت او بینند
همه تسبیح او روان گویند . و استماع تسبیح اشیا

بکشف الهی تواند بود و هر شی زبانی تسبیحی عامست و تسبیحی
خاص اما تسبیح عموم اشیا سبحان من اوجدنی و هر
یکی از افراد عالم تسبیحی خاص دارد و خاصیتی خاصه و
مظهر اسمی است از اسمای الهیه و قال رسول الله صلی الله
علیه و سلم اللهم ارنا الاشیاء کما هی

بیت

تسبیحات از حضرت الهی • دانستن چیزها کما هی
مجموع تسبیح الهند • دارند نشان پادشاهی
گویند ثنای حضرت او • پیوسته زماه تا بماهی

نکته شرف دلیل شرف مدلول بود و عالم دلیل است
بر خالق عالم هر آینه عالم شریف باشد ازین وجه مصنوع
اوست و صنعت اوست نزد اهل نظر تنبیه
قال الله تعالی فی القرآن افلا ینظرون الی الابل کیف
خلقت و الی السماء کیف رفعت و الی الجبال کیف نصبت
و قال جل ذکره سنریهم آیاتنا فی الآفاق و فی انفسهم

بیت

هر چه می بینم آیات ویست • بنده مخلوقات بی خالق نیست

و نزد اهل کشف وجود هر فردی از افراد عالم مستند است
در وجود بحضرت الهیه و مخلوق حکیم مطلق بی حکمتی نباشد
اگر چه در نظر محجوب مستحقر نماید و هر که عالم نبود بحکمت
ایجاد مخلوقات جاهل بود بحکمت خالق اعوذ بالله ان
اکون من الجاهلین و جهل بسیط عدم علم است و عدم شر
محض و وجود خیر محض

بیت

لطفش بکرم شهد شهودم بخشید • وز جود وجود خود وجودم بخشید
هر چیز که او بهر همه خیر بود • خیری بتمام کرد و بودم بخشید

و احتقار هیچ حقیری از
عالم از عالم صادر نشود بتخصیص از متقی قال الله تعالی
و من یعظم شعائر الله فانها من تقوی القلوب

بیت

مکن بچشم حقارت نظر بهیچ حقیر • که آن حقیر عظیمست و این فقیر کبیر
اگر چه خواجه غنی است و منصبی دارد • بدستی هیچ نباشد بکمترش توقیر

نکته ربوبیت نسبتی است میان رب و مربوب و تحقیق نسبت
بر منتسبین بود اگر واحدی زایل شود نسبت زایل گردد و محال
که ربوبیت باطل شود

بیت

آیینه روشنی باید • تا نور جمال او نماید

و حق سبحانه و تعالی مصرع در جام جهان نمای اول ثم
المبدع ظهور فرمود و این درهٔ بیضا که لوح قضا و آدم
معنی است مجرب اسرار ربوبیت و گنجینهٔ گنج کنت
کنزاً و صورت ام الکتاب و روح اعظم و روح
محمدیه علیه السلام کرده اند یعنی عقل اول بیت
نسخهٔ مجملست اگر دانی • خوش بود گر مفصلش خوانی
و باسم الباعث یا قوتهٔ حمرا و لوح قدر و حوا
معنویه یعنی نفس کلیه ایجاد فرمود و تحقیق جمیع
مراتب موجودات در رسالهٔ ذوقیات و رموز
ذات گفته شده فانظر ما ذا تری و صور انسانیه
احسن صورتست و مشرف به تشریف لقد
خلقنا الانسان فی احسن تقویم و مکرم بخلعت
لطیف ان الله خلق آدم علی صورته و مراد از
ایجاد ظهورات و اظهار و جلا و استجلا و علت
غایی خلقت بیت سایه الطاف ربانی بود

مظهر اسمای سبحانی بود قال رسول الله صلی الله
علیه و سلم السلطان ظل الله فی الارض بیت
با چنین سایه باش همسایه تا بیابی ز سایه همسایه
و سایه را محل باید که سایه برو اندازد و اعیان
موجودات محل ظهور الهی اند شعر
فلولاه و لولانا لما کان الذی کانا بیت
عاشق و معشوق می باید مدام تا ظهور عشق باشد و السلم
نکته دلی که فارغ بود از احکام خزینهٔ اسمائیه و
طاهر به طهارت اصلیه و مستعد جمیع تجلیات
الهیه ذاتیه و اسمائیه چون حق تعالی باحدیته تجلی
فرماید آن دل مظهر را بانوار ذاتیه منور کرده اند
و کثرت در سطوت وحدت مضمحل گردد بیت
نه دار بماند و نه دیار نه یار بماند و نه اغیار
و برزوا لله الواحد القهار و شیخ جنید فرموده
القدیم اذا قرن بالمحدث لم یبق له اثر بیت

ذات او گزده تجلی محو گشته هر چه بود
با وجود او کرا باشد درین عالم وجود
نکته رحمة ذاتیه سابقه است بر مجموع اشیا و شامله
بر جمیع اسما کما قال تعالی و رحمتی وسعت کل شیء
همه موجودات از جواهر و اعراض مرحوم رحمت حق
اند با وجود غضب نیز که مرحوم است برحمة ذاتیه بیت
همه مرحوم رحمت اوییم همه ممنون نعمت اوییم
و اسمای ذاتیه الهیه مسمی اند بمفاتح الغیب کما قال
جل ذکره و عنده مفاتح الغیب لا یعلمها الا هو و
اعیان ثابته صوران اسمای ذاتیه اند و اسماء ذاتیه
از حیثیت تعدد مغایر ذات احدیه اند و در تحت رحمة
ذاتیه داخله همه مرحوم رحمت ذاتیه اند گرچه اسم و
صفات و آیات اند نکته رند سالک سرمست بعد از
سکر چون بصحو آید اطلاع یابد بعقول مجرده و
ارواح مطهره و جبروت اعلی و اسرار جبروتیه از

انوار قاهره و مشاهده نماید امور کلیه و حقایق مجرده
و بعلم ذوق معلوم فرماید که امور کلیه چگونه تنزل کرده
اند و جواهر مجرده مصوره بصوره طبیعیه عنصریه
می نماید و عارف شود بر کیفیت ظهور ذات الهیه
از مقام احدیه بواحدیه و از واحدیه بمراتب کونیه
و ظهور حق در جمیع عوالم علویه و سفلیه بیت
بطریق شهود دریابد در همه آن وجود دریابد
رزقنا الله و ایاکم بالسعادة و جعلنا ممن کمل و طهر با
لعبادة بیت این مرتبه اهل کمال است ای دوست
گر دریابی مرتبه بس نکوست نکته نزد اهل اسلام روح
انسانی فانی نشود بموت بدن بیت
پیرهن گر کهنه گردد یوسف جان را چه غم
ور دهی ویران شود در ملک خاقان را چه غم
و حکما گفته اند که نفس انسانی غیر مادی است و هر چه
مادی بود قابل عدم و نفس انسانی مادی نیست هر آینه

ابدیه باشد اما بعد از مفارقت از بدن نفس را شقاوت
وشقاوت خواهد بود وسعید آنست که علم بود بوجوب
وجود واجب الوجود وفیضان جود او تعالی وتقدس پس
وتقدس ذات حق از نقایص امکانیه وان نفس مخلص مخلص
مخلص از هیات بدنیه ومعترض از لذات جسمانیه
مجردی باشد کامله شریفه وبعد از مفارقت از بدن در سلک
مجردات مقدسه منخرط گردد بیت

مجرد با مجرد لاجرم پس گیرد   چو نی ماده بود هرگز نگیرد

اما نفس جاهله یعنی جاهل بذات وصفات
الهیه وبه مبدا ومعاد ومعتقده اباطیل زایغه ومقیده
بهیات بدنیه ومعترضه از عالم علوی بعد از مفارقت
معذب باشد با دراک جهل خود واشتیاق بمعارف
حقیقه وناامیدی از حصول آن ابدا بیت

دایما در عذاب خواهد بود   جاودان او خراب خواهد بود

ونفسی که عارف حضرت الهی باشد بعلم نظری اما اکتساب

بهیات ذمیمه واخلاق ذمیمه از واسطه بدن کرده باشد
قبیل این صفات عارضیه مذمومه متعاقب خواهد
بود بقدر رسوخ ودوام تا ارحم الراحمین رحمة فرماید
وآنرا از ایل کند واو را از سعدای ابرار گرداند ومبعوث
در زمره اخیار بیت

چون خدا را بعلم میداند   ابدا در عذاب کی ماند
این اشارت بذوق در یابد   عارف کاملی اگر خواند

نکته هر موجودی از موجودات
عینیه روحی دارد مجرد ناطق بلسانی که لایق بوی
است ونطق آن بر عوام مخفی نماند بواسطه عدم
اعتدال که سبب ظهور نطق است ونزد محجوب
آن موجود ناطق نیست بیت

نیست ناطق بنزد او اما   نزد ما ناطق است وخوش گویا

قال الله تبارک وتعالی
وان من شی الا یسبح بحمده ولکن لا یفقهون
تسبیحهم ای بکشف الهی یعنی انسان کامل
مرفوع الحجاب بکشف الهی نطق فصیح هر موجودی

استماع فرماید و گوید بیت همه بتسبیح حضرتش گویند
همه حی و مسبح اویند نکته بحکم و لقد کرمنا بنی آدم
و باشارت ان الله خلق آدم علی صورته و به تعلیم و علم
آدم الاسماء کلها و بفرمان تخلقوا باخلاق الله معلوم
می شود که معطی مطلق وجود او بحق اسما و صفات کمال
خود با نسان کامل عطا فرموده
بیت

خلعتی خوش خدا بما بخشید	خوش نوایی بی نوا بخشید
همه عالم با عطا فرمود	پادشاهی این گدا بخشید

و حق تعالی خود را بصفات محدثات وصف فرمود
کقوله تعالی من ذا الذی یقرض الله قرضا حسنا و قوله
مرضت فلم تعدنی بیت باز کن این سخن بگو در باب
معنی اتصاف او در باب نکته انوار کواکب افعالیه
ربانیه بر صفحات ذرات موجودات شارق است
و بدور ظهور صفات الهیه بر خلاصه هر شی واضح و لایح و حقایق
اشیا منور بشموس تجلیات هویه و حدانیه بیت

تنت از ملک و جانت از ملکوت   عین تو واحدیت ای جبروت
جسم و جان را بهم کر درباب   این ناسوت خوان وان لاهوت
ماهیات کلیه محل ظهور ظل الهیه است و وجود عالم تجلی وجودی
حقانی ظاهر است در مرایای صور اعیان ثابته و وجود اعیان
در خارج بی تجلی وجودی محال
بیت
او بما داده وجودی بر کمال   نقش بسته خوش خیالی در خیال
نکته کشف بر سه قسم است اول معطی آنست که موجود حقیقت
ظاهر در مرایای اعیان و خلق کالم یکن در عدم و ثانی چنان
نماید که موجود خلقند ظاهر در مراة وجود حق و کشف جامع
مقام کمال محمدیت و آن شهود حق است در عین خلق
و شهود خلق در حق بیت محجوب ازین و ان نباشد
خود خوشتر ازین عیان نباشد :: نکته مجموع موجودات علویه
و سفلیه مستفیض اند از فیض وجود جود واجب الوجود
و جمیع ذرات کاینات آینه ظهور اسما و صفات خفند و
و از عنایت لطف تجلی فرموده در مرایای متناسبه و سمی است

باسمای مختلفه **بیت** نوریست که در همه بدیده
ازغایت لطف گشته نکته احوال صوریه فانیه است
اما معنویه یعنی علوم و معارف الهیه یافته و اعمال صالحه
کاسبه تجلیات ربانیه و منتجه سعادت ابدیه **بیت**
خوش سعیدی که کار او است ⁕ کاران یار نازنین است
نکته ۲ ۳ اسمای الهیه متعددند بتعدد صفاتیه و واحدیه
احدیت ذاتیه و اعیان ثابته مرایای اسمای الهیه اند
در حضرت علمیه ازلیه ابدیه و اعیان متعدد بتعین و واحد
بحقیقت **بیت** آینه گر صد نماید ور یکی
آن یکی پیدا بود در هر یکی کمالات الهیه غیب مطلقه
در شهادت مطلقه انسانیه یعنی مرآه جامعه کامله انسان
کامل **مصرع** خوش آینه که می نماید
در نور رخش وجوب و امکان و این کون جامع جامع
جمیع حقایق عالم است از مفردات و مرکبات و متخلق
باخلاق الهیه و اسما در حضرت احدیت عین ذات اما

درمرتبه واحدیت از حیثیت ذات عین و باعتبار صفات
صفات غیر و انسان بحسب نشاء عنصریه آخر موجودات
است و بنشاء آخراویه ابدی و بنشاء علمیه سابق بر جمیع
اعیان و اعیان تفاصیل حقیقت انسانیه **بیت**
بانصیب است از وجود و عدم جمع کرده بهم حدوث و قدم
و انسان کامل حافظ اسرار الهیه است و اسرار الهیه
منفصله در عالم و مجموعه در کامل و کامل جامع جمیع کمالات
الهیه و کونیه کما قال **شعر** کل الجمال غدا لوجهک مجملا
لکنه فی العالمین مفصلا و بنشاء انسانیه جامع رتبت
که احاطه است بر اشیا و بجسم رتبت جمیع اجسام
و بروح رتبت مجموع ارواح و باین جامعیت تحت
بر ملایکه و محققی که تحقیق یابد باین مقام معلوم گرداند
عظمت انسان کامل **بیت** گنج و گنجینه و طلسم نگر
صفت و ذات بین و اسم نگر صورت و معنیش بهم دریاب
نظری کن بهر دو قسم نگر **تم** و الحمد لله و المنه

بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله والصلوات
علی رسول الله قال صلی الله علیه وسلم من فقد حسا فقد
علما بیت حواس ظاهر و باطن ده اندان دریاب
روان بعلم معانی کنم بیان دریاب ** قوت نفسانیه
مدرکه یا ظاهره اند یا باطنه اما ظاهره باصره و سامعه
و شامه و ذائقه و لامسه بیت حس ظاهر پنج آمد حس باطن نیز
پنج ** این دو پنج ار برکانست بهتر است از پنج گنج
مصرع اول بصر است نور چشمش خوانیم
و بصر قوتی است در عینین که بواسطهٔ هوای شفاف
و انعکاس صورت مرئی ادراک مبصرات میکند بیت
هر چه بینی ضوء و لونهای بصر در همه لطف خدا را می نگر
و چشم محل بصر است و مرکب از طبقات سبعه و رطوبات
ثلاثه و مردمک دیده مردم انسان العین میگویند و عین
انسانست که انسان العین است بیت صنع خدا نگر که بحکمت چگونه ساخت

چشمت

چشمت بهفت پرده و سه آب در نظر بگشا دو چشم خویش که بینی جمال او
او نور چشم تست تو از خویش بیخبر ** و سمع قوتی است موضوع
در عصبی که مفروش است در درون گوش که مدرک
آن ادراک مسموعات میکند و آن صوتست و حرف بیت
هر چه سمعت شنید آوازست بشنوی لاجرم چو در راز است
و سبب ادراک سمع هوای متموج از قارع بمقروع
و شم قوتی است موضوع در خیشوم در اول دماغ
که ادراک مشمومات میکند بروایح مشموم بیت
ببوی او معطر شد دماغ جان مشتاقان **
** دماغ جان مشتاقان ببوی او معطر شد
و ذوق قوتی است نهاده در عصبی که مفروش است
بر جرم لسان که ادراک او بمخالطت رطوبت
دهن است و ذوق اتصاف ذایق بمذوق است
بیت لب دلبر خوش است بوسیدن
خوش بود که بذوق دریابی ** و لمس قوتی است

در جمیع جلد بدن و ادراک او باتصال بملموس پس و این
قوت در اصابع اتم است قوت حس بقوت ممانعه
بود و ضعف بضعف ممانعه و قوت ممانعه بغلظ آلت
بود و ضعف برقت آلت و اضعف حواس حاسه
بصرات و آلت او الطف و اضعف و آن نورات
و آلت سمع هوا است و آلت شم بخار و آلت ذوق
آب دهن و آلت لمس اعضای مرکبه از اجزای ارضیه
الکثیفة شهود بصر از اسم البصیر و شهود سمع از اسم السمیع
و شهود شم از نفس رحمانیه و شهود ذوق از لسان
لسانه الذی یتکلم به و لمس از بشارت کنت یده
التی یبطش بها و رجله التی یسعی علیها و قال جل ذکره
بر لسان حبیبه صلی الله علیه و سلم لا یزال العبد یتقرب
الیه بالنوافل حتی احبه فاذا احببته کنت سمعه الذی
یسمع به و بصره الذی و لسانه الذی یتکلم به و یده التی
یبطش بها و رجله التی یسعی بها کنت نزد ظرفا و لطفا

مقصود

مقصود از سمع استماع اصوات طیبات و نغمات
متناسبه و نظم و نثر مسوقه و نزد زهاد شنودن نصایح
انبیا و اولیا و نزد محققین مراد اول از سمع استماع کلام
الله و ثانیا استماع کلام عقل اول بعد از آن استماع
کلام نفس کلیه و کلام ملایکه سماوی و ارضی و منبع این
انواع از مکاشفات قلب انسانیه است و دل صاحب
دل مصفی و مزکی است از صفات ردیه ذمیمه خلقیه و
عقل این عقلای آلهیه منور است بنور ایدناه بروح القدس
تصرف فرماید بحواس روحانیه معنویه در مبصرات و
مسموعات و مشمومات و مذوقات و ملموسات و عین
محل بصرات و دل محل بصیرت شعر

قلوب العارفین لها عیون — تری ما لا یرون الناظرونا

بیت
آثار بچشم سر توان دید — اسرار به چشم دیده سر

مصرع
بصر ظاهر است و بصیرت باطن

این یکی خاص و آن دگر عامست بیت آن پرده نشین سایه پرور

این عین کمال روح گستر مرسات محسوسه بینند ومعقولات
به بصیرت اما اعیان ثابته را یعنی صور اسمای الٰهیه در حضرت
علمیه ببصر کنت بصره الذی یبصر به مشاهده نمایند و
از صدیق رضی الله عنه مروي است که فرموده ما
رایت شیئا الا ورایت الله قبله و دیگری
فرماید ما رایت الله شیا الا ورایت الله فیه

هرچه دیدم همه نکو دیدم نور او را بنور او دیدم

نکته کشف در لغت رفع حجابست و در اصطلاح
اطلاع بر ماوراي حجاب از معانی غیبیه و امور
حقیقیه و کشف معنوي است و صوری و صوری
آنست که در عالم مثال حاصل مي شود و از طریق
حواس خمسه ظاهره یا بر طریق مشاهده است
چون رؤیت ارواح متجسده و انوار روحانیه یا
بطریق سماع چون سماع رسول الله صلی الله علیه
وسلم کلام ملک عالم بواسطه و بلا واسطه یا بر سبیل

استنشاق

استنشاق تنسم نفحات الهیه است و نشق فتوحات
ربوبیه قال النبی علیه السلام ان الله فی ایام
دهرکم نفحات الا فتعرضوا لها و قال علیه السلام
انی لاجد نفس الرحمن من قبل الیمن یا بر سبیل
ملامسه و ملامسه میان دو نور و دو جسد مثالی تواند بود
یا بر طریق ذوق و آن اطلاع است بر معانی غیبیه
و مجموع کشفیات صوریه از تجلیات اسمای الٰهیه بود

خوش حواسی اگر چنین باشد کشف یاران ما همین باشد

قوی نفسانیه مدرکه باطنه حس مشترک و خیال و وهم
و حافظه و متخیله بیت صحبت این دو هیچ در یک تن
به ز ده گنج سرکی صد من حس مشترک ادراک
صور جزویه میکند و درین قوت مرتسم می شود صور
جزویات محسوسه بحواس خمسه ظاهره و محل او
مقدم بطن اول است از دماغ دوم خیال و خیال
محافظ صور جزوی است که حس مشترک ادراک آن

کرده زخیال بمثل خزانه دار حس مشترک است بدین قوت
زهر مثلا که دیده شد و غایب گشت و باز حاضر آمد
شناخته می شود بیت گر نباشد خیال خازن آن
که شناسد که این همان یار است   و محل او موخر بطن اول
از دماغ سیوم وهم قوتی است که ادراک معانی
جزویات کند چون صداقت زید و عداوت عمر
و محل او موخر بطن اخیر از دماغ است و نسبت
با وهم نسبت خیال است با حس مشترک است
و حافظ را ذاکره نیز خوانند که مذکر ایشانست بیت
این حافظ مذکر گنجینه ایست کامل   گنجینه ایست کامل این حافظ مذکر
و متخیله قوتی است متصرفه در صور و معانی بترکیب و
تفصیل و محل او وسط هر دو بطن است از دماغ
و این قوت را اگر عقل استعمال کند متفکره خوانند
و اگر وهم استعمال کند متخیله بیت
آن همه از برای خدمت تو • خدمت تو برای خدمت او

مسئله

مسئله متکلمان که نفس ناطقه انسانیه ادراک اشیا
میکند بواسطه قوی نفسانیه و انطباع صور اشیا
در قوی نفسانیه و نزد حکما نفس ناطقه مدرک کلیات
و جزویات است اما کلیات بذات و جزویات به
آلت و بعضی برانند که نفس ناطقه ادراک جزوی
وجه جزوی میکند بوجه کل و نزد ابن راوندی نفس ناطقه
جزو لا یتجزی است در دل اما نظام برانست که این جزو
لطیفه ایست در بدن و امام محمد غزالی رحمه الله علیه
میگوید که روح لطیفه ایست ربانیه متعلق بقلب
انسانی که بان لطیفه انسان ممتاز است از بهایم و بهایم
از انسان و بعضی گفته اند سه قوتست حیوانیه و نباتیه
و نفسانیه حیوانیه در دل و نباتیه در جگر و نفسانیه در دماغ
و نفسانیه را نفس ناطقه حکمیه خوانند و عصبه را حیوانیه
و نباتیه را شهوانیه و گفته اند که اخلاط اربعه معتدله و بعضی
گفته اند که اخلاط اربعه معتدله و بعضی گفته اند هیکل

محسوس و بعضی دیگر مزاج معتدل نوعی و چون معتدل میگویند

بیت

هریک بخیال خویش چیزی گفتند   رفتند ولی راه بکم کم رفتند

و علما و حکما بحقیقت نفس اطلاع نیافتند و حقیقت این لطیفهٔ الهیه بعلم نظری فکری دانسته نشود اما اصحاب صوفیه و ارباب الهیه بعنایت ربانیه بطریق کشف و عیان **بیت** حال جان از خدمت جانان شنو   من بدل گفتم تو هم از جان شنو • شهبازی است بلند پرواز که بدانهٔ معقولات بدام صیاد عقل درنیاید عارف من عرف نفسه باید تا معرفت نقد عرف ربه او را شاید این سری است از اسرار الهی که انسان کامل داند که مخلوق است بصورة ان الله خلق آدم علی صورته

سوال

بگو جانی کزین مظهر جدا شد   کجا رفت و چرا آمد چرا شد
اگر جای ندارد حال او چیست   و گر دارد بگو آنجا کی باشد

نشانی

نشانی ده از آن خلوت سرایش   که گویم زین سرا با آن سرا شد
ز تو باور ندارم گر بگویی   هوایی بود بر باد هوا شد

جواب

جوابی خوش بگویم بشنو از جان   که جان من بجانان آشنا شد
حبابی بود در دریای وحدت   بمعنی هست اگر صورت فنا شد
اگر یک قطره از دریا بر افت   نه پنداری که او از ما جدا شد
درین دار فنا آمد دو روزی   روانه گشت و با دار بقا شد
مثال جان و تن تمثال و مرات   شکست آیینه تمثالش بجا شد
از آن وجهی که با آیینه میداشت   نه زان وجهی که با حق آشنا شد
بمیرد نعمة الله حاش لله   که دل زنده بدرگاه خدا شد

مسئله و بعضی از فلاسفه برانند که نفس ناطقهٔ انسانی قدیم اما نزد ارسطو حادث است بحدوث بدن بعد از مفارقت بدن قدیم و اهل ملت برانند که حادث است پیش از بدن کقوله صلی الله علیه و سلم ان الله خلق الارواح قبل الاجساد بالفی عام شاید که سابق باشد بر وجود و تعلق ...

بحدوث بدن وتعلق روح ببدن تعلق عاشق است
بمعشوق وسبب این تعلق توقف تحصیل کمالات نفسانیه
است ولذات عقلیه ببدن هر آینه عاشق باشد وهم معشوق
بیت صورت ومعنی آدم بی اکر
عاشق ومعشوق باهم می کر ونفس ناطقه در مدینه انسانیه
بمثابت حاکمی است مقید بحکم حاکم مطلق وعقل وزیر اوست
وقوت نفسانیه عمله او ومملکت ملک وملک مالک الملوک
وحاکم را در ولایت دو تعلق بود تعلق تعشق وتعلق تصرف
اگر حضرت پادشاه او را معزول کند تصرف نماند اما
عشق باقی باشد بیت والیا جان تن بود مشتاق
همچو دلداده غم ملک عراق

بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله الذی عین
اعیان العالم بعین وجوده فی وجوده والصلوة والسلام
علی مظهر اسمائه وصفاته ومظهر خزاین جوده محمد ومحموده وعلی آله

واصحابه

واصحابه وودوده یا اخی ایدک الله بروح الارواح اعلم
ان العالم هو صورة الحقیقة الانسانیة وحقایق العالم فی
العلم والعین کلها مظهر الحقیقة الانسانیة التی هی مظهر الاسم
الله فارواحها کلها جزئیات الروح الاعظم الانسانی
سواء کان روحا فلکیا او عنصریا او حیوانیا وصورها صور تلک
الحقیقة ولوازمها ولوازمها کذلک تسمی العالم المفصل
بالانسان الکبیر عند اهل الله لظهور الحقیقة الانسانیة
فیه وبهذا الاشتمال وظهور الاسرار الالهیة کلها فیها دون
غیرها استحقت الخلافة من بین الحقایق کلها والانسان الکامل
لا بد ان یسری فی جمیع الموجودات کسریان الحق فیها
وذلک فی سفر الثالث الذی من الحق بالحق وعند
هذا السفر یتم کماله وبه یحصل له حق الیقین والحمد لله
رب العالمین بیت نکتهٔ بیکوییت از گفتهٔ اهل کمال
کاملانه گوش کن ای کامل تکمیل بین ■ دفتر عالم بخوان تفصیل این معنی بکن
جامع انسان بدان اجمال این تفصیل بین ■ حقیقت انسانیه او را ظهورت

در عالم تفصیلا و در عالم انسانی اجمالاً شعر
كل الجمال غدا لوجهك مجملا · لكنه في العالمين مفصل
و مظهر اول او در عالم انسانی صورة روحیه مجرده است
که مطابقه صورة عقلیه است و مظهر صورة قلبیه که
مطابقه صورة نفس کلیه است بعد از ان صورة نفس
حیوانیه که مطابقه طبیعه کلیه است و مطابقه نفس
منطبعه فلکیه بعد دمویه که مطابقه صوره جسم کلی است
از ان صورة دخانیه لطیفه که اطبا ان را روح حیوانیه خوانند
که مطابقه صورت هیولی کلیه است بعد از ان صورت
دمویه که مطابقه صورت جسم کلی است بعد از ان صوره
اعضائیه که مطابقه اجسام عالم کبیر است و بسبب این
تنزلات مطابق حاصل شده میان نسختین و این از
تدبیرات الهیه است در مملکت انسانیه بیت
هر چه در عالم کبرا است مثالش اینجاست
گرچه آن عالم صغرا است بنام ان کبراست

شعر

فانتم وما انتم وعين ثمه	ثمه فمن قد عمه خصه ومن قد عمه
فما عين سوى عين فنور عينه ظلمه	فمن نقل عن هذا تحقق نعمه

بیت
گر بوجه ناظری دو یکی است در وجود
ور بصفات ناظری این دگر است و آن دگر
جان وی اندر جسم و جان جان مست جسم و جان
ور تو ندانی این سخن تن دگر است و جان دگر
يا خالق الاشياء في نفسه انت لما تخلقه جامع بیت
دریا و موج در نظر ما یکی بود گرچه دو صورتند بمعنی یکی بود
گر صد هزار اسم بود ای عزیز من بنگر نه زانکه مسمی یکی بود
ولو جهها من وجهها ولعينها من عينها كحيل بیت
آفتابی تو و ما سایه تو احولست انکه یکی را بد دید
روی تو نور هم از روی تو یافت چشم تو سرمه هم از چشم تو دید
این چنین خوش سخن مستانه در خرابات که گفت و که شنید
عین واحده در ظهور عیون متکثره است و عیون مختلفه در بطون
عین واحده و هر اسمی از اسمای الهیه او را صورتی است در علم

که انرا اعیان ثابته خوانند و صورتی دارد در خارج که انرا
موجود عینیه گویند و مظاهر از وجهی ساتره ذاتند و از
وجهی مظهره و اسما من حیث الذات واحدند و من حیث
ما یختص به المعنی متعددند و متفرد **شعر**
مسمی واحد اسمی کثیر · و فی تلوین اسمای ثمانی
صفات الله فی وجهی جلی و اسمی نعمة الله کیف ذاتی
بیت از سر ذوق دیده ام عین یکی و نام صد
ذات یکی صفت بسی خاص یکی و عام صد
حسن یکی و در نظر آینه بی شمار هست
روح یکی و تن هزار باده یکی و جام صد
گر بصد آینه یکی روی نمود صد نشد
نقش خیال او صدست نشد و کدام صد
نام یکی اگر یکی صد نهد ای عزیز من
صد نبود حقیقتش یک بود و بنام صد · **نکته**
کثرة متخیلات عالم دلیل اند بر کثرة اسمائیه و هر اسمی از

اسماء الهیه مظهر صورتی از صور خیالیه بظهور اسما در
صور خیالیه اکوان ظاهر گشته واحدیة دلیل است
بر احدیة ما فی الکون **شعر** انما الکون خیال و هو حق فی الحقیقة
و الذی یفهم هذا حاز اسرار الطریقة · وجود مضاف ظل
وجود مطلق است و وجود مطلق نزد محقق حق و
ظل هر شی اگرچه باعتباری غیر اوست باعتباری
عین اوست فسبحان من لم یکن علیه دلیل الا
نفسه و لا یثبت کونه الا بعینه اگر در مرتبه واحدیة و مقام
جمع و کثرة مطالعه نمای **بیت** میدان که حریف مجلس اسمای
ذاکر در مرتبه احدیة و مقام جمع الجمع در حضرت ذات
یار غار مای **نکته** مظهر بی مظهر ظهور نفرماید و مظهر بی
مظهر وجود و محقق وحدة ذاتیه در کثرة اسمائیه مطالعه
نماید و کثرة اسمائیه در وحدة ذاتیه مشاهده فرماید
و ظهور حق در مراتب مختلفه بحسب تنزلات و معارج
بمظاهر خلقیه تواند بود و مظاهر از وجه تعین و خلقیه همیشه

در تبدل و تغیر. بل هم فی لبس من خلق جدید اما
من حیث الحقیقة ازلا و ابدا باقی الانانی فان لم یزل
و ابانی باق لایزال بیت زان رو که بایم فانی بایم
زان رو که اویم باقی بایم فلا تفنی و لا یبقی و لا یفنی و
لا تبقی و لا یغنی علیک الوحی و لا یبقی و رسول من حیث
التعین غیر مرسلت و مرسل عین رسول و اتا ی
وحی از مقام جمعیة است، بمقام تفصیله بیت

جمع و تفصیل اگر چنین دانی	دفتر کاینات بر خوانی
رسول جاء من عندی اسی	بارسال الرساله مرسلانی

جام می آمد که آوردم پیام از خم می
گر بنوشی می نه پنهانی این و ان جز عین وی
نکته انسان مظاهر حقایق و مفردات عالم است
و حقایق عالم اعیان ثابته اند و موجودات خارجیه
بعین خارجیه انسانیه و انسان را احدیت جمعیت علما و
عینا و عالم را در اعتبارات اعتبار احدیة و اعتبار کثرة

باعتبار احدیة جامعهٔ انسان کبیر خوانند و باعتبار
کثرة افراد گویند جب الواحد افراد الواحد و افراد
اگر احدیة جمع ندارند چون انسان اما صحیح نباشد
که مطلقا فرمایند که عالم احدیة جمع ندارند عالم
من حیث المجموع صورت اسم الهیت و ان
اسم جامع الله است که انسان کامل مظهر اوست بیت
عالم همه جام و اسم او می از روی وجود جام و می وی
و عالم دایره است میان کثیف و لطیف و حق موصوف
بحجب نورانیه و ظلمانیه و تمیز عالم از حق باینه عالم است
و اینه عالم عالم اگر اینه عالم مرتفع شود عالم نماند
پس عالم حجاب مصرع بینی و بینک نزاع
فارفع بلطفک انی من البین
بیت
موج و دریا هم و هر دو غیر آبی هست نیست
در میان ما و او جز ما حجابی هست نیست
عقل اگر در خواب می بیند خیالی دیگری
اعتباری بر خیال او خیالی هست نیست

نیست هستی غیر آن سلطان ولی تماشای	ور کسی گوید که هست آن در حسابی نیست
ز آفتاب روی او ذرات عالم روشنند	در نظر پیداست غیر از ابابی
ما شراب ذوق از آن لعل لبش نوشیده‌ایم	خوبتر زین جام خوشتر زان شرابی
در خرابات مغان مستند مستان بسی	همچو من رند خوش مست خرابی نیست
نعمة الله این سخن از ذوق میگوید بشنو	انجمن مستانه قولی در کتابی نیست

وهمچنانکه عالم حجاب عالم است نور حق حجاب حقست کما
قیل ولیس حجابه الا النور واخفاؤه الا الظهور و نور را در
مرتبهٔ احدیة عین اوست **بیت** نور است حجاب و نور را عین ویست
جامیست پر از باده و آن جام میست نکته رب الارباب یعنی تربیت
اسما میفرماید و تربیت اعیان باسما و ارواح را باعیان
و اشباح را بارواح تا ربوبیت او در جمیع مراتب ظاهر
شود و ممکن نیست زوال حق از صور عالم اصلا چه عالم بی ظهور
وجود عدم محض است و عالم باشره اسم الظاهر است
و روح عالم اسم الباطن واگرچه باعتباری ربوبیت این اسم را
ربوبیت آن اسم است اما باعتبار احدیة و حقیقة الحقایق ظاهر

عین باطنست و باطن عین ظاهر **بیت**
صورت و معنی ببین ظاهر و باطن بدان
جام می را نوش کن دریاب ذوق عاشقان
صورت و معنی شودی گر ببودی آن و این
ظاهر و باطن که دیدی گر ببودی این و آن

نکته حقایق اشیا بعضی متبوعه منکشفه اند بعوارض
و بعضی تابعه لاحقه و تابعه متبدله و متبوعه شیء واحد
که صور عالم تاری می شود بر وی و موجودات متعینه
منکثره ظاهر می گردد و متبوعه جوهر است و تابعه عرض
و جوهر مقوم است و عرض متقوم و ظهور جوهر بعرض
و وجود عرض بجوهر و ابدا ارتباط میان علت و معلول
از غیر انفکاک حاصل و حق را در هر شیء ظهوریست
خاص و متجلیست بر عباد بقدر قابلیت و استعداد
و حصول استعداد از فیض اقدس است یعنی از تجلی
ذاتی و فیض مقدس که از تجلی صفاتی است بقدر

قابلیت و استعداد قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
کما یقولون یولّی علیکم بیت آری بقدر روزنه تابد بخانه نور
قمر مشرق و مغرب چو تابش عام بود
بیت تو جام هستی خود را برو توای ده
که این شراب قدیمت بآ قوام بود نکته قال الله تبارک
وتعالی وانزل من السماء ماء تفسیر ابن عباس رضی الله
عنه الماء بالعلم بیت آبی که حیات جان فزاید
از حضرت عزت وی آید فسالت اودیة بقدرها یعنی
قطرات مطرات از نظرات سحاب بروجنات عرصات
بارد و اول جبلات بقدر شموخ و علوی که دارند تلقی
نمایند و از جبلات بوادی جاری گردد و بعد از آن اشجار
ونباتات نامی و سبابیب ریان شوند و زلال فیوض الهی
از محیط اسما وصفات نامتناهی در صور اعیان ثابته
بر جبال ارواح و وادی اشباح عالم نازلت بیت
تن زنده بجان بجان زنده بآب خوش آب حیات در بن جو دریاب

واگرچه عذب فرات مزیل عطشان است و ملح اجاج
مزیل عطشان است و از روی حاجت غیرابدا امّا من حیث
الحقیقة آب حقیقة واحده است که باختلاف تباع
مختلف گشته بیت در طعم اگر دوی بیابی در آب
از روی حقیقتی یک آبست دریاب نکته هیچ شی متحقق نشود
الا بوجود و تحقق وجود بوجود است و وجود محیط است
بجمیع اشیا و اگر نه وجود بودی هیچ نه در ذهن و نه
در خارج موجود نبودی و وجود خیر محض است و منبع جمیع
انوار روحانیه و جسمانیه و حقیقت او غیر معلومه و عین اشیاست
بحسب ظهور و مظاهر اسما و صفات در علم و در عین و غیر اشیاست
باختفای او در اشیا و ایجاد اشیا اخفای وجودست
در اشیا و اعدام اشیا در قیامت کبری بروز و ظهور
وجود است بوحدة ذاتیه بیت چون نماند تعینات وجود
بی تعین وجود خواهد بود ؛ و در قیامت تحول وجود است
از شهادت بغیب و اعیان ثابته صور کمالات وجودند و

یعنی صور اسما و صفات وجود نبود و وجود بحسب صور ظهور
نکرد و بحسب حقیقت واحد بل احد بالذات و واحد الصفات
و با علم صحیح دانسته نشود که موجود بی وجود نباشد
قوله تعالی و هو معکم اینما کنتم معلوم بکردد قوله
علیه السلام لو دلیتم بحبل لهبط علی الله مفهوم نشود بیت

اگر به کعبه درآیی جمال او بنگر — و گر به بتکده باشی جمال او بنگر
خیال را وجودی بخود نمی باشد — وجود جمله عالم خیال او بنگر

نکته هر کمال که ملحق اشیا شود بواسطه وجود
تواند بود و کمال وجود بوجود است بیت

چون کمال همه بود بوجود — شوان یافت بی وجود کمال
هست عالم همه خیال وجود — وز تجلی اوست بود خیال

و وجود در مرتبه احدیت منفی تعینات است و در مرتبه واحدیت
مثبت و مرتبه احدیت را مقام جمع الجمع و حقیقة الحقایق
میخوانند و عما حقیقت نفس رحمانی است که مبدای
عالم است چنانچه راوی ابی رزین روایت میکند

از حضرت رسول صلی الله علیه وسلم سوال کرد این
کان ربنا قبل ان یخلق خلقه قال علیه السلام فی عماء
ما فوقه هواء و لا تحته هواء یعنی قبل از ظهور نه اسم بود
و نه مسمی نه صفت بود و نه موصوف بیت

تجلی صفاتش مظاهر در وجود آرد
ولی چون ذات نماید عدم بر نظر اندازد

نکته اعیان ثابته مظاهر اسما اند و ارواح مظاهر
اعیان و اشباح مظاهر ارواح و اعیان که مظاهر
اسما اند ازلی و ابدی اند و ازلیه مظاهر از اسم الاول
و ابدیه از اسم الآخر و ظهور از اسم الظاهر و بطون از
از اسم الباطن و اسمای که متعلقه اند بابداع و ایجاد داخله
اند در اسم الاول و اسمای که متعلقه اند باعاده و جزا داخله
اند در اسم الآخر و آنچه متعلق اند بظهور و بطون داخل
در اسم الظاهر والباطن و اشیا ازین اقسام اربعه
خالی نیست ظهوریست و بطون اولیت و آخریت که بدانی

گر بدانی اول و آخر تمام   ظاهر و باطن تو باشی والسلام

بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله منزل
الحکم علی قلوب الکلم باحد طریق الامم من مقام
القدم وصلی الله علی محمد الهم من خزاین الجود والکرم
محمد وآله وسلم اما بعد کلماتی چند عاشقانه بعبارتی
عارفانه مشتمل بر لطایف و مترتب بر غرایب
انشا کرده می اید تا مستعدی که مطالعه فرماید
مستفید گشته نظر تربیت دریغ نفرماید **شعر**
والحق ینظر فی صورة   والجاهل ینکر فی ذاته
نکته اول سلطان بیچون قدم چون قدم از کرم
در عالم حدوث نهاد و در بارگاه کبریای بر گشاد
بار خاص و عام داد لاجرم گدایان عدم آباد
بسایه رحمت پادشاهی و بنظر عنایات و هدایت
الهی هر یکی سرورشش جهت اقلیم وجود گشتند و سراپرده

عزت بطناب محبت محکم کردند و کمر خدمت در میان
بستند و تاج کرامت بر سر نهادند و بر تخت سلطنت
نشستند و از زحمت گدای و مذلت بی نوای وارستند
و چنین فرمودند که **بیت** گدای حضرت شاهیم لیکن
بیمن دولتش شاه جهانیم   ظاهرا صورت گدا داریم
باطنا شاهی از خدا داریم   **بیت** انا ظاهر فقیر مسکین
و باطن غنی عن العالمین   لطیفه هو هو لا هو و انت
لا انت   **بیت** او او وست نه اوست بلکه این جمله منم
یا من نه منم که اوست فافهم سخنم   انت ام انا هذا العین فی
العین   حاشای حاشای من اثبات اثنین
کل شیء هالک الا وجهه   ان کسی داند که گردد هیچ هو
هر که محو هو شود چون ها شود   قطره با دریا رسد دریا شود
قال الله تعالی کل شیء هالک الا وجهه اگر ضمیر ها وجهه
عاید باشد با شیء اول تر از انکه ضمیر عاید با الله باشد
چه اگر هر دو یک معنی دارد اما اگر ضمیر با الله گیرند که **شعر**

همه فانی شوند جز ذات اش . اما اگر ضمیر ها وجهه باشی باشد
آن موز از کنود این معنی در وجود آید که کل شی هالک
الا وجهه ای حقیقة و هو حقیقة الاشیاء قال رسول
الله صلی الله علیه و سلم قال الله تعالی انا حقیقة الاشیاء
همه از روی صورت فانی اند و از روی معنی باقی بیت
می جام و حریف و ساقی اوست   هست فانی همه جز باقی اوست
لطیفه قال الله تعالی ضعف الطالب و المطلوب بیت
جدا شد زاهدی زاهدانه   بگو رمزی که باشد عاشقانه
زاهدی شد از خودی رستن   با خداوند خویش پیوستن
از بایزید بسطامی رحمة الله علیه پرسیدند که چند روز
زاهد بودی گفت سه روز روزی از دنیا و ما فیها
روزی از آخرت و ما فیها و روزی از ما سوی الله والرابع
لم تتوسے بیت زاهدی عاشقانه این بود
عاشقی زاهدانه آن بود بیت آنچه طریق زاهدانه
باقی همه چیز ها بهانه . نکته دوم یرجع الحق الی منصب

نزل الشمس برج الحمل قال رسول الله صلی الله علیه و سلم
ان الله ینزل کل لیلة الی السماء الدنیا ای نزل من حضرت
الاحدیة الی حضرت الواحدیة معشوق از عالم کبریای نزل
زاید و عاشق را ترقی بخشاید و هو العاشق و المعشوق
بیت چون برافتد این دوی تو پیشگی
عاشق و معشوق و عشق آید یکی مص این نیست حلول
حل حالت بیت زیرا که حلول حق محالست
اینجا حلول گردد و اتحاد هم جز یکی وجود واجب الوجود
نیابد در دیده شهود بیت یک شمع و صد آینه نهاده بر این
بر آینه شمعی نموده ترا روشن . این شمع همه مثال آن شمع بود
اینها همه تفرق و یکی جمع بود شعر العین واحدة والحکم مختلف
و ذاک سر لاهل العلم ینکشف مص جمله یک ذات اما متصف
جمله یک حرف و عبارت مختلف . فمنه عذب فرات و منه ملح
اجاج و هو ماء من جمیع الاحوال لا یتغیر من حقیقته یعنی آن
آب که شیرین و خوشگوار است و آن آب که شور و تلخ است

در جمیع احوال متغیر نیست از روی حقیقت اعنی همه آب است
در باب **بیت** از ظلم اگر دوی بهبینی در آب
از روی حقیقتی یک آب دریابد **لطیفه** قال رسول الله صلی الله
علیه وسلم حدثنی قلبی عن ربی **بیت**
دل چون بی ما زما سخن گوید / با خدا از خدا سخن گوید
قال الله تعالی وما ینطق عن الهوی ان هو الا وحی
مرتبه از روی شنودن نبات / در مرتبه با وگویی هوا و
بی ینطق وبی یسمع وبی یبصر **مثنوی**

شیخ مرشد جنید بغدادی / مصر معنی دمشق دلشادی
عارف وقت وقت او معروف / کاشف سر و سر او مکشوف
گفت سی سال شد که تا یا یار / میکنم من سخن درین بازار
من با و گفته ام سخن بخدا / خلق گویند سخن کند با ما
سخن با بود همه با دوست / که سمیع و بصیر و گویا اوست

بلسان ظاهر نماید و سمع باطن شنود چنانکه حبشی گوید
اره بره کنکره کره متنده **بیت**

یک عالم آب و گل برداخته اند / خود در ابیان آن در انداخته اند
خود میگویند و باز خود میشنوند / از ما و شما بهانها ساخته اند
نکته سیم در معرفت شوق و ولایت یعنی ولایت
آن نبی از نبوت آن نبی اعلا باشد زیرا که نبی متغیر و منقطع است
چنانکه فرمود لا نبی بعدی و نفرمود که ولی بعدی نبوت پادشاهی
و ولایت پادشاهی است و پادشاهی از پادشاهی اعلاست دیگر آنکه
نبوت علم ظاهر است و ولایت معرفت باطن و ولی
مطلق حق است قال الله تعالی الله ولی الذین آمنوا
و قال امام علیه السلام الولایة احاطة بکل شئ و قوله
تعالی والله من ورائهم محیط فافهم والله اعلم بالصواب
بیت
ترکیب بدن که چار حرف مدام / زان چار حرف نعمة الله شد نام
چون حرف زیاد نعمة الله برفت / الله ظهور کرد و نعمة الله السلام
تم والحمد لله والمنة

بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین
والصلوة والسلام علی خیر خلقه محمد واله اجمعین
روایت که کمیل بن زیاد قدس سره سوال کرد از حضرت
امیر المومنین و امام المسلمین علی علیه السلام و کرم الله وجهه
که ما الحقیقة امام علیه السلام فرمود ما لک والحقیقة
فقال کمیل او لست صاحب سرک قال بلی ولکن یترشح
علیک مما یطفح منی فقال کمیل او مثلک یخیب سائلا فقال
الامام کشف سبحات الجلال من غیر اشارة فقال
زدنی بیانا قال محو الموهوم مع صحو المعلوم فقال زدنی بیانا فقال
~~محو الموهوم~~ الامام علیه السلام هتک الستر لغلبة السر
فقال زدنی بیانا فقال الامام علیه السلام جذب الاحدیة
لصفة التوحید فقال زدنی بیانا فقال علیه السلام اطف
~~السراج فقد طلع الصبح فقال زدنی بیانا فقال علیه یشرق~~
~~من صبح الازل فیلوح علی هیاکل التوحید آثاره~~

یشرق من صبح الازل فیلوح علی هیاکل التوحید آثاره فقال زدنی بیانا فقال علیه السلام اطف السراج فقد طلع الصبح

سوال و جوابی جواب حیات

شنو از منهو حد ز ذات و صفات

حقیقت درین محل وجودیت واجب که بغیر او ممکن نباشد
و نزد اصحاب صوفیه و ارباب الهیه حقیقت الحقایق
ذات حقست که جامع جمیع حقایق است که حضرت
جمع و حضرت وجودی خوانند

بیت

دران حضرت اگر یابی مجالی

بیابی از حقیقت خویش کمالی

و حقیقت محمدیه علیه السلام ذاتست با تعین اول
یعنی اسم اعظم فافهم و حقیقت اسمای الهیه تعینات که
نسب ذاتند و تعینات ذات صفات و تمیز اسما بعضی
تعینات اسمایه و حق الیقین شهود حق است حقیقة
در عین جمع احدیت و کمیل رضی الله عنه صاحب دل
بود و طالب مقام ولایت و ان مقام فنا است در
ذات احدیت و اقتضای حال او سوال بود از حقیقت

امام فرمود مالک والحقیقه — بیت

هرچند تو صاحب دلی از خدمت ما
اما تو کجا و این حقیقت ز کجا

کمیل چون بشنود نیازمندانه گفت اولست صاحب
سرک یعنی مستعد این مقام نیستیم با آنکه اطلاع
دارم بر سر تو — بیت — سر تو که سر کسی نداند ارا
لطف تو مرا محرم اسرار تو کرد [illegible] و سر معنی است که ظهور
آن ممکن نیست بر مشاعر نفسانیه و بر قوت نظریه
فکریه بلکه این نصیب صاحب دلیست که در مقام
روح بود و در حالت ترقی روح بمقام توحید
بسبب لطافت و نورانیت و غایت تجرد از
از مقام نفس — بیت — سر دلبر در اعیان گردد
محرم راز این و آن گردد و دل جوهریست نورانی
مجرد و واسطه میان روح و نفس و بدین جوهر انسانیت
تحقق می یابد و حکیم این جوهر نفس ناطقه می خواند

اگر

بیت
اگر روشن بود آئینه دل
شود کام تو زان آئینه حاصل

و محقق نفس ناطقه را اگر معرفت الهی بطریق اجمال دارد
روح می خوانند و مطابقه عقل اول میدانند و اگر عارف
بمعرفت تفصیله دل میگویند و مطابقه نفس کلیه و کمیل
قدس سره ازین مقام ترقی کرده بود و بر سر ولایت
سلطان اولیا اطلاع یافته — بیت

ذره را از آفتابی یافته
از محیطی اندک آبی یافته

مستعدانه و سایلانه می گفت اولست صاحب سرک
فقال علیه السلام بلی ولکن یترشح علیک ما یطفح
منی بتصدیق امام کمیل مستعد این بود اما غیر او اصل
مستعدی مستعد میخوانست — غیر و اصل نیز هم میدانست
و این کلام دلیل است که امام در مقام تکمیل و تمکین بود و کمیل در
مقام دل و امام در مقام استقامت در ولایت و آن مقام
بقا بعد از فناست در عین جمع بلکه مستغرق بود در ذات
احدیت در مقام فنای فنا و موجود بوجود موهوب حقیقی

ومنور بنور احدی که نور وجه باقیست و کمیل در مقام دل
وان نور مکاشفه و مطالعه است و نه نور مشاهده و پسر
کمیل از اول اسرار امام بود گفت او مثلک یخیب سایلا بیت
من سایل فقیرم تو سرور کریمی محروم کی توان رفت از درگه کریمان
فقال علیه السلام کشف سبحات الجلال من غیر اشارة
وان حجاب بحسب رتبت سایل است و جلال احتجاب
حق است از بصایر کما قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
ان الله احتجب عن العقول کما احتجب عن الابصار
وقال تعالی لا تدرکه الابصار وهو یدرک الابصار
اما جمال تجلی حق است بوجه حق و جمال مطلق را جلالست
وان قهاریت جمالست در مرتبه علو اما در مرتبه دنو ظهور
جمالست در مجموع مرایای اعیان گفته اند شعر
جمالک فی کل الحقایق سائر ولیس له الا جلالک ساتر
وجمال جلال احتجاب اوست به تعینات اکوان و جلالی
جمالی دارد و هر جمالی جلالی بیت

بکمالت

بکمالت این جمال و جلال نظری کن ببین کمال
وسایل صاحب دل بود وان مقام تجلیات صفاتست و
جلال احتجاب و فنای صفات و جمال نور وجه است
از غیر حجاب و وجه ذات موجودات با جمیع لوازم
وسبحات انوارند و انوار تجلیات صفات و حجب
وجه این انوار را سبحات جلال میگویند همچنانکه انوار
تجلی ذات سبحات جمال خوانند من غیر اشارت
یعنی بی اشاره حسیه و عقلیه در وجه زیرا که اشارات
مشعرند به اثنینیت و این عبارتست از مقام فنای محض
است بیت در حال تکاملی عبارت چه گنجد
انجا که دویی نیست اشارت چه کند وحقیقت طلوع وجه باقیست
بکشف حجب بیت برخیز ازین میان حجابات ار
بردار حجاب بگیر و بگذار د از ذات و صفات چون شوی خالی شو
تا دریابی حقیقت این اسرار • وامام علیه السلام کمیل را
قدس سره بهدایت فرموده بنهایت مقام فنا از صفات

بکشف ذات و چون سایل در مقام تلوین بود و این قول
دلالت نمیکند بر وحدت الا بالتزام می گفت زدنی
پیانا فقال علیه السلام محو الموهوم مع صحو المعلوم
محو حقیقی فنای کثرتست در وحدت بیت
در نظر غیر عین اب نماند محو شد قطره و حباب نماند
و محو ارباب ظاهر رفع اوصاف عادت و خصال
ذمیمه و اثبات مایقابل ان یعنی اقامت احکام
عبادت و اکتساب اخلاق حمیده اما محو ارباب
سرایر ازالت علل و اثبات مواصلات و این محو و
اثبات برفع اوصاف بنده بود بتجلیات صفات
و اخلاق و افعال حق بیت بصفاتش اگر شوی موصوف
بنده عارفی و هم معروف • و در حقیقت وجود ما سوی
الله موهوم و وجود حقیقی حق الباقی باقی فی الازل و
الفانی فان لم یزل و در عبارت مع صحو المعلوم ایماست
لازم دلالت التزامیه و این بسطت قوت عقلیه بود

و اعتبار عقل بکثرت صفاتست که مانع عروجست بحضرت
احدیت بیت گر تو حق را بعقل میدانی
بحقیقت بدان که ندانی کشف حقیقت بنور محبت
محبوب چه تواند بود نه بضیای عقل خلقیه بیت
حقیقت را بنور او توان یافت دل دیوانهٔ ما آنچنان یافت
العشق جنون الهی اگر آفتاب محبت ذاتی از غمام
کثرت اعتبارات طالع شود و کواکب خیالیه
عقلیه مرتفع گردد بنور عشق حقیقی عاشق روشن ضمیر
با دل منور بتمام اخلاص رسد و کلام امامست علیه السلام
کمال الاخلاص نفی الصفات عنه مر آینه علم مخلص مخلص
عین گردد و توحید او حق را شهود و عیان نه علم و بیان
عقل و وهم ازمیانه چون برخاست عشق او تجلی خوشی اراست
و چون عاشق در ظهور سلطنت عشق اختیاری ندارد و
بسعی سالک منوط نیست سایل را اشکال نمود و طلب زیادتی
وضوح کرد و گفت زدنی پیانا فقال الامام علیه السلام

سنک الستر لقلبه الستر ستر عبارتست از هرچه محجوب گرداند
بنده را از حق بیت هرچه آن محجوب گرداند ترا
ستر خوانندش دل یاران ما وستار از صور اکوانیه
که مظاهر اسمای آلهیه اند شعر تجلیت للاکوان خلف ستورها
فنمت بما ضمت علیه الستایر و ستور مختص است بهیاکل
بدنیه انسانیه که رابطه است میان غیب و شهادت
وهو الحق بیت سترست و ستار و ستورست
پرده ار حجاب اگرچه نورست حقیقت که عالم حق است
لا یعرفه الا هو بیت عالم حق حقیقت نادانی
عالم او جز او که میدانی و سر علم حقیقی آنست که
عالم بدان عالم است و سر حقیقت افشا ناکردن حقیقت
افشا ناکردن حقیقت حق در هر شئ بیت
سر حق در هر یکی پیدا ولی کی کند افشای سر حق ولی
و سر تجلیات شهود حقیقت هر یکی در هر یکی بیت
آن یکی در هر یکی پیدا اگر یک زمان در چشم مست ما نگر

و سر قدر آنچه حق دانسته از هر عینی در ازل بیت
هرچه در علم اوست آن باشد هرچه خواهد چنین چنان باشد
و سر ربوبیت توقف ربوبیت است بر مربوب و سر سر
ربوبیت ظهوریست بصور اعیان و سر اثر آثار اسمای
آلهیه اند لایحه از بواطن اکوان بیت
در همه آینه او کرده ظهور می نماید در نظرها چو نور
در سر سری سریست و در هر پوستی دو پستی و اسرار خلایق
ضعیف و قوی می باشد و تا سر ضعیف بود عقل بر سر
آن قادر بود و سالک اگرچه عارف باشد و غیر محجب
صاحب حقیقت نتواند بود اما اگر از محبت آلهی سر او
قوت یابد و نور عقل در نور آفتاب سر او منطمس شود
بقوت جذب ذاتی و محبت محبوبیه بقدر استعداد عارف
حقیقت شود و چون از غلبه سر حصول حقیقت لازم است
سایل زیادتی بیان می جوید و میگوید زدنی پایانقال علیه
السلام جذب الاحدیه لصفة التوحید بیت

قول سلطان اولیا در باب — سخن ابن حسین بیا در باب

یعنی نهایت در غلبه سر قوت نور جذب ذاتست در
حضرت احدیت — اعتبار کثرت آنجا نیست
بلکه حکم وحدت آنجا نیست

بیت

اسم و صفت و اضافت آنجا نبود — گفتم آنجا اگرچه آنجا نبود

وجذبه تقرب عبدست بحضرت حق بمقتضای عنایت
الهی و مهیا گردانید مجموع ما یحتاج بنده در طی منازل و
قطع مراحل بی کلفت و سعی بنده حضرت او
انعام تمام یابد از نعمت او — واحدیت
ذات باسقاط جمیع اشیا و توحید احدیت جمع
و فرق است و این توحید توحید حقست ذاته بذاته
و صورت این توحید شهد الله انه لا اله الا هو و امام
بصفة التوحید فرمود که مشعر است بکثرت اعتباریه
در حضرت واحدیت و کمیل رضی الله عنه عارف بود
که مقام وحدت و فنا در ذات مقام ولایت و

صاحب

صاحب ولایت تا راجع نشود از مقام جمع بتفصیل و
از وحدت بکثرت کمال او تمام نبود و تا بمقام صحو بعد
از سکر نرسد او را مقام استقامت حاصل نگردد و تا
باین مقام مشرف و مشرف نشود بحقیقت حقیقت
راه نداند سر اینکه سایل قدس سره طلب ازدیاد وضوح
میکند و میگوید زدنی بیانا و امام علیه السلام
میفرماید که نور یشرق من صبح الازل فیلوح علی هیاکل
التوحید آثاره یعنی ظهور نور ذاتی احدی که نور وجه
بخوانند و شرف از ازل ازال و لایح بر مظاهر صفات
حق یعنی اعیان موجودات که صور اسما الهیه اند و در مقام
توحید ظهور ذاتست در مظاهر صفات و شهود وحدت
در صورت کثرت و حضور جمع در عین تفصیل و وجود تفصیل
در عین جمع و تحقیق ظهور حق است در صور اسمائیه و تحقق
محجوب نباشد بحق از خلق و بخلق از حق — بیت

خلق و حق را بهم گر بنگرد ∘ شمس را بیند و قمر نگرد

و چون محول احوال حال کمیل بن زیاد رضی الله عنه
زیادت گردانید و سکر غلبه کرد مستانه بطریق
ذوق بگفت زدنی بیانا فقال علیه السلام اطف
السراج فقد طلع الصبح یعنی بگذار معانی بیان علمی
و فرونشان چراغ بی فروغ عقل که ظاهر شد پرتو نور
تباشیر حق و نور عقل را نسبت با نور حق بیت
ذره و آفتاب از ان کمتر ∘ ذره جبود پیدا از ان بگذر
قال الله تعالی و قل جاء الحق و زهق باطل ان الباطل
کان زهوقا بیت چو آفتاب براید ستاره ننماید
کدام ذره دران حال حساب آید بیت این رساله یادگارست از امام
سیدی شرحش نوشته والسلام

تم

بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین بیت
سوال کمیل و جواب امام زمان بشنو و فهم کن والسلام

کمیل بن زیاد قدس سره که مرباى حضرت امام بود
سوال فرمود که ما الحقیقة بیت اى شاه محققان حقیقت چه بود
عارف بحقیقت محقق گرشود ∘ و اگرچه معانی این علم بدیع
بدلایل عقلیه و مسایل نقلیه مدرک نگردد بلکه بدین کشف
و عیان جمال بی مثال او شوان دید و از لا و ابدا تجلیات
عظمت و فاتح امتناع متقنع و محتجبات کما قال جل
ذکره لا تدرکه الابصار اما گفته اند که لکل شی حقیقة
هو بها هو و قیل فهو من حق بحق حقا فهو حقیق علی
ان اقول علی الله الا الحق و اقول الحق ثابت بذاته
والحق قایم به و هو القیوم بیت
همه عالم بحضرتش قایم حی قیوم او بود دایم
و حقیقت حق عبارتست از صورت علم حق بذات
حق از حیثیت تعین او در علم او و علم او در مرتبه احدیت
عین ذات او مصرع معلوم و علم و عالم هر سه یکیست اینجا
و حقیقت خلق عبارتست از تعلق علم حق بخلق و هو

موجودات ممکنه بحق موجودند و بخود معدوم و اعیان
ثابته که صور اسمای الهیه اند حقایق عالمند و حق حقیقت
الحقایق والله یقول الحق وهو یهدی السبیل بیت
حق بخود باقی و ما باقی بدو   این حقیقت از امام ما جو
وکمیل صاحب دل بود طلب مقام ولایت فرمود و
ولایت فنای عبدست در ذات احدیت بیت
از حقیقت سوال ازان فرمود   که اماش جواب فرماید
مشکلش حل کند بلطف و کرم   بولایت پیش بگشاید
وچون مقام ولایت اعلاست از مقام دل و ترقی
باید ازین مقام کمر صاحب استعداد تمام لاجرم
امام فرمود مالک والحقیقة یعنی تو ازکجا و این حقیقت
ازکجا نیم بعنایت و هدایات الهیه و بریاضت خاصه
قلبیه نفسیه مصرع این حقیقت بتو شود مکشوف
فعال اوست سرکه یعنی مستعد ولایت نیستم با آنکه
طلاع دارم بر سر تو و سر معنی است که ممکن نیست ظهور

آن

ان بر مشاعر نفسانیه و شعور بدان بقوت فکریت شعر
الا ان للرحمن سرا یسره   الی اهله فی السر والسر اجل
بیت سریست درین سینه که با کس نتوان گفت
دریست درین بحر که من نتوان سفت   وعلم سر ولایت
مستعدی سزاوارست که از نفس در گذرد و
از مقام دل عبور کند تا دلش وصل شود بمقام
روح در حال ترقی بمقام توحید اعلی لاجرم بشدت لطافت
و نوریت و غایت تجرد و بعد از مقام نفس دل منور
اطلاع یابد و بر سر ولایت ازان وجه بار روحست نه
ازان وجه که با نفس دارد یعنی مستعد مقام ولایتی اما
غیر واصل و مرشد کامل مسترشد قابل بقدر استعداد
ارشاد فرماید و این کلام دلالت میکند که امام
در مقام تکمیل و تمکین بود و کمیل در مقام تلوین و تمکین در
ولایت مقام نیافت بعد از فناست در ذات حق بیت
دیده ام روشن شود از روی او   لاجرم من دوست می بینم اوست

و سر حقیقت افشا نا کردن حقیقت هر شئ در هر شئ کل شئ
فیه کل شئ و سر تجلیات شهود هر شئ در هر شئ بیت
آن یکی در هر یکی پیدا نگر		نور او در چشم مست ما نگر
فقال کرم الله وجهه طغی الما نا طفوحا اذا اشلا حتی
بفیض یترشح علیک ما یطفح سینه بیت
در چنین حال چون وجودش نیست		قدرة گفتن و شنودش نیست
و اگر کمیل در مقام ولایت بودی و ترشح نکردی از وی هیچ
شئ و گفته اند الولی فان فی الحق و باق بالحق و امام در
مقام فنای فنا بود و موجود بوجود موجب حقانی
و منور بنور احدی اما امام در حال قیام بحق عبودیت
فایض نشدی انوار اسرار و ارشاد دلش بر مستعد
مطالعه بود در مقام دل دان نور مشاهده در مقام روح بیت
لاجرم عارفانه باز آمد		از سر عجز در نیاز آمد
و گفت او مسلک بحث سایلا بیت
آمد بدرت جان عزازیر باری		محروم مگردان ز در خویش خواری

و سایل سوال بسبیل استفهام فرمود یعنی
اگر سایل مستحق نیست مسئول اهل اجابت است
و شاید که مراد توقیع و تنظیم مسئول بود در نفس سایل
و گفته اند الطلب من الوجدان توامان و اگر میخواهی یافت
که عرفا فرموده اند اگر خواستی داد ندادی خواست
قوله تعالی ادعونی استجب لکم و قوله جل ذکره و اتیکم
من کل ما سألتموه ای بلسان الاستعداد و وجود
استعداد اعیان ثابته اقدس ذاتی بود قبل از
وجود و سوال سایل و فیض مقدس اسمای بقدر قابل
بعد از سوال سایل بیت اگر جای بزم آری زخم خالی بی رنج
و گر پیمانه پیمایی بتو پیمانه پیمایند		ولی کامل بنور احدی مطلع است
بمقتضیات استعدادات لاجرم بر در مستعد همت او
واجب بود بتکمیل مستعد از آن جهت فرمود که الحقیقة
کشف سبحات الجلال من غیر اشارة این جواب
بحسب رتبت سایل است و جلال احتجاب حق است

حبیب الله شیرازی

وجمال نور وجه باقی وفرموده اند که پس حجابه الا
النور ولا خفاؤه الا الظهور وسبحات انوار ذاتند وانوار
تجلیات صفاتند که حجب ذاتند کما قیل حجبت الذات
بالصفات وحجب الصفات بالافعال وانوار تجلیات
ذات را سبحات جمال فرمود من غیر اشارة حسی
لی اشارة عقلیة وروحیه چه در ان حضرت او اشارت خود جه
جز غیری نباشد عبارت که گوید واین مقام فنای محض است
بطلوع شمس وجه باقی بکشف حجاب صفات
که حجاب ذات بردارند غیر را در وجود نگذارند
کما قال تعالی کل شیء هالک الا وجهه ومصدق این سخن
قول مخبر صادق است کما قال علیه السلام ان لله
سبعین الف حجاب من ظلمة ونور لو کشفها لاحرقت
سبحات وجهه ما انتهی الیه بصره
من خلقه ولله الحمد
والمنه